

منوچهر صالحی

بغرنج اسرائیل - فلسطین

(مجموعه نوشتارها)

انتشارات اینترنتی پژوهش

هامبورگ، ۱۳۹۰

فهرست:

پیش‌گفتار	صفحه ۵
جنبش انقلابی فلسطین هرگز نخواهد مرد	صفحه ۷
کشتار آوارگان فلسطینی و نتایج سیاسی آن	صفحه ۱۹
آمریکا مسئول تیره‌بختی فلسطینیان است	صفحه ۲۵
موساد و جوجه‌روشنفکران ایرانی	صفحه ۳۱
مردم فلسطین را تنها نگذاریم	صفحه ۳۹
آینده اسرائیل چگونه خواهد بود؟	صفحه ۴۳
اسرائیل نمی‌تواند بدون پشتیبانی آمریکا به حقوق مردم فلسطین تجاوز کند	صفحه ۴۹
اسرائیل دولتی استعمارگر است	صفحه ۵۹
ساختار دموکراسی در اسرائیل	صفحه ۶۹
جهنم فلسطین به دوزخ اسرائیل بدل خواهد شد	صفحه ۸۱
اسرائیل «صلح‌طلب» و فلسطین «جنگ‌افروز»؟!	صفحه ۹۱
دورنمای غم‌انگیز فلسطین خونین	صفحه ۹۷
«طرح صلح» یا نقشه جنگ داخلی؟	صفحه ۱۰۷
«عدالت» میان اسرائیل ستمگر و فلسطین ستم‌شونده !!!	صفحه ۱۲۳
رایزنی بوش و شارون برای تقسیم فلسطین	صفحه ۱۳۵
چند نکته درباره عقب‌نشینی اسرائیل از نوار غزه	صفحه ۱۴۱
ایران یا اسرائیل، مسئله این است!	صفحه ۱۴۵
جنگ فاشیستی اسرائیل در فلسطین	صفحه ۱۵۳
در رابطه با تازه‌ترین تجاوز اسرائیل به نوار غزه و فلسطین	صفحه ۱۵۵
ضمیمه‌ها	صفحه ۱۶۹
«نقشه راه صلح» و فلسطین و اسرائیل	صفحه ۱۷۱
نام‌نامه	صفحه ۱۸۱

پیش‌گفتار

آن‌چه در این کتاب می‌خوانید، نوشتارهایی است که طی ۳۰ سال گذشته در نشریات و سایت‌های اینترنتی مختلف درباره «بغرنج» اسرائیل- فلسطین نوشته‌ام. گردآوری و ویراستاری این نوشتارها در یک کتاب، از یک‌سو آشکار می‌سازند که طی این سال‌ها همیشه از خلق ستم‌دیده فلسطین هواداری کرده‌ام و دفاع از منافع این خلق مظلوم را بخشی از تلاش خود در جهت تحقق «رهايش»^۱ انسان از قید و بندهای مناسبات استعماری و استثمار دانه‌ام و از سوی دیگر از چهره زشت و کریه دولت‌های امپریالیستی پرده برداشته‌ام که در حرف مدعی هواداری از «حقوق بشر» هستند و در عمل، آن‌جا که منافع خود را در خطر بینند، حقوق انسانی ملت‌های ضعیف را پایمال می‌کنند.

البته من از جوانی، یعنی از زمانی که به سیاست گرائیدم، از جنبش فلسطین پشتیبانی کردم و در دفاع از آن نوشتم. بنابراین بیش‌ترشان نوشتارها «سیاسی» هستند.

بخشی از این نوشته‌های بدون امضاء در نشریات «شانزده آذر» و «پیمان» کنفدراسیون و بخشی نیز در نشریه «ایران آزاد» که ارگان «جبهه ملی خارج از کشور» بود، انتشار یافتند. اما به‌خاطر عدم دسترسی به همه این منابع، گردآوری آن نوشتارها برایم ممکن نگشت. شاید بتوانم در آینده به تدریج آن نوشتارها را بیابم و بر این «مجموعه نوشتارها» بی‌افزایم.

آن‌چه در این کتاب گردآوری گشته است، باید از نو ویراستاری می‌شد. اما برای حفظ اصالت در آمارها دست نبردم، زیرا وضعیت تاریخی معینی را نمودار می‌سازند. هم‌چنین برای آشنائی خوانندگان با برخی از واژه‌ها که در این نوشتارها از آن‌ها

¹ Emancipation

بهره گرفتم و هم‌چنین از برخی از شخصیت‌هایی که از آن‌ها در این کتاب نام برده شده است، پانویس‌هایی را فراهم آوردم و به این نوشتارها افزودم.

منوچهر صالحی

هامبورگ، دسامبر ۲۰۱۱

جنبش انقلابی فلسطین هرگز نخواهد مرد

پیروزی های اخیر ایران در جنگ علیه تجاوزکاران عراقی نه تنها جهان عرب را متشنج ساخت، بلکه اکثر محافل امپریالیستی را به تلاش واداشت. يك روز پس از سقوط خرمشهر کلیه سیاست‌بازان جهان امپریالیستی تبلیغات گسترده‌ای را علیه رژیم خمینی به راه انداختند مبنی بر این که ارتش ایران پیروزی خود را مدیون سلاح‌های اسرائیلی است و دستگاه‌های رسانه‌های گروهی بیش‌تر کشورهای امپریالیستی هر روز که می‌گذشت، کوشیدند با ارائه اسناد و مدارک تازه‌ای ثابت کنند که پیروزی ایران بدون هم‌کاری دولت اسرائیل با رژیم ولایت فقیه ناممکن بوده است. وزیر جنگ اسرائیل نیز در مصاحبه‌های متعددی اعلان داشت که فروش سلاح‌های اسرائیلی به ایران با اطلاع مقامات آمریکائی صورت گرفته است و خلاصه آن که گویا آمریکا و اسرائیل با هم دست به یکی کرده و ارتش عراق را در خرمشهر شکست داده‌اند.

در برابر پیروزی ایران در جبهه جنگ و به اسارت درآمدن نزدیک به پنجاه هزار سرباز عراقی، جهان ارتجاعی عرب به وحشت افتاد و شاه خالد^۱ سلطان عربستان سعودی يك هفته قبل از مرگش علیه ایران اعلان «جهاد» کرد و به آمریکا فشار وارد آورد که نگذارد اسرائیل به ایران اسلحه بفروشد. مذاکرات پشت پرده در لندن و واشنگتن، در ریاض و تل‌آویو، در بغداد و قاهره جریان یافت و به ناگهان مشاهده شد که ارتش ایران پس از پیروزی درخشان خود در خرمشهر کار دیگری انجام نمی‌دهد،

^۱ خالد عبدالعزیز آل سعود ۱۹۱۲ زاده شد و در ۱۳ ژوئن ۱۹۸۲ درگذشت. او از ۱۹۷۵ تا پایان عمر خود در عربستان سعودی سلطنت کرد. در دوران جنگ عراق و ایران سلطان خالد به صدام حسین کمک‌های مالی و نظامی فراوان کرد. او هم‌چنین در ایجاد «شورای همکاری خلیج» کشورهای عرب‌تبار حوزه خلیج فارس نقشی تعیین‌کننده داشت.

مگر حفظ مناطق تسخیر شده و سیاستمداران جمهوری اسلامی از روز تا شب مردم عراق را تهدید می‌کنند که اگر صدام حسین را به عنوان جنایت‌کار جنگی محاکمه نکنند و یا اگر غرامت ۱۵۰ میلیارد دلاری را به ایران نپردازند، ارتش ایران وارد خاک عراق خواهد شد.

در برابر، سیاستمداران جهان امپریالیستی دست به کار شدند و نقشه‌هایی را برای خاتمه دادن «آبرومندانه» به جنگ ایران و عراق تدارک دیدند. اسکلت اصلی این سیاست آن است که رژیم بغداد سقوط نکند و حتی تا آن‌جا که ممکن است، شخص صدام حسین^۲ هم‌چنان در ریاست جمهور عراق باقی بماند، زیرا با سقوط رژیم عراق

^۲ صدام، حسین عبدالمجید التکریتی در ۲۸ آوریل ۱۹۳۷ در العوشه در نزدیکی ترکیه زاده گشت و در ۳۰ دسامبر ۲۰۰۶ در الکاظمیه در نزدیکی بغداد به دار آویخته شد. او از ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۳ رئیس جمهور عراق بود. صدام هم‌چنین از ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۱ و از ۱۹۹۴ تا سقوط حکومت بعث در عراق، هم‌زمان نخست وزیر این کشور هم بود. صدام در ۱۹۵۶ عضو حزب بعث عراق شد و یک سال بعد در کودتائی ناموفق علیه عبدالکریم قاسم شرکت کرد و در سال ۱۹۵۹ به مصر گریخت. دادگاه او را غیباً به مرگ محکوم کرد. او در مصر حقوق تحصیل کرد، اما در سال ۱۹۶۳ پس از پیروزی کودتائی خونین که به رهبری حزب بعث انجام گرفت، تحصیل خود را نیمه‌کاره رها کرد و به عراق بازگشت. او ۱۹۶۴ به زندان محکوم شد، اما توانست ۱۹۶۷ از زندان بگریزد. ۱۹۶۸ در کودتای دیگری به رهبری حزب بعث شرکت کرد و در کابینه جدید به وزارت رسید. در سال ۱۹۷۳ ژنرال سه ستاره ارتش عراق نامیده شد. در ۱۹۷۵ در مقام معاون رئیس‌جمهور با شاه ایران «قرارداد الجزایر» را امضاء کرد. در ۱۹۷۹ به فرمان ژنرال البکر رهبر حزب بعث شد و در همان سال در ۴۲ سالگی نخست‌وزیر عراق و پس از مرگ البکر همه‌کاره عراق شد. به فرمان او در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ ارتش عراق به ایران حمله کرد. این جنگ ۸ سال به‌درازا کشید. در ۲ اوت ۱۹۹۰ ارتش عراق کویت را اشغال کرد، زیرا صدام مدعی بود که کویت جزئی از سرزمین عراق است. بنا بر تصویب شورای امنیت سازمان ملل ارتشی به‌رهبری آمریکا به کویت حمله کرد و ارتش عراق را از آن کشور بیرون راند و عراق موظف به پرداخت غرامت به کویت و هم‌چنین پرداخت هزینه جنگ شد. در ۲۰ مارس ۲۰۰۳ ارتش‌های آمریکا و انگلیس و چند کشور دیگر برخلاف مصوبه شورای امنیت سازمان ملل به عراق تجاوز و این کشور را اشغال کردند. صدام در ۱۳ دسامبر همان‌سال در عراق دستگیر شد و سپس به‌اعدام محکوم گشت. صدام حسین مستبدی وحشی و بی‌رحم بود و با تکیه بر اقلیت سنی عراق شیعیان و کُردان این کشور را سرکوب کرد. او نه تنها علیه سربازان ایران، بلکه حتی علیه مردم کُرد عراق سلاح شیمیایی به‌کار بُرد و در شلمچه که در کُردستان عراق قرار دارد، هزاران تن مردم بی‌گناه را کشت.

جنبش سنتی- مذهبی در همه کشورهای منطقه اوج خواهد گرفت و در نتیجه موجودیت رژیم‌هائی از نوع عربستان سعودی، کویت و شیخ نشینان منطقه را به خطر خواهد انداخت. عدم ثبات سیاسی در کشوری چون عربستان سعودی به معنی به خطر افتادن منافع اساسی جهان امپریالیستی در منطقه است و این آن چیزی است که نه دولت آمریکا می‌تواند پس از دست رفتن ایران تحمل کند و نه آن که رژیم عربستان سعودی خواهان آن است که موجودیت خود را به خطر اندازد.

بنابراین رژیم عربستان سعودی باید تن به پذیرش شرائطی می‌داد که اینک نه از جانب آمریکا، بلکه از سوی اسرائیل به این کشور دیکته می‌شد. رژیم اسرائیل شرط عدم فروش سلاح به ایران را موکول به این امر نمود که رژیم عربستان سعودی تن به قبول سیاستی دهد که اسرائیل برای «حل» مشکل فلسطین تدارک دیده است. به عبارت دیگر، از آن‌جا که پیروزی های نظامی ایران علیه عراق موجودیت سیاسی رژیم عربستان سعودی را به مخاطره جدی می‌اندازد، بنابراین رژیم عربستان سعودی و رژیم‌های شیخ‌نشینان خلیج فارس مجبور بودند مابین نابودی خود و نابودی جنبش فلسطین، یکی را انتخاب کنند. و روشن است که جان هر کسی برایش از جان همسایه ارزش بیش‌تری دارد.

به این ترتیب با پیروزی ایران در جبهه خرم‌شهر کلیه ضوابط موجود در منطقه خاورمیانه درهم ریخته شد. از یک‌سو رژیم عراق اعلان داشت که در جنگ با ایران «پیروز» شده است و به‌همین دلیل ارتش خود را از مناطق اشغالی بیرون می‌کشد و از سوی دیگر اسرائیل حمله همه جانبه‌ای را علیه آخرین پایگاه نظامی جنبش فلسطین، یعنی لبنان آغاز نمود. ارتش اسرائیل با بیش از صد هزار سرباز به شهرهای فلسطین نشین لبنان و اردوگاه های آواره نشین فلسطین هجوم آورد و تا کنون بیش از بیست هزار لبنانی و فلسطینی را به قتل رسانده است. در برابر حمله فاشیستی اسرائیل به لبنان و جنبش فلسطین، اکثر رژیم های عرب سکوت اختیار کردند و رژیم خائن مبارک^۲ اعلان داشت که حاضر است به یاسر عرفات^۳ که اینک در بیروت به

^۲ مبارک، محمد حسنی در ۴ مه ۱۹۲۸ زاده شد. او افسر ارتش مصر و معاون انور سادات بود و پس از ترور سادات در ۱۴ اکتبر ۱۹۸۱ جانشین او شد و در ۱۱ فوریه ۲۰۱۱ زیر فشار آمریکا از قدرت کناره‌گیری کرد تا ارتش مصر بتواند قدرت سیاسی را هم‌چنان در دستان خود متمرکز کرده باشد. او

محاصره سربازان فاشیست مسلک اسرائیلی افتاده است، پناهندگی سیاسی دهد. البته رژیم حسنی مبارک حق دارد در این حدود برای جنبش فلسطین و ۴ میلیون آواره فلسطینی دل‌سوزی کند. خیانت حکومت مصر به جنبش رهائی‌بخش فلسطین با عقد قرارداد «کمپ دیوید»^۴ آغاز شد. در آن قرارداد اسرائیل متعهد شد که مناطق اشغالی شبه‌جزیره سینا را به مصر پس دهد، به شرط آن‌که مصر با این کشور قرارداد صلح امضاء کند و در مورد آینده آوارگان فلسطینی نیز مداخله‌ای ننماید. مصر حق ندارد در صحرای سینا ارتش خود را مستقر سازد و برای اداره این نواحی وسیع موظف است حداکثر ۱۴ هزار نیروی پلیس در این نواحی مستقر کند.

روشن است که با امضاء این قرارداد خیال اسرائیل از جانب مصر راحت شد و می‌داند که از سوی «بزرگ‌ترین» نیروی نظامی عرب خطری او را تهدید نمی‌کند. پس از امضاء قرارداد «کمپ دیوید» دولت اسرائیل مناطق اشغالی «جولان» را ضمیمه خاک خود ساخت، بدون آن‌که با عکس‌العملی از جانب دولت سوریه مواجه شود. جهان امپریالیستی البته طبق معمول کمی غرولند کرد و بعد هم سیل کمک‌های بلاعوض به سوی اسرائیل روانه گشت و امپریالیسم آمریکا که خود را دائماً به‌مثابه

در حال حاضر در یکی از بهترین هتل‌های شیخ الشرم «زندانی» است و قرار است به‌خاطر جنایت علیه ملت مصر محاکمه شود.

^۴ عرفات، یاسر در ۲۴ اوت ۱۹۲۹ در قاهره زاده شد و در ۱۱ نوامبر ۲۰۰۴ در یک بیمارستان نظامی در فرانسه درگذشت. او در قاهره در دانشگاه در رشته مهندسی برق تحصیل کرد و در کنار آن به‌کار سیاسی پرداخت. او در سال ۱۹۵۷ یکی از بنیان‌گذاران «جنبش الفتح» بود و یک سال بعد به دبیرکلی آن تشکیلات برگزیده شد. پس از شکست اعراب در جنگ شش‌روزه جنبش فلسطین با بسیج فلسطینیانی که در اردوگاه‌های پناهندگی در لبنان و اردن و سوریه می‌زیستند، به مبارزه مسلحانه علیه ارتش متجاوز اسرائیل دست زد و سرانجام در نتیجه جنبش انتفاضه اسرائیل در سال ۱۹۹۴ با «سازمان آزادی‌بخش فلسطین» به‌رهبری عرفات قرارداد صلح اسلو را امضاء کرد. عرفات به مناطق اشغالی بازگشت و از ۱۲ فوریه ۲۰۰۶ تا هنگام مرگ رهبر حکومت خودگردان فلسطین بود.

^۵ قرارداد صلح کمپ دیوید در ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۸ مابین انور سادات و مناحیم بگین با میانجی‌گری جیمی کارتر رئیس‌جمهور ایالات متحده امضاء شد. بر اساس این قرارداد اسرائیل صحرای سینا را به مصر پس داد و مصر با اسرائیل روابط دیپلماتیک برقرار کرد. بر اساس این قرارداد حل مشکل فلسطین به اسرائیل واگذار شد.

«دوست» دولت‌های ارتجاعی عرب جا می‌زند، طبق معمول در شورای امنیت سازمان ملل پیش‌نهاد محکوم نمودن دولت اسرائیل را «وتو» کرد.

رژیم اسرائیل می‌داند تا زمانی که مشکل فلسطین حل نشود، این رژیم نمی‌تواند احساس «امنیت» کند. به همین دلیل نیز اسرائیل و امپریالیسم آمریکا موظف هستند مشکل فلسطین را آن طور «حل» کنند که منافع امپریالیسم جهانی ایجاب می‌کند. رژیم اسرائیل به هیچ‌وجه مایل نیست در نواحی اشغالی کرانه غربی رود اردن و نوار غزه کشور مستقل فلسطین به‌وجود آید، زیرا از این امر هراس دارد که ممکن است اتحاد جماهیر شوروی در این کشور دارای نفوذ سیاسی - نظامی گردد و به این ترتیب موجودیت اسرائیل به مخاطره افتد. از سوی دیگر از نظر سوق‌الجیشی مهم است که شوروی در دریای مدیترانه فاقد پایگاه‌های نظامی باشد. پشتیبانی دولت اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای بلوک شرق از جنبش رهایی‌بخش فلسطین سبب شده است تا امپریالیسم آمریکا و نیز دولت صهیونیستی اسرائیل حاضر نشوند این جنبش را به رسمیت بشناسند و حتی مناطق اشغالی را در اختیار این جنبش قرار دهند تا دولت مستقل فلسطین را به‌وجود آورد. برعکس، سیاست کنونی امپریالیسم آمریکا و صهیونیست‌ها بر این اصل متکی است که مشکل فلسطین را تنها از طریق نابودی کامل جنبش رهایی‌بخش فلسطین می‌توان «حل» کرد.

امپریالیسم آمریکا و صهیونیست‌ها می‌خواهند به فلسطینی‌ها تنها خودمختاری محلی دهند. اسرائیل مایل است که مناطق اشغالی را هم‌چنان در تصرف خود نگاه دارد و حتی این مناطق را ضمیمه سرزمین خویش کند، بی‌آن‌که ساکنین این مناطق از حقوق کامل شهروندی یک اسرائیلی برخوردار باشند. اساس سیاست الحاق‌گرایانه اسرائیل بر این اصل متکی است که کاراکتر «یهودی» بودن کشور اسرائیل را هم‌چنان حفظ کند، حتی اگر یهودان اکثریت جمعیت این کشور را تشکیل ندهند. بنابراین اساس و جوهر این سیاست بر این اصل استوار است که سکنه کشور را به دو بخش تقسیم کند. یک بخش را یهودان تشکیل می‌دهند که باید از حقوق کامل شهروندی برخوردار باشند و نقش تعیین‌کننده را در زندگی سیاسی و اقتصادی ایفاء کنند و بخش دیگر را باید عرب‌ها تشکیل دهند که هر چند ممکن است اکثریت اهالی کشور «اسرائیل» را تشکیل دهند، لیکن از آن‌جا که از حقوق کامل شهروندی

برخوردار نیستند، نمی‌توانند در تعیین سیاست کشور نقشی تعیین کننده بازی کنند. به عبارت دیگر اساس سیاست دولت صهیونیستی اسرائیل را يك سیاست نژادگرایانه تشکیل می‌دهد که در این سیاست مذهب و گرایش مذهبی جای نژاد را گرفته است و به جای رنگ پوست، گرایش مذهبی انسان‌ها را به انسان برگزیده و انسان درجه دو تقسیم می‌کند. موشه دایان،^۶ وزیر دفاع پیشین اسرائیل چند ماه قبل از مرگش در يك مصاحبه اظهار داشت که اسرائیل باید به اعرابی که در اسرائیل زندگی می‌کنند (منظور نواحی اشغالی است) خودمختاری فرهنگی بدهد و حتی شرائطی را فراهم آورد که این اعراب امور مناطق مسکونی خود را به دست گیرند. لیکن اهالی این مناطق باید از نظر اقتصادی و نظامی و سیاست خارجی تابع دولت مرکزی باشند. به عبارت دیگر، خودمختاری محلی آری، کشور مستقل فلسطین خیر.

روشن است که فلسطینی‌ها نمی‌توانند تن به يك چنین سیاست ارتجاعی دهند، زیرا بر مبنی يك چنین سیاستی اعراب ساکن در منطقه اشغالی برای همیشه به انسان‌های درجه دو بدل می‌شوند. در حال حاضر نیز نزدیک به نیم میلیون فلسطینی در خود اسرائیل زندگی می‌کنند و همه عوامل نشان می‌دهند که این فلسطینی‌ها از حقوق بسیار اندکی نسبت به یهودان برخوردارند و در کلیه مدارس عالی اسرائیل حتی يك دانشجوی فلسطینی نیز نمی‌توان یافت و فلسطینی‌ها مجبورند برای تحصیلات عالی به خارج از اسرائیل سفر کنند. اکثر آموزگاران مدارس عرب نیز یهودی بوده و فلسطینی‌ها بر مبنای قوانین وضع شده نمی‌توانند به بسیاری از مشاغل دست یابند. جامعه طبقاتی اسرائیل از يكسو مابین یهودان اروپائی و آمریکائی و یهودان آسیائی و افریقائی تفاوت بارزی به وجود آورده است و از سوی دیگر فلسطینی‌های ساکن اسرائیل را به مثابه انسان‌های درجه دو فاقد حقوق مدنی ساخته است. تفاوت‌های مذهبی (نژادی) در اسرائیل به حدی است که یهودان آسیائی و افریقائی برای آن‌که از حقوق بیش‌تری برخوردار گردند، مجبور شده‌اند

^۶ موشه دایان Mosche Dajan در ۱۵ مه ۱۹۱۵ در یکی از کیبوتس‌ها در فلسطین زاده شد و در ۱۶ اکتبر ۱۹۸۱ در تل آویو درگذشت. او ژنرال ارتش اسرائیل بود و در پیروزی جنگ شش روزه نقشی تعیین‌کننده بازی کرد. او سپس به سیاست روی آورد و در مقام وزیر خارجه اسرائیل در مذاکرات کمپ دیوید نقشی تعیین‌کننده داشت.

سازمان‌های سیاسی خاص خود را به وجود آورند تا از این طریق بتوانند از منافع خاص خود در برابر سرمایه‌داران یهود اروپائی و آمریکائی دفاع کنند.

همان‌طور که در بالا گفتیم، خلق فلسطین در جهان آواره است. از چهار میلیون فلسطینی نیم میلیون نفر در خود اسرائیل ساکن هستند و در مناطق اشغالی کرانه غربی رود اردن ۷۰۰ هزار تن و در نوار غزه ۴۵۰ هزار نفر زندگی می‌کنند. به این ترتیب نزدیک به یک میلیون و ۷۰۰ هزار فلسطینی در مناطقی زندگی می‌کنند که زیر کنترل سیاسی دولت اسرائیل قرار دارد. حدود یک میلیون و دویست هزار نفر در اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی در اردن و ۴۰۰ هزار نفر در اردوگاه‌های پناهندگان در لبنان به سر می‌برند. حدود ۲۵۰ هزار فلسطینی در سوریه مستقرند و در حدود همین تعداد نیز در کویت به سر می‌برند. به‌طور پراکنده نیز تعدادی فلسطینی در عراق و عربستان سعودی و دیگر شیخ‌نشینان منطقه خلیج فارس زندگی می‌کنند. با تأسیس دولت اسرائیل در ۱۹۴۸ آوارگی خلق فلسطین آغاز شد. یهودان مهاجر از طریق جنگ و تاراندن فلسطینی‌ها قادر شدند برای خود منطقه «آزاد» به وجود آورند. به‌عبارت دیگر، سکونت یهودانی که مورد زجر و آزار نازی‌های آلمانی قرار گرفته بودند، به قیمت آوارگی و سرگردانی خلق فلسطین تمام شد. کشورهای عربی نیز تا پایان جنگ ۶ روزه ۱۹۶۷ کم‌ترین گام مؤثری در جهت حل نهائی مشکل فلسطین برنداشتند. فلسطینی‌ها نیز تا سال ۱۹۶۷ فاقد هر نوع سازمان سیاسی بودند. تنها پس از ۱۵ سال آوارگی در سال ۱۹۶۴ جنبش رهائی‌بخش فلسطین پایه‌ریزی شد و پس از شکست مفتضحانه ارتش‌های مصر، سوریه و اردن در برابر ارتش اسرائیل بود که جنبش رهائی‌بخش فلسطین پا به عرصه علنی فعالیت سیاسی نهاد و به‌زودی توانست بخش بزرگی از جوانان فلسطینی را در صفوف خود سازمان‌دهی کند و حتی در نبرد «الکرامه» برای اولین بار ارتش اسرائیل را با شکست مواجه سازد و به افسانه «شکست‌ناپذیری» ارتش صهیونیستی یک بار برای همیشه پایان دهد. پیروزی‌های نظامی جبهه آزادی‌بخش فلسطین باعث شد تا تمامی کشورهای عربی این سازمان را به مثابه یگانه سازمان فلسطینی که حق دارد در مورد سرنوشت فلسطین تصمیم‌گیری کند، در کنفرانس ۱۹۷۴ به رسمیت بشناسند. از این تاریخ به بعد بیش‌تر کشورهای جهان به جبهه آزادی‌بخش فلسطین به مثابه

دولت قانونی خلق فلسطین بر خورد نمودند و اینک این سازمان در بیش از ۷۶ کشور دارای سفارت‌خانه و دفترهای نمایندگی است. پیروزی های سیاسی جبهه آزادی-بخش فلسطین باعث شد تا فلسطینی های ساکن در مناطق اشغالی هر نوع مذاکرات سیاسی با دولت صهیونیستی را مردود اعلان دارند و از سازمان آزادی‌بخش فلسطین به‌مثابه یگانه سازمان سیاسی خویش نام برند. کلیه تلاش‌های اسرائیل در زمینه به وجود آوردن هسته‌های سیاسی فلسطینی در مناطق اشغالی که مایل به مذاکره و بستن قرارداد با اسرائیل تجاوزکار باشند، طی سال‌های گذشته با شکست روبه‌رو شد. برعکس، هر بار که اسرائیل فشار نظامی-سیاسی خود را به ساکنان مناطق اشغالی زیاد نمود، با جنبش‌های خیابانی گسترده توده‌ها روبه‌رو شد که به سود جبهه آزادی-بخش فلسطین دست به تظاهرات و مبارزه زدند.

بنابراین «حل» مشکل فلسطین، آن طور که اسرائیل می‌خواهد، وابسته است به نابودی کامل جبهه آزادی‌بخش فلسطین و این کار شدنی نیست، مگر آن‌که ارتش ۱۴ هزار نفری فلسطین که در لبنان مستقر است، از نظر نظامی کاملاً نابود گردد. می‌توان به‌جرات گفت که اسرائیل از ۱۹۷۵ به‌طور سازمان‌یافته در جهت نابودی شاخه نظامی فلسطین فعالیت می‌کند. در ابتدا امید اسرائیل در این امر نهفته بود که با دامن زدن به تضادهای داخلی لبنان قادر خواهد بود شرائی را در لبنان به‌وجود آورد که مسیحیان این کشور بتوانند بر حسب آن شرایط ارتش آزادی‌بخش فلسطین را در لبنان نابود سازند. در نتیجه‌ی این سیاست بحران داخلی لبنان افزایش یافت و مسیحیان و مسلمانان این کشور در برابر یکدیگر قرار گرفتند و در نتیجه جنگ داخلی اجتناب‌ناپذیر گشت. در این جنگ فلسطینی‌ها در کنار مسلمانان لبنان عرصه را بر فالانژهای این کشور به‌شدت تنگ کردند که هم‌کاری با محافل امپریالیستی را اصل سیاست داخلی خود ساخته است و شرائط طوری شد که نزدیک بود جنگ داخلی به شکست کامل مسیحیان بی‌انجامد. ارتجاع عرب که می‌دید ممکن است با شکست مسیحیان دولتی چپ‌گرا بر لبنان مسلط گردد و به این ترتیب موجودیت دولت‌های مرتجع عرب را مورد تهدید قرار دهد، در امور داخلی لبنان مداخله کردند و از دولت سوریه خواستند با ارتش خود وارد این کشور گردد و «توازن قوای» پیشین را مستقر سازد. کشتاری که در آن روزها در منطقه آوارنشین

«تل زعیر» در سال ۱۹۷۶ توسط ارتش سوریه و مسیحیان ارتجاعی در حاشیه بیروت صورت گرفت، نشانه‌ای است از سازش ارتجاع عرب با ارتجاع لبنان علیه جنبش مترقی لبنان و فلسطین. از این زمان به بعد این کشور به مناطق نفوذ متعدد تقسیم گشت. در حاشیه مرز اسرائیل «سرهنگ حداد» یک عامل خودفروخته به اسرائیل منطقه «لبنان آزاد» را تشکیل داد تا راه حمله مجاهدین فلسطینی را به اسرائیل سد کند و در شمال این کشور منطقه وسیعی به دست مسیحیان لبنان افتاد و اینان با ۲۰ هزار نیروی نظامی که توسط اسرائیل، فرانسه و آمریکا پشتیبانی می‌شوند، از این مناطق حفاظت می‌کنند. بخش دیگری زیر کنترل ارتش سوریه قرار گرفت و در بخش باقی‌مانده نیز نیروهای متحد مسلمانان و فلسطین کنترل نظامی منطقه را به دست گرفتند. شهر بیروت به بخش مسیحی‌نشین و مسلمان‌نشین تقسیم شد. مبارزه طبقاتی ابعاد منطقه‌ای به خود گرفت.

در کنار این حوادث رژیم فاشیستی اسرائیل به‌طور مرتب مناطق آوارگان فلسطینی را مورد حمله قرار می‌دهد و گاه‌به‌گاه با هجوم نظامی خود به پایگاه‌های نظامی فلسطینیان می‌کوشد تا آن‌جا که ممکن است از توان رزمی آن بکاهد. البته کشتار خردسالان و پیرسالان فلسطینی توسط بمباران هوایی اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی در دستور روز ارتش نژادپرست اسرائیل قرار دارد. تنها در سال گذشته در لبنان حدود ۶۰ هزار نفر در نتیجه بمباران‌های هوایی اسرائیل و جنگ داخلی کشته شدند. البته اسرائیل می‌کوشد تمامی این سیاست‌خائنه و ارتجاعی را تحت عنوان دفاع از مرزهای «میهنی» کشور یهود انجام دهد. به‌خاطر کشته شدن یک یهودی هزاران نفر از آوارگان فلسطینی باید به قیمت جان خود کفاره بپردازند. رژیم اسرائیل همان سیاستی را در قبال چریک‌های فلسطینی برگزیده است که رژیم نازی هیتلری در برابر چریک‌های کشورهای اروپا انتخاب نموده بود. به‌خاطر کشتن تنها یک سرباز ارتش آلمان بین ده تا پنجاه نفر آدم بی‌گناه باید کشته می‌شدند. رژیم اسرائیل می‌پندارد قادر است هم‌چون رژیم هیتلری با دست زدن به یک چنین سیاستی از توان چریک‌های فلسطینی بکاهد. اسرائیلیان گمان دارند که هر گاه سبعیت و بربریت را به حد اعلا رسانند، این امر موجب خواهد شد تا مبارزین فلسطینی دست از عملیات نظامی علیه تجاوزکاران صهیونیستی بردارند و در نتیجه اسرائیل قادر خواهد بود با

بی‌عملی نظامی فلسطینی‌ها به افکار عمومی مردم جهان چنین وانمود کند که از جنبش فلسطین نشانه‌ای نیست و فلسطینی‌های ساکن در مناطق اشغالی از رژیم صهیونیستی بسیار هم «راضی» هستند.

با اجراء قرارداد «کمپ دیوید» و «بی‌طرفی» مصر در مبارزه مابین خلق فلسطین و تجاوزگران یهودی به‌خاک فلسطین، عملاً خلق فلسطین در امر مبارزه با صهیونیست‌ها تنها گذاشته شده است. پشتیبانی کشورهای عضو «جبهه پایداری» که از دولت‌های الجزیره، لیبی، سوریه و یمن دمکراتیک و نیز جبهه آزادی‌بخش فلسطین تشکیل شده است، هیچ یک از مشکلات خلق فلسطین را از میان برنمی‌دارد. دولت اسلامی ایران نیز با تمام لاف‌زنی‌های خود در امر آزاد ساختن «قدس» از چنگال صهیونیست‌ها نه می‌تواند کمک مؤثری به فلسطینی‌ها نماید و نه خود قادر است بدون دریافت کمک‌های نظامی از اسرائیل مسئله جنگ با عراق را فیصله دهد.

با توجه به‌وضع فوق‌العاده مساعدی که پیروزی‌های نظامی ایران علیه تجاوزگران عراقی در منطقه خاورمیانه به سود اسرائیل به‌وجود آورد، رژیم اسرائیل تصمیم گرفت سیاست نابودی کامل جنبش فلسطین را از طریق «بی‌طرف» ساختن رژیم‌های عربستان سعودی، مصر، عراق و دیگر شیخ‌نشینان منطقه خلیج فارس عملی سازد. یورش یک صد هزار سرباز اسرائیلی به لبنان برای درهم شکستن اراده ۱۴ هزار فلسطینی مسلح تنها پرده از یک واقعیت برمی‌دارد و آن این که دولت نژادپرست اسرائیل مصمم است جنبش آزادی‌بخش فلسطین را قلع و قمع کند. اسرائیل امیدوار است با از میان برداشتن جنبش آزادی‌بخش فلسطین در لبنان از یک‌سو مسلمانان این کشور را تضعیف نموده و حاکمیت مجدد مسیحیان متحد و هم‌دست خود را بر این کشور ممکن گرداند. با روی کار آمدن یک دولت مرکزی در لبنان که کنترل امور آن در دست مسیحیان است، اسرائیل با این کشور معاهده صلح بسته و به‌این ترتیب زمینه را برای ایجاد فعالیت مجدد برای چریک‌های فلسطینی در این کشور برای همیشه سد خواهد ساخت. از سوی دیگر با از بین رفتن جبهه آزادی‌بخش فلسطین، فلسطینی‌های ساکن در مناطق اشغالی صدای سیاسی خود را از دست خواهند داد و به‌این ترتیب اسرائیل امیدوار است بتواند با ایجاد سازمان‌های فلسطینی در مناطق اشغالی که حاضر به‌مذاکره و بستن معاهده با اسرائیل هستند، از یک‌سو بتواند مشکل

فلسطین را آن‌طور که خود می‌خواهد، حل کند و از سوی دیگر با بستن قرارداد با این گونه سازمان‌های وابسته به‌خود، از بازگشت فلسطینی‌های آواره و مستقر در لبنان و سوریه و کویت به مناطق اشغالی برای همیشه جلوگیری نماید، زیرا بازگشت کلیه فلسطینی‌ها به سرزمین فلسطین کفه ترازو را به سود فلسطینی‌ها و به زیان یهودان تغییر خواهد داد و تعداد اعراب فلسطینی از تعداد یهودان ساکن در این کشور بیش‌تر خواهد شد. و این آن چیزی است که اسرائیل می‌خواهد به‌هر قیمتی شده، انجام بگیرد، زیرا با کثرت اعراب مسلمان کاراکتر «یهودی» اسرائیل دیگر قابل توجیه نخواهد بود.

به‌این ترتیب می‌بینیم که پیروزی ارتش ایران در خرم‌شهر زمینه‌های سیاسی را برای نابودی جنبش آزادی‌بخش فلسطین هموار ساخته است. سکوت رژیم‌های عرب نشان می‌دهد که گویا اکثر رژیم‌های ارتجاعی منطقه به سیاست اسرائیل گردن نهاده‌اند. ارتش اسرائیل در حال حاضر بیش از ۶ هزار فلسطینی مبارز را در بیروت به محاصره خود در آورده که برای آن‌ها تنها یک راه باقی مانده است و آن هم تحویل سلاح‌های خود تا بتوانند از آن معرکه جان سالم به‌در برند. روشن است که فلسطینی‌ها و نیروهای سوریه که در بیروت در محاصره افتاده‌اند، قادر نیستند برای زمان درازی در برابر ارتش اسرائیل مقاومت کنند، زیرا جاده ارتباطی دمشق- بیروت تحت کنترل ارتش اسرائیل قرار دارد و به‌این ترتیب امکان کم‌رسانی به‌این نیروها ابدأ وجود ندارد.

هشدارهای شوروی به اسرائیل و نیز پیام شخصی برژنف^۷ به حافظ اسد^۸ رئیس جمهور سوریه و مذاکرات محرمانه گرومیکو و هایگ وزیر امور خارجه آمریکا نیز

^۷ برژنف، لئونید ایلچ Leonid Iljitsch Breschnev در ۱ ژانویه ۱۹۰۷ در اوکراین زاده شد و در ۱۰ نوامبر ۱۹۸۲ در مسکو درگذشت. او نخست افسر ارتش بود و به‌خاطر قهرمانی‌هایش در جنگ جهانی دوم لقب «قهرمان اتحاد جماهیر شوروی» به او داده شد. برژنف پس از پایان جنگ به سیاست گرائید و از ۱۹۶۴ تا مرگش دبیر کل حزب کمونیست شوروی، یعنی همه‌کاره آن کشور بود.

^۸ اسد، حافظ در ۶ اکتبر ۱۹۳۰ زاده شد و در ۱۰ ژوئن ۲۰۰۰ در دمشق درگذشت. او افسر ارتش بود و با کودتا توانست به‌قدرت سیاسی دست یابد و از ۱۹۷۱ تا مرگش رئیس‌جمهور سوریه بود. حکومت او استبدادی بود و همین امر سبب شد تا پس از مرگ او پسرش به ریاست جمهوری سوریه برگزیده

مشکلی را از برابر پای جنبش فلسطین بر نداشته است. با نابودی جنبش فلسطین در لبنان به مثابه یگانه سرزمینی که این جنبش هنوز در آن می‌توانست «آزادانه» عمل کند، هر چند ممکن است مبارزه رهایی‌بخش خلق فلسطین برای مدتی به تعویق اندازد، لیکن جنبش فلسطین با این شکست از میان نخواهد رفت و وجدان بشریت را آسوده نخواهد گذاشت. اسرائیل و آمریکا تنها هنگامی قادرند جنبش فلسطین را برای همیشه از میان بردارند که کلیه ۴ میلیون فلسطینی آواره در سراسر جهان را از بین برند، کاری که از دست دولت فاشیستی اسرائیل ساخته است و بمباران شهرهای بی پناه فلسطینی مشتی از این نمونه است. اسرائیل و امپریالیست‌ها ممکن است از پیروزی موقت خود مسرور باشند و مشکل فلسطین را نیز از طریق اعطای خود-مختاری محلی به فلسطینی‌ها «حل» کنند، لیکن جنبش فلسطین بار دیگر و این بار به مثابه جزئی از مبارزه طبقاتی اسرائیل پا به میدان مبارزه خواهد نهاد و با از میان برداشتن جامعه طبقاتی در سرزمین فلسطین زمینه را برای برابری کامل یهودان و اعراب و کلیه انسان‌های ساکن منطقه فراهم خواهد ساخت. جنبش فلسطین را ممکن است اسرائیل با شکست موقت روبه‌رو سازد، لیکن این جنبش بار دیگر هم‌چون آتش فشانی غرنده سر از خواب برخیزد و طومار رژیم نژادپرست و نیم‌چه فاشیست اسرائیل و کلیه رژیم‌های ارتجاعی منطقه را درهم خواهد کوفت.

این مقاله برای نخستین بار با امضاء مستعار «م. فرایند» در شماره ۹ (تیر ۱۳۶۱) نشریه «جنبش دانشجویی» که در آلمان انتشار می‌یافت، چاپ شد.

شود. اسد در عین حال رهبر حزب بعث بود و به‌خاطر اختلافات مرزی با اسرائیل کوشید از پشتیبانی اتحاد جماهیر شوروی برخوردار شود. اما پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به یکی از متحدین استراتژیک ایران بدل گشت.

کشتار آوارگان فلسطینی و نتایج سیاسی آن

سرانجام پس از قریب دو ماه مقاومت دلیرانه، نیروهای نظامی خلق فلسطین مستقر در بیروت، پس از آن که از سوی جهان عرب تنها گذاشته شدند، پس از آن که کلیه هواداران «زحمت‌کشان» تنها در حرف به هواداری از آن‌ها بسنده کردند، و پس از آن که هزاران تن بمب و مواد منفجره اردوگاه‌های فلسطین‌نشین بیروت را زیر و زبر کرد و هنگامی که صهیونیست‌های اسرائیلی آب و نان را به روی کودکان تشنه و گرسنه فلسطینی بستند و تمامی بشریت و به‌ویژه اهالی کشورهای پیش‌رفته صنعتی غرب و شرق با شکم‌های سیر تنها نظاره‌گر و تماشاچی «ماجرا» گشتند و لحظه‌ای که دیگر برای نیروهای فلسطینی راه پس و پیش باقی نمانده بود، این قهرمانان خلق فلسطین مجبور شدند بیروت را ترک کنند و زنان و کودکان، مادران و پدران خود را بی‌پناه و بی‌یاور در مقابل آدم‌کشان صهیونیست و فالانژهای مسیحی تنها گذارند.

با رفتن چریک‌های فلسطینی از بیروت، نیروهای «صلح» آمریکائی، ایتالیائی و فرانسوی نیز با سرعتی شگرف خود را از بیروت بیرون کشیدند و صحنه را برای جانیان «یهودی و مسیحی» خالی کردند تا شارون^۱ و بگین^۲ این آدم‌کشان حرفه‌ای

^۱ شارون، آوریل Ariel Sharon در ۲۷ فوریه ۱۹۲۸ در فلسطین زاده شد و از ۲۰۰۶ در اغماء به‌سر می‌برد، یعنی مرده زنده است. او ژنرال ارتش بود و سپس به‌سیاست گروید و از ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶ نخست‌وزیر اسرائیل بود. در دوران او ارتش اسرائیل خود را از غزه بیرون کشید و شهرک‌های یهودی‌نشین را تخریب کرد. از آن زمان تا به‌اکنون غزه در محاصره هوائی، دریائی و زمینی اسرائیل قرار دارد.

^۲ بگین، مناخم Menachem Begin در ۱۶ اوت ۱۹۱۳ در امپراتوری روسیه تزاری زاده شد و در ۹ مارس ۱۹۹۲ در تل‌آویو درگذشت. او در لهستان از جنگ ارتش هیتلر گریخت و از طریق روسیه به فلسطین رفت و در آن‌جا رهبر گروه تروریستی «ایرگون» شد که برای ایجاد دولت اسرائیل می‌کوشید با اعمال تروریستی علیه ارتش انگلیس، انگلستان را به خروج نیروهای مسلح خود از

که حق‌شان محاکمه و چوبه دار است، بتوانند با دست زدن به جنایتی مهیب مشکل فلسطین را آن‌طور «حل» کنند که شیوه آدم‌کشان حرفه‌ای و جنایت‌کاران جنگی است. اسرائیل کوشید با نابودی فیزیکی خلق فلسطین یقه خود را از شر این «مشکل» رها کند. اسرائیل می‌خواهد با دامن زدن به ابعاد ترور، آوارگان فلسطینی را مجبور کند تا از لبنان بگریزند. پس از خروج فلسطینی‌ها از لبنان است که اسرائیل می‌تواند به اهداف خود در این کشور دست یابد. تا زمانی که ۴۰۰ هزار فلسطینی آواره در لبنان زندگی می‌کنند، مبارزه طبقاتی، مذهبی و ایلی لبنان، آن‌طور که امپریالیسم آمریکا و اسرائیل آرزومندند، نمی‌تواند «حل» گردد. با بودن فلسطینی‌ها در لبنان و هم‌کاری آن‌ها با مسلمانان این کشور کمیت مسلمانان و فلسطینی‌ها آن قدر زیاد می‌شود که مجهزترین ارتش فالانژ نیز نخواهد توانست از پس آنان برآید تا بتواند لبنان را به زیر یوغ اقتصادی- نظامی و سیاسی خود گیرد.

بنابراین باید اسرائیل و امپریالیسم آمریکا سیاستی را پیاده کنند که بر مبنای آن در لبنان توازن نیروها به سود فالانژهای نوکر اسرائیل به هم خورد. صهیونیست‌ها زمانی که خواستند کشور «اسرائیل» را پایه‌ریزی کنند، در فلسطین دست به ترورهای وحشیانه زدند. بگین که در آن روزها رهبر یک باند تروریست بود، با هم‌مسلكانش در یکی از دهات فلسطین نه تنها همه سکنه را آن روستا را کشت، بلکه با مثله کردن کودکان و زنان و مردان و با سلاخی کودکان شیرخوار آن چنان ترس و خوفی در دل اهالی این کشور به‌وجود آورد که فلسطینی‌ها تنها به‌خاطر حفظ جان از خانه و کاشانه خود گریختند و به کشورهای مجاور فلسطین پناهنده شدند. آوارگی خلق فلسطین با چنین جنایات وحشیانه و هولناکی آغاز شد. اسرائیل با ترور پایه‌ریزی شد و تا به امروز نیز تروریسم دولتی پایه اصلی سیاست این کشور را تشکیل می‌دهد.

به‌این ترتیب احتمال وقوع فاجعه امری محتوم بود. اسرائیل که در برابر برادر بزرگ‌تر خود آمریکا تعهد کرده بود نیروهای خود را از بیروت بیرون کشد، پس از انفجار بمب در مقر فرماندهی فالانژها در منطقه مسیحی‌نشین بیروت که موجب

فلسطین مجبور کند. او پس از تأسیس دولت اسرائیل به‌سیاست گرائید و سرانجام ۱۹۷۷ نخست‌وزیر اسرائیل شد و با انور السادات قرارداد کمپ دیوید را امضاء کرد.

کشته شدن بشیر جمائل^۳ رهبر فاشیست مسلک و نوکر جیره‌خوار اسرائیل گشت که دو هفته پیش از آن توسط مجلس فرمایشی لبنان به عنوان رئیس جمهور آن کشور انتخاب شده بود، مجلسی که نمایندگان در حدود ۱۰ سال پیش از سوی مردم برگزیده شده بودند و به این دلیل که در لبنان شرایط جنگ داخلی وجود داشت، از تجدید انتخابات و انحلال مجلس سر باز زده‌اند و هنوز نیز خود را به مثابه نمایندگان «قانونی» مردم لبنان تلقی می‌کنند، برق‌آسا نیروهای خود را وارد بیروت کرد و با درهم شکستن مقاومت نیروهای چپ مسلمان نه تنها منطقه مسلمان‌نشین بیروت را اشغال کرد، بلکه کلیه اردوگاه‌های آوارگان فلسطین را نیز در محاصره گرفت.

هدف اسرائیل از این اقدام «پاک‌سازی» غرب بیروت از نیروهای مبارز و متحد جنبش آزادی‌بخش فلسطین در این شهر بود. از طریق سرکوب نیروهای «ناصریون» و نیز «سوسیالیست»‌های لبنانی باید کفه ترازو نیروهای مسلح به‌سود فالانژها و متحدین اسرائیل سنگین‌تر می‌گشت. اسرائیل و امپریالیسم آمریکا می‌دانند تا زمانی که مسیحیان فالانژ از نظر نظامی بر نیروهای مترقی لبنان برتری نیابند، تحمیل سیاسی این نیروها بر اکثریت مسلمان لبنان امری غیرمحمول است. به این ترتیب هدف نخست اسرائیل از تسلط مجدد بیروت عبارت بود از تضعیف کامل نیروهای مسلمان و مترقی لبنان.

اسرائیل از طریق محاصره اردوگاه‌های آوارگان فلسطین می‌خواهد باقی‌مانده نیروهای نظامی و مسلح فلسطینی را از میان بردارد و اردوگاه‌ها را «پاک‌سازی» کند. شارون وزیر دفاع جنایت‌کار اسرائیل دائماً در مطبوعات و رسانه‌های عمومی فریاد می‌زد که هنوز نزدیک به دو هزار فلسطینی مسلح در بیروت به سر می‌برند. هدف اسرائیل عبارت بود از نابودی این نیروهای مسلح و نیز ضبط کلیه انبارهای اسلحه و خلع سلاح کامل سکنه اردوگاه‌های فلسطینی.

اما مهم‌ترین خواست اسرائیل عبارت است از تاراندن آوارگان فلسطینی از لبنان و مجبور ساختن آنان به ترک این کشور. اسرائیل می‌خواهد و این خواست فالانژهای

^۳ جمائل، بشیر Bachir Gemayel در ۱۰ نوامبر ۱۹۴۷ در بیروت زاده شد و در ۱۴ سپتامبر ۱۹۸۲ در نتیجه یک اقدام تروریستی در اشرافیه کشته شد. او از مارونی‌های مسیحی لبنان و هم‌چنین رهبر نیروهای فالانژ این کشور بود.

مسیحی نیز است که آوارگان فلسطینی از لبنان به سوریه کوچ داده شوند. اسرائیل و آمریکا و فالانژها بر این نظرند تا زمانی که آوارگان فلسطینی در لبنان به سر می‌برند، نمی‌توان گورستان سکوت را در این کشور به وجود آورد.

بنابراین با اعزام قاتلان حرفه‌ای فالانژ و جنایت‌کاران سرهنگ حداد به اردوگاه‌های فلسطینی و کشتار زنان و کودکان بی‌پناه و بی‌یاور و آن‌هم به مدت ۳۶ ساعت متوالی باید همه‌ی خواسته‌های اسرائیل به یکباره تحقق می‌یافت. از طریق کشتار بیش از ۲ هزار فلسطینی بی‌گناه و بی‌پناه باید آن چنان ترسی در دل همه فلسطینی‌های مقیم لبنان ایجاد می‌شد که این جمعیت ۴۰۰ هزار نفری فرار را به فرار ترجیح می‌داد و لبنان را ترک می‌کرد. با فرار فلسطینی‌ها از لبنان عملاً نیروهای جبهه مقاومت فلسطین تضعیف شده و شرایط برای به‌دست گیری قدرت سیاسی توسط نیروهای فالانژ متحد اسرائیل فراهم می‌گشت.

جنایت هولناکی که در اردوگاه‌های آواره‌نشین «شتیلی» و «صبرا» روی داد، برنامه‌ی از پیش تنظیم شده‌ای بود که اسرائیل صهیونیست برای درهم شکستن اراده پولادین مردم فلسطین تنظیم کرده بود. جنایتکاران صهیونیست با اتکاء به تجربیات خود در دوران به‌وجود آوردن کشور مستقل اسرائیل برنامه کشتار عمومی خود را تنظیم نمودند. نیروهای اسرائیل که اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی را در محاصره داشتند، با شلیک گلوله‌های روشنایی‌زا کوشیدند شرایط را برای ترور و قتل‌عام فلسطینیان توسط متحدین مسیحی خود هموار گردانند. آن‌ها ۳۶ ساعت متوالی رگبارهای گلوله را شنیدند و واکنشی از خود نشان ندادند. آن‌ها در ساعات ترور جلوی رفت و آمد به اردوگاه‌ها را گرفتند و خبرنگاران خارجی را که می‌خواستند به درون اردوگاه‌ها روند تا از ماجرا کسب اطلاع کنند، با خشونت بسیار از محل حادثه فراری دادند. ابعاد این جنایت برای همیشه چهره شوم دولت صهیونیست را ننگین خواهد ساخت. رژیم صهیونیستی اسرائیل با هیچ مستمسکی قادر نخواهد بود بر سر نقش خود در انجام و تدارک این جنایت خونبار سرپوش نهد. مردم جهان برای نخستین بار به عربانی آب زلال شاهد جنایات رژیم فاشیست سیرت اسرائیل گشتند و به ماهیت سیاست ماجراجویانه این رژیم پی بردند. محافل سرمایه‌داری آمریکا و به ویژه سرمایه‌داران یهودی‌تبار آمریکا برای نخستین بار عملاً دریافتند که دفاع و

پشتیبانی بی‌چون و چرا از رژیم جنایتکار بگین می‌تواند منافع سرمایه‌داری آمریکا را در خاورمیانه با مشکلات اساسی مواجه سازد. برای نخستین بار نمایندگان اقلیت یهود آمریکا به‌طور علنی جنایات رژیم بگین در لبنان را محکوم نمود و در اسرائیل بیش از ۴۰۰ هزار تن، یعنی یک دهم از جمعیت این کشور در تظاهراتی پر شکوه علیه سیاست تجاوزگرانه رژیم بگین به مبارزه برخاستند و استعفاء کابینه بگین و محاکمه شارون وزیر جنگ حکومت بگین را خواستار شدند.

مردم اسرائیل به‌خوبی دریافته‌اند که صلح واقعی در منطقه زمانی تحقق خواهد یافت که منافع مردم فلسطین نیز تأمین گردد. اینک جنبش عظیمی در اسرائیل به‌وجود آمده است که خواستار بازگشت مردم فلسطین به مناطق اشغالی و تشکیل دولت مستقل فلسطین است. مردم اسرائیل دریافته‌اند که سیاست تجاوزگرانه دولت بگین تنها در خدمت منافع امپریالیست‌های آمریکائی است و ادامه این سیاست دیر یا زود سرنوشت مردم اسرائیل را بازیچه آزمندی‌های خود خواهد ساخت. در همین رابطه نیز بخشی از رهبران حزب کار اسرائیل برای نخستین بار از حقوق مردم فلسطین سخن گفتند و خواستار مذاکره با نمایندگان مردم فلسطین گشتند.

فاجعه «صبرا» و «شتیلی» هر چند موجب مرگ بیش از ۲ هزار فلسطینی گشت، لیکن جنبش رهائی‌بخش فلسطین را هزار گام به پیروزی نهائی نزدیک‌تر ساخت. اینک تمامی مردم دنیا دریافته‌اند که رژیم اسرائیل به قیمت آوارگی و دربه دری ۴ میلیون فلسطینی پایه‌ریزی شده است. اینک جهان دریافته است که «امنیت» اسرائیل به بهای جنگ و تخریب و کشتار و قتل مردم کشورهای هم‌جوار «تأمین» می‌شود و جهان حاضر نیست باز هم تماشای این همه جنایت و تخریب باشد. با جنایت هولناکی که اسرائیل و مزدوران وابسته به او در لبنان مرتکب گشتند، جنبش فلسطین حقانیت تاریخی خود را به همه‌ی مردم جهان اثبات کرد. اینک کار به آن‌جا رسیده است که رژیم ریگان^۴ نیز از رژیم هژمونی‌طلب اسرائیل می‌خواهد که از

^۴ ریگان، رولاند Roland Reagan در ۶ فوریه ۱۹۱۱ در تامپیکو ایلینویس Tampico Illinois زاده شد و در ۵ ژوئن ۲۰۰۴ در بل آیر Bel Air در ایالت کالیفرنیا درگذشت. او نخست به هنرپیشه‌گی در هالیوود پرداخت، سپس به حزب جمهوری‌خواهان پیوست و سیاست‌مدار شد. ریگان از ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۵ فرماندار ایالت کالیفرنیا بود. پس از اشغال سفارت آمریکا در تهران در انتخابات ریاست جمهوری در

مناطق اشغالی بیرون رود و این مناطق را به فلسطینی‌ها بسپارد. اینک رژیم جنایت‌کار اسرائیل آخرین ذرات حیثیت تاریخی خود را در برابر افکار عمومی مردم جهان از دست داده و بی‌آبرو شده است.

مبارزه قهرمانانه جنبش آزادی‌بخش فلسطین در برابر ارتش تا به دندان مسلح اسرائیل و مؤتلفین ارتجاعی این رژیم و جنایت‌های هراس‌انگیز فالانژها و سربازان سرهنگ حداد در بیروت به همه نشان داد که کلید صلح در منطقه در حل مشکل فلسطین پنهان است.

این مقاله برای نخستین بار بدون امضاء در شماره ۱۰ (مهر ماه ۱۳۶۱) نشریه «جنبش دانشجویی» که در آلمان انتشار می‌یافت، چاپ شد.

مقابل جیمی کارتر برنده شد و از ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۹ چهلمین رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا بود. در دوران او فروپاشی اردوگاه «سوسیالیسم واقعاً موجود» آغاز شد.

آمریکا مسئول تیره‌بختی ملت فلسطین است

پس از آن که جنبش انتفاضه در سال ۱۹۹۲ سراسر مناطق فلسطین اشغالی را فراگرفت و کودکان فلسطینی با چوب و سنگ به مقابله با ارتش تا به دندان مسلح اسرائیل برخاستند و حکومت رابین^۱ دریافت با به‌کاربرد خشونت که منجر به شهادت بیش از ۱۵۰۰ و زخمی شدن ده‌ها هزار فلسطینی گشت، نخواهد توانست این جنبش را مهار کند و برای آمریکا، ابرقدرتی که پشتیبان بی‌چون و چرای سیاست کلنیالیستی اسرائیل در منطقه است، نیز آشکار شد که دیگر نمی‌توان به وضعیت موجود ادامه داد، حکومت اسرائیل تصمیم گرفت با در پیش گرفتن مذاکرات «صلح» با سازمان آزادی‌بخش فلسطین، از یکسو جنبش انتفاضه را مهار کند و از سوی دیگر تا آن‌جا که ممکن است از پذیرفتن «صلح»، یعنی عقب‌نشینی به مرزهای پیش از جنگ ۱۹۶۷ خودداری نماید. به این ترتیب در زیر چتر حمایتی آمریکا و کلینتون^۲ که تازه به ریاست جمهوری رسیده بود، نخستین قرارداد «صلح اسلو» در سال ۱۹۹۳ به امضاء رسید. از آن زمان تا به امروز بیش از هفت سال می‌گذرد. طی این سال‌ها اسرائیل با زیر پا نهادن قراردادهائی که با حکومت خودگردان فلسطین امضاء نموده، تنها ۶ درصد از مناطق اشغالی را ترک کرده است، یعنی شهرهائی را که دارای جمعیتی بیش از ۲۰ هزار نفر هستند. حدود ۲۰ درصد دیگر از نواحی اشغالی توسط

^۱ رابین، اسحاق Jitzchak Rabin در ۱ مارس ۱۹۲۲ در اورشلیم زاده شد و در ۴ نوامبر ۱۹۹۵ به‌دست یک یهودی متعصب ترور شد. او ژنرال ارتش، فرمانده کل قوا، وزیر دفاع و از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۷ و از ۱۹۹۲ تا کشته شدنش نخست‌وزیر اسراییل بود. او قرارداد صلح اسلو را با عرفات امضاء کرد و به‌همراه او برنده صلح نوبل شد.

^۲ کلینتون، بیل William Jefferson "Bill" Clinton در ۱۹ اوت ۱۹۴۶ در آرکانزاس زاده شد. او حقوق تحصیل کرد و سپس به سیاست گروید و از ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۱ رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا بود. در دوران او قرارداد صلح اسلو میان عرفات و رابین امضاء شد.

حکومت خودگردان فلسطین و ارتش اسرائیل مشترکاً اداره می‌شوند. در آن جا همه چیز باید مورد تأیید ارتش اسرائیل قرار گیرد. و مابقی ۷۴ درصد مناطق اشغالی هم‌چنان به‌طور کامل در اشغال اسرائیل قرار دارد.

نتانیاها^۳ که پس از ترور رابین به قدرت رسید، با آن‌که با قرارداد «صلح اسلو» مخالف بود، اما بخشی از سرزمین‌های اشغالی و از آن جمله ۹۰ درصد از شهر هبرون را به حکومت خودگردان فلسطین بازپس داد. در عوض باراک^۴ که خود را هوادار قرارداد «صلح» نامید و مدعی شد که می‌خواهد راهی را که رابین پیموده بود، ادامه دهد، از زمان به‌قدرت رسیدن از بازپس دادن حتی یک سانتی‌متر مربع از مناطق اشغالی به فلسطینیان سرباز زده است، آن‌هم با این استدلال به ظاهر منطقی که برای حل نهائی مشکل «صلح» می‌توان از اجرای قراردادهائی خودداری کرد که هدف آن‌ها تحقق گام به گام «صلح» در منطقه بوده است.

در مذاکرات کمپ دیوید آمریکا و اسرائیل طرحی را ارائه دادند که بر اساس آن اسرائیل حاضر بود تنها ۵۰ درصد از مناطق اشغالی را به فلسطینیان پس دهد. بخش شرقی اورشلیم باید جزئی از سرزمین اسرائیل محسوب می‌شد و اعراب ساکن این شهر تنها در اداره اماکن مقدس اسلامی، هم‌چون مسجد الاقصی، حق اظهار نظر داشتند. دیگر آن‌که حکومت خودگردان فلسطین به‌خاطر تحقق کشور فلسطین باید می‌پذیرفت که چهار میلیون فلسطینی آواره از حق بازگشت به سرزمین خود خواهند

^۳ نتانیاها، بنیامین Benjamin Netanyahu در ۲۱ اکتبر ۱۹۴۹ در تل‌آویو زاده شد. او سیاست‌مدار محافظه‌کاری و رهبر حزب راستی لیکود است. او با آن‌که در فلسطین زاده شد، اما در ایالات متحده بزرگ شد و بیش‌تر آمریکائی است تا اسرائیلی. او در آمریکا معماری و مدیریت تحصیل کرد و سپس به‌اسرائیل رفت و به سیاست گرائید. نتانیاها از مه ۱۹۹۶ تا مه ۱۹۹۹ نخست‌وزیر اسرائیل بود و دوباره از مارس ۲۰۰۹ نخست‌وزیر اسرائیل گشت. او با تمامی نیرو و توان خود مخالف تأسیس دولت فلسطین در مناطق اشغالی است.

^۴ باراک، ایهود Ehud Barak در ۱۲ فوریه در فلسطین زاده شد و نخست به ارتش پیوست و سپس به سیاست گروید. او چند بار وزیر دفاع اسرائیل گشت و از ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۱ نخست‌وزیر اسرائیل بود. در دوران او مذاکرات صلح میان او و عرفات با شکسا روبه‌رو شد، زیرا باراک فقط ۵۰ درصد از مناطق اشغالی را می‌خواست به فلسطینیان پس دهد و اورشلیم شرقی باید ضمیمه سرزمین اسرائیل می‌گشت.

گذشت و نیز حریم هوایی و دریائی این کشور «مستقل» باید تحت اختیار و نظارت اسرائیل قرار می‌گرفت. اسرائیل از حق پرداخت خسارت به آوارگان و تسخیر املاک آنان نیز باید معاف می‌شد.

روشن است که عرفات نمی‌توانست به چنین «صلح» غیرعادلانه‌ای تن در دهد. فشارهای دیوان‌سالاری آمریکا بر او نیز در این زمینه کارساز نشد و در نتیجه روند «صلح» پس از هفت سال با بن‌بستی جدی روبه‌رو گشت. فلسطینیان دریافتند که آمریکا واسطه‌ای بی‌طرف نیست و بلکه می‌کوشد فلسطینیان را به پذیرش «صلحی» وادار سازد که هدف آن برخلاف تمامی موازین بین‌المللی و مصوبات سازمان ملل متحد است. آمریکا و اسرائیل مایل نیستند که اسرائیل سرزمین‌هائی را که در جنگ شش روزه ۱۹۶۷ اشغال کرده است، ترک کند و بلکه می‌خواهند فلسطینی‌ها را قانع سازند که تحقق دولت فلسطین تنها در بخشی از آن سرزمین اشغالی می‌تواند تحقق یابد و فلسطینیان باید بپذیرند که مابقی آن سرزمین جزئی از سرزمین اسرائیل باقی بماند.

و دیدیم که کلینتون پس از شکست مذاکرات «صلح» کمپ‌دیوید از باراک به‌طور آشکار و علنی پشتیبانی کرد و عرفات و مواضع «تمامیت‌خواهانه» فلسطینیان را مورد حمله قرار داد. برای توده‌های فلسطینی آشکار شد که یا باید به وضعیت غیر قابل قبول کنونی، یعنی تحمل ارتش اسرائیل در سرزمین‌های خود تن در دهند و یا آن‌که باید با به راه انداختن انتفاضه دیگری به‌افکار عمومی مردم جهان نشان دهند که بیش از این حاضر به تحمل وضع موجود نیستند.

حکومت باراک نیز در برابر جنبش مردم فلسطین به همان راهی گام گذاشت که رابین پیموده بود. این ژنرال سابق ارتش می‌پندارد اراده مردمی را که ۵۵ سال است ستم دیده‌اند و چیزی ندارند از دست دهند، می‌توان با توپ و تانک درهم شکست. طی سه هفته گذشته ارتش اسرائیل در مناطق اشغالی بیش از ۱۲۰ فلسطینی را به جرم سنگ‌اندازی به‌سوی سربازان زورگوی اسرائیل کشت که ۱۲ تن از آنان کودکان جوان‌تر از ۱۳ سال بوده‌اند. هزاران تن فلسطینی نیز مجروح شدند.

حکومت اشغالگر اسرائیل نه تنها در مناطق اشغالی بلکه حتی در خود این کشور ۱۰ تن از اعرابی را که به اصطلاح شهروند اسرائیل هستند و باید از همان حقوقی

برخوردار باشند که یهودان این کشور از آن بهره‌مندند، به جرم هواداری از جنبش فلسطین به قتل رساند و نشان داد که دمکراسی در این کشور حرف مفتی بیش نیست. این رژیم که بر پایه آپارتاید قومی- دینی بنا شده است، شهروندان خود را به انسان‌های درجه یک و دو تقسیم کرده است. در اسرائیل نیز هم‌چون «مزرعه حیوانات» جورج ارول^۵ همه حیوانات با یکدیگر برابرند، اما خوک‌ها از برابری بیش‌تری برخوردارند. در اسرائیل نیز یهودان شهروند درجه یک و اعراب این کشور شهروند درجه دو هستند و دیوان‌سالاری آمریکا که در رابطه با کوبا، ایران، عراق، کره شمالی و ... از پایمال شدن حقوق بشر در این کشورها اشک تمساح می‌ریزد، خود مدافع سرسخت حکومت آپارتاید و نژادپرست اسرائیل است و این حکومت ضدانسانی بدون کمک ۱۰ میلیارد دلاری که سالیانه از آمریکا دریافت می‌کند، نمی‌تواند از چنین قدرت نظامی برتر در خاورمیانه برخوردار باشد. مسئول تیره‌بختی واقعی مردم فلسطین دیوان‌سالاری آمریکا است که ۵۵ سال است از رژیم آپارتاید اسرائیل پشتیبانی می‌کند.

بدبختی فلسطینی‌ها در این است که در بیش‌تر سرزمین‌های عرب حکومت‌هائی مستقرند فاقد جوهر دمکراتیک و به‌همین دلیل فاقد پشتوانه توده‌ای. در برخی از کشورهای عرب نیز با رژیم‌هائی روبه‌رو می‌شویم که چشم طمع به سرزمین‌های مجاور دوخته‌اند و اگر فرصتی به‌دست آورند، هم‌چون رژیم عراق به کویت تجاوز خواهند کرد. همین واقعیات تلخ سبب شده است تا بیش‌تر حکومت‌های عرب با این‌که می‌بینند آمریکا با پشتیبانی خود از اسرائیل به حقوق مردم فلسطین تجاوز می‌کند و برای اماکن اسلامی در اورشلیم نیز ارزشی قائل نیست و از خواست یهودان

^۵ ارول، جورج George Orwell نویسنده انگلیسی‌تبار در سال ۱۹۰۳ زاده شد و در سال ۱۹۵۰ درگذشت. او سوسیالیست بود و به‌همین لحاظ در سال ۱۹۳۶ در جنگ‌های اسپانیا به سود هواداران جمهوری و علیه ارتش فرانکو شرکت کرد. اما در آن‌جا با سیاست‌های روسیه شوروی، یعنی سوسیالیسم استبدادی آشنا شد و به‌همین دلیل از سوسیالیسم بی‌زار شد و چندین جلد کتاب درباره حکومت‌هائی نوشت که به ظاهر از حقوق اکثریت دفاع می‌کنند و در عمل اکثریت را زیر انقیاد استبدادی خود می‌گیرند. مشهورترین این داستان‌ها عبارتند از «مزرعه حیوانات» که در سال ۱۹۴۶ نوشت و «۱۹۸۴» که در سال ۱۹۵۰ نگارش آن پایان یافت.

مبنی بر اورشلیمی یکپارچه و «پایتخت ابدی اسرائیل» جانب‌داری می‌کند، باز مجبورند از خواست‌ها و اراده این ابرقدرت پیروی کنند و در نتیجه در حرف هوادار فلسطینیان و در عمل فرمان‌بر دولت آمریکایند. به‌همین دلیل نیز تا وضع چنینی است، باید به‌این نتیجه رسید که برای مشکل اسرائیل و اعراب نمی‌توان راه حلی نهائی و عادلانه یافت.

در این میان «جهان متمدن» و هوادار «حقوق بشر» از دولت اسرائیل و حکومت خودگردان فلسطین می‌خواهد به دور باطل خشونت پایان دهند. به‌این حساب فلسطینیان باید از حق مقاومت علیه ارتش متجاوز اسرائیل، که ۵۵ سال است امنیت را از آن‌ها سلب کرده و هر روز به حرمت انسانی آن‌ها توهین می‌کند، چشم‌پوشی کنند.

این نوشته برای نخستین بار در شماره ۴۵ نشریه «طرحی نو»، آبان ماه ۱۳۷۹ انتشار یافت

موساد و جوجه‌روشنفکران ایرانی

یکی از وظائف گردانندگان برنامه‌های فارسی رادیو اسرائیل این است که به ما ایرانیان حالی کنند در ایران تا زمانی که جمهوری اسلامی حاکم است، دمکراسی نمی‌تواند تحقق یابد. البته ایرانیان وطن‌پرست و اندیشمند برای کشف این حقیقت به این رادیو صهیونیستی نیازی ندارند. آن‌ها با پوست و گوشت و خون خود نکبت رژیم جمهوری اسلامی را حس و لمس و درک کرده‌اند و هم‌گام با مردم ایران در جهت نابودی این بساط قرون وسطائی مبارزه می‌کنند، همان‌گونه در دورانی که رادیو اسرائیل مدافع بی‌چون و چرای رژیم شاه بود، از مبارزه علیه آن رژیم فاسد و ضد مردمی و نوکر صهیونیسم باز نماندند.

اما در این رابطه چند پرسش مطرح می‌شود که در این نوشته مورد بررسی قرار می‌گیرند:

۱- بخش فارسی رادیو اسرائیل، رادیویی است که مخارج آن را دولت اسرائیل تأمین می‌کند و گردانندگان این رادیو حقوق بگیران آن دولت هستند و در رابطه با ایران وظیفه دارند سیاست خارجی دولت اسرائیل را در بسته‌بندی «دفاع از دمکراسی» به ما عرضه کنند. آن‌ها با این کار می‌کوشند خود را هم‌گام و هم‌صدا با نیروهای هوادار دمکراسی در ایران نشان دهند و به این ترتیب این تصور را به وجود آورند که دولت اسرائیل هوادار مردم ایران است، در حالی که این رادیو در درجه اول توجیه‌گر بدترین سیاست‌های ضد فلسطینی دولت اسرائیل است، سیاست‌هایی که بر اساس آپارتاید دینی و قومی تدوین شده‌اند.

۲- گردانندگان بخش فارسی رادیو اسرائیل می‌کوشند علیه رژیم کنونی ایران جو-سازی کنند، آن‌هم نه به این دلیل که این رژیم دارای ماهیتی ضددمکراتیک است، بلکه به این خاطر که رژیم اسلامی برخلاف رژیم شاه حاضر به پذیرش موجودیت

کشور اسرائیل در منطقه نیست و دولت یهود را دولتی غاصب می‌داند. دلیل این مدعا آن‌که حکومت اسرائیل با بسیاری از حکومت‌هایی که دارای وجهی ضددمکراتیک هستند، دارای روابط سیاسی حسنه است و به‌خود اجازه نمی‌دهد در برنامه‌های رادیویی خویش علیه آن رژیم‌ها تبلیغ کند، همان‌گونه که در دوران حکومت محمدرضا شاه نیز این رادیو علیه استبداد آن حکومت سخنی نمی‌گفت و از نیروهای هوادار جنبش دموکراسی در ایران پشتیبانی نمی‌کرد. بنابراین هواداری اسرائیل از جنبش دموکراسی در ایران اشک تمساح ریختن برای این جنبش است.

۳- می‌دانیم که رژیم ایران به‌خاطر نگرش دینی خود به مسائل داخلی و خارجی، از نیروهایی در منطقه پشتیبانی مالی، نظامی و سیاسی می‌کند که اسرائیل را دولتی غاصب می‌داند و علیه آن مبارزه می‌کنند. در مقابل نیز دولت اسرائیل برای آن‌که حکومت ایران را به‌سازش با خود مجبور سازد، از سیاست محاصره اقتصادی ایران هواداری می‌کند که دود آن به‌طور عمده به‌چشم مردم ایران می‌رود، همان مردمی که رادیو اسرائیل برای‌شان «دل‌سوزی» می‌کند. یهودان آمریکایی تبار که از یک‌سو بر بخش مهمی از اقتصاد آمریکا سلطه دارند و از سوی دیگر از دولت اسرائیل هواداری می‌کنند، برای آن‌که بتوانند انتظارات دولت اسرائیل را برآورده سازند، هم‌چنان از سیاست محاصره اقتصادی آمریکا علیه ایران هواداری می‌کنند و آن بخش از رسانه‌های عمومی آمریکا که در کنترل یهودان است، دستگاه تبلیغاتی خود را از فردای پیروزی انقلاب و بسته شدن «سفارت اسرائیل» در ایران، به‌طور سیستماتیک نه فقط علیه رژیم اسلامی، بلکه حتی علیه ایران و ایرانیان به‌کار گرفته است. فراموش نکنیم که فیلم «بدون دخترم هرگز» با همکاری همین محافل یهود با «سیا» در اسرائیل ساخته شد تا به جهانیان نشان داده شود که در ایران مردمی «وحشی» و «بی‌فرهنگ» زندگی می‌کنند. همین سیاست سبب شده است تا اسرائیل به‌خاطر برخورداری از «امنیت نظامی» با انتقال هر گونه تکنولوژی به ایران مخالفت ورزد و دیوان‌سالاری آمریکا با پیروی از همین خواسته اسرائیل ایران را در محاصره تکنولوژی گیرد.

۴- سیاست کنونی رژیم اسرائیل در قبال خلق فلسطین نشان می‌دهد که ارتش اشغالگر اسرائیل به‌طور مستمر به حقوق انسانی فلسطینیان تجاوز می‌کند و گردانندگان بخش فارسی رادیو اسرائیل به توجیه این سیاست ضدانسانی می‌پردازند و در عوض همین افراد که از یهودان ایرانی تبارند، در رابطه با پامال شدن حقوق بشر در ایران توسط کارگزاران رژیم اسلامی الم‌شنگه برپا می‌کنند. آن‌ها برای تأیید مدعای خود شنوندگان رادیو اسرائیل را به مصوبات کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل مراجعه می‌دهند که بر اساس آن تجاوزات رژیم اسلامی به حقوق مردم ایران محکوم شده‌است، اما مصوبات همین کمیسیون در رابطه با تجاوزات رژیم اسرائیل به حقوق انسانی فلسطینیان به مثابه مصوبه‌ای یک‌جانبه که واقعیات را در نظر نگرفته است، مردود اعلان می‌شود.

۵- اسرائیلیان خود را یگانه کشور «دمکراتیک» در منطقه خاورمیانه می‌نامند و اعمال و کردار حکومت خود را بیان اراده مردمی می‌دانند که در این کشور زندگی می‌کنند. اما آیا اسرائیل بر خلاف جمهوری اسلامی کشوری دمکراتیک است که در آن همه شهروندان از حقوق مدنی برابری برخوردارند؟ خانم پدی لهمان^۱ آلمانی که دانش‌نامه استادیاری^۲ خود را درباره «روند صلح در خاورمیانه» نوشته است، با بررسی بافت دولت اسرائیل به نتایج دیگری می‌رسد که آشکار می‌سازد ساختار دولت در اسرائیل نه تنها دمکراتیک نیست، بلکه آپارتاید دینی محور اصلی این «دموکراسی» را تشکیل می‌دهد.

یکی از اصول دمکراسی این است که همه افرادی که در یک سرزمین زندگی می‌کنند، بدون توجه به نژاد، زبان، دین و ... باید از حقوق برابر شهروندی برخوردار باشند، در حالی که در اسرائیل چنین نیست. در این کشور نزدیک به ۶ میلیون نفر زندگی می‌کنند که ۸۲ درصد آن‌ها یهودی تلقی می‌شوند و ۱۸ درصد عرب فلسطینی هستند که اکثریت آن‌ها مسلمان و اقلیتی نیز پیرو آئین مسیحیت است. یهودان خود از یک نژاد نیستند و بخشی چون اروپائیان دارای پوست سفید، چشم‌های آبی و موهای بور هستند و برخی نیز چون یهودان

1 Padi Lehmann

2 Dissertation

حشی سیاه پوست‌اند و قیافه‌ای افریقائی دارند. یهودانی نیز ایرانی و عرب‌تبارند. به عبارت دیگر «ملت یهود» برخلاف دیگر ملت‌ها از يك نژاد نیست و بلکه یگانه حلقه ارتباطی این افراد ایمان داشتن به يك دین، یعنی یهودیت است. بر پایه قانون اساسی اسرائیل مردمی که در این سرزمین زندگی می‌کنند، از حقوق برابری برخوردار نیستند، زیرا اسرائیل خود را سرزمین ملت یهود می‌داند و در نتیجه غیریهودان و به‌ویژه اعراب فلسطینی‌تبار هر چند در این کشور زندگی می‌کنند، اما شهروند واقعی محسوب نمی‌شوند.

دیگر آن که اکثر یهودان ساکن اسرائیل کسانی هستند که از کشورهای دیگر به این سرزمین مهاجرت کرده‌اند. به‌طور مثال پس از فروپاشی «سوسیالیسم واقعاً موجود» در اروپای شرقی، نزدیک به يك میلیون یهودی از روسیه و لهستان به اسرائیل مهاجرت کرده‌اند، زیرا سطح زندگی در اسرائیل نسبت به روسیه و لهستان بسیار بالاتر است و در نتیجه این افراد به‌خاطر برخورداری از رفاه اقتصادی بیش‌تر به این سرزمین کوچیده‌اند. آن‌ها چون به زبان عبری تسلط چندانی ندارند، در اسرائیل به زبان روسی نشریه و رادیو و تلویزیون راه انداخته‌اند. هم‌اینک یهودان روس‌تبار دارای حزب سیاسی ویژه خویشند و نیروی سیاسی قابل ملاحظه‌ای را در مجلس «کنست» تشکیل می‌دهند. آن‌ها که در کشورهای «سوسیالیستی» رشد کرده و تربیت شده‌اند، به‌جای هواداری از «همبستگی بین‌المللی» از سیاست ادامه سلطه اسرائیل بر سرزمین‌های اشغالی پشتیبانی می‌کنند و برخی از آن‌ها نیز با سکونت در مناطق یهودی‌نشین که در سرزمین‌های اشغالی تأسیس شده‌اند، به مانعی اساسی در راه صلح بدل شده‌اند.

در يك کشور دموکراتیک همه افراد باید از حقوق قانونی برابری برخوردار باشند. اما در اسرائیل چنین نیست. در این کشور بر اساس قراردادی که پس از تأسیس اسرائیل مابین «دقتر ملی یهود» و «دیوان‌سالاری سرزمین اسرائیل» بسته شد، ۹۰ درصد از «سرزمین اصلی» اسرائیل به اصطلاح به مالکیت دولت درآمد و دولت از اجاره و یا فروش این سرزمین‌ها به غیریهودان خودداری می‌کند. به عبارت دیگر در ۹۰ درصد سرزمین اسرائیل تنها یهودان می‌توانند از حق مالکیت برخوردار باشند و تنها در مابقی ۱۰ درصد آن همه شهروندان از حقوق برابر

کسب مالکیت بهره‌مندند.

دیگر آن که بر اساس قانون اساسی اسرائیل غریهودان نباید در ارتش خدمت کنند، زیرا «دولت یهود» به «میهن پرستی» آن‌ها باور ندارد و در نتیجه حتی آزادی انتخاب شغل که یکی از مفاد قانون اساسی تمامی کشورهای دموکراتیک جهان است، در اسرائیل وجود ندارد. در همین رابطه جوانانی که در ارتش خدمت می‌کنند، پس از پایان دوره نظام وظیفه از امتیازات زیادی برخوردار می‌شوند. به‌طور مثال دولت به این افراد کمک‌هزینه تحصیلات دانشگاهی می‌پردازد. اما چون جوانان غریهود از خدمت در ارتش معاف هستند، در نتیجه نمی‌توانند از این امتیازات برخوردار گردند. پائین بودن درآمد خانواده‌های غریهود سبب می‌شود تا آن‌ها نتوانند هزینه تحصیلات دانشگاهی فرزندان خود را بپردازند. همین امر سبب شده است تا در این کشور تعداد متخصصین غریهود بسیار اندک و ناچیز باشد.

بررسی‌های خانم لهما نشان می‌دهند که بودجه اسرائیل نیز به‌طور عمده در خدمت یهودان قرار دارد. با آن که غریهودان نزدیک به ۲۰ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، اما کم‌تر از ۵ درصد بودجه عمرانی صرف مناطق فلسطینی‌نشین می‌شود و مابقی آن به‌طور عمده در مناطق یهودی‌نشین هزینه می‌شود. به‌طور مثال از بودجه دولت در مناطق اشغالی برای یهودان خانه‌سازی می‌شود، در حالی که در «سرزمین اصلی» اسرائیل هنوز بسیاری از شهرها و روستاهای فلسطینی‌نشین فاقد سیستم لوله‌کشی آب آشامیدنی، کانال‌های فاضلاب، سیم‌های برق و تلفن و جاده‌های آسفالت‌اند. در این مناطق سیستم اداری اسرائیل به غریهودان اجازه ساختمان‌سازی نمی‌دهد و هر چند بار ساختمان‌هایی را که به اجبار بدون اجازه مقامات اداری ساخته شده‌اند، توسط بولدوزر خراب می‌کند. هدف دولت اسرائیل نوعی پاک‌زادگی قومی است. بر اساس این سیاست فضای زیست غریهودان و به‌ویژه فلسطینیان نباید گسترش یابد، هرچند که تعداد جمعیت غریهود در این کشور طی ۵۰ سال گذشته چندین برابر شده است.

آماری که خانم لهما ارائه می‌دهد، آشکار می‌سازند که طول متوسط عمر

غیریهودان در اسرائیل پائین میانگین عمر یهودان ساکن این کشور قرار دارد. سطح متوسط درآمد سرانه غیریهودان حتی کم‌تر از نیمی از درآمد سرانه یهودان است. درصد بیکاری در میان غیریهودان چندین برابر بیش‌تر از درصد بیکاری در میان یهودان است و سرانجام آن که غیریهودان و به‌ویژه اعراب «شهروند» اسرائیل نیروی کار ارزان را در این کشور تشکیل می‌دهند.

با این نمونه‌ها خواستیم نشان داده باشیم که در اسرائیل با رژیم آپارتاید سر و کار داریم که شبیه آن در آفریقای جنوبی نیز وجود داشت، با این تفاوت که در آن سرزمین سفیدپوستان اقلیت بودند و در اسرائیل یهودان اکثریت‌اند. در آفریقای جنوبی اکثریت سیاه‌پوست از حق رأی محروم بود، اما در اسرائیل اقلیت غیریهود از حق رأی برخوردار است، منتهی اکثریت یهود حقوق مدنی این اقلیت را به حکم «قانون» محدود ساخته است، همان‌گونه که رژیم ایران طبق «قانون» از غیرمسلمانان می‌خواهد که زندگی خود را بر اساس تعالیم قرآن تنظیم کنند.

۶- اما همان‌طور که در آغاز این نوشته مطرح ساختیم، گردانندگان بخش فارسی رادیو اسرائیل می‌کوشند با پرده‌پوشی این واقعیات و با نقد اقدامات ضددمکراتیک رژیم ایران، سیاست رسمی اسرائیل در مورد ایران را توجیه کنند. در این راستا آقای منشه‌امیر که هم سخنگو و هم مفسر بخش فارسی رادیو اسرائیل است، نقشی تعیین‌کننده بازی می‌کند. این یهودی ایرانی‌تبار که دارای افکار و عقاید صهیونیستی است، از تبار کسانی است که منافع اسرائیل را بر منافع ملی ما ایرانیان ترجیح می‌دهد و حاضر است به‌خاطر یک دستمال قیصریه را به آتش کشد.

بر اساس سیاست رسمی اسرائیل برای آن که منافع اسرائیل در منطقه تأمین گردد، باید رژیم اسلامی را به سازش و پذیرش منافع اسرائیل در منطقه مجبور ساخت. برای کسب موفقیت در این زمینه اسرائیل سیاست چندجانبه‌ای را در پیش گرفته است. که ساختار آن را می‌توان چنین خلاصه کرد:

- تلاش در جهت استمرار محاصره اقتصادی و تکنولوژی ایران.
- جلوگیری از بهبود روابط سیاسی ایران با کشورهای اروپای باختری.

- هواداری و دادن کمک‌های لوژیستیکی به نیروهای مخالف رژیم و از آن جمله «سازمان مجاهدین خلق» با هدف بی‌ثبات ساختن رژیم در داخل کشور.

- بزرگ کردن کمبودهای جامعه که بخشی از آن خود محصول سیاست محاصره اقتصادی و تکنولوژی ایران است.

- و ...

به‌خاطر تحقق «سیاست بی‌ثبات» ساختن رژیم ایران، موساد دستگاه جاسوسی دولت اسرائیل از تأمین هیچ هزینه‌ای هراسی ندارد. این بی‌دلیل نیست که هفته‌نامه «نیمروز» که مدعی است به «هیچ حزب و دسته‌ای وابستگی» ندارد، در هر شماره خود تفسیرهای جانب‌دارانه آقای منشه امیر^۳ را چاپ می‌کند تا ما ایرانیان از یک‌سوی اصول «دمکراسی» آشنا شویم و تحمل خواندن مقالات این عامل اسرائیل را داشته باشیم و از سوی دیگر بدانیم که چرا اسرائیل به‌خاطر دفاع از منافع «تاریخی» یهودان حاضر به دادن امتیاز بیش‌تر به فلسطینیان نیست!!! این بی‌دلیل نیست که آقای منشه امیر می‌کوشد در محافل ایرانیان مهاجر در اروپا و آمریکا رخنه کند و با قراردادن میکروفون بخش فارسی رادیو اسرائیل در اختیار جوجه‌روشنفکران ایرانی برای شنوندگان این رادیو در ایران این توهم را به‌وجود آورد که این رادیو مورد تأیید اپوزیسیون دمکرات ایران است. این خود بیان فقر فرهنگی جوجه‌روشنفکران ایرانی است که می‌کوشند از طریق میکروفون رادیو اسرائیل به مردم ایران درس دمکراسی دهند. کسانی که از ماهیت ضددمکراتیک، آپارتاید و صهیونیستی دولت اسرائیل بی‌خبرند، نمی‌توانند سرنوشتی بهتر از این داشته باشند. آقای منشه امیر این جوجه‌روشنفکران ایرانی را به ابزاری برای پیش‌برد سیاست منطقه‌ای اسرائیل بدل ساخته است تا برای رادیو اسرائیل در میان شنوندگان خود در ایران مشروعیت

^۳ نام واقعی منشه امیر منوچهر ساچمه‌ای است. از تاریخ زایش او آگاهی ندارم، اما می‌دانم اهل شیراز است و از ۱۷ سالگی در کیهان ایران به‌روزنامه‌نگاری پرداخت و پس از آن برای ادامه تحصیل به اسرائیل رفت و در آن‌جا ساکن شد و نام خود را تغییر داد و بیش از ۵۰ سال است که مفسر رسمی برنامه فارسی رادیو اسرائیل است و می‌کوشد از اسرائیل چهره‌ای مثبت ارائه دهد و جنایات این رژیم آپارتاید را توجیه کند. او هم‌چنین سایت فارسی وزارت خارجه اسرائیل را اداره می‌کند، یعنی به‌طور کامل ژورنالیسمی در خدمت دولت استعمارگر و آپارتاید اسرائیل است.

دمکراتیک ایجاد کند. اما عکس این مطلب صادق نیست. همکاری جوجه‌روشنفکران ایرانی با رادیو اسرائیل برای آنان مشروعیت مردمی و دمکراتیک به‌وجود نخواهد آورد، زیرا همان‌گونه که رژیم اسلامی موجودیت دولت اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناسد، دولت اسرائیل نیز ۵۰ سال است از پذیرش حقوق دمکراتیک و حق تعیین سرنوشت فلسطینیان طرفه می‌رود و می‌خواهد «صلحی» اجباری را بر آنان تحمیل کند..

شیرازه دولت اسرائیل بر صهیونیسم، یعنی برتری جوئی دینی و قومی بنا شده است و در حال حاضر چه بسیار اسرائیلیان شرافتمند و دمکرات به این وجه غیردمکراتیک پی برده‌اند و علیه آن مبارزه می‌کنند. اما جوجه‌روشنفکران ایرانی که در بخش فارسی رادیو اسرائیل با آقای منشه امیر گل می‌گویند و گل می‌شنوند، عملاً نه تنها به ستیزه با جنبش صلح و دموکراسی در اسرائیل برخاسته‌اند، بلکه آگاهانه آب به آسیاب دشمنان خلق فلسطین می‌ریزند که نزدیک به نیم سده در سرزمین خویش به اسارت گرفته شده است و روزی نیست که توسط ارتش اشغالگر اسرائیل مورد تحقیر قرار نگیرد.

و خواهیم دید که سرانجام جنبش آزادیخواهانه مردم ایران در آینده‌ای نه چندان دور تکلیف خود را با این جوجه‌روشنفکران جویای نام روشن خواهد ساخت.

این نوشته برای نخستین بار در شماره ۴۶ نشریه «طرحی نو»، آذر ماه ۱۳۷۹ انتشار یافت

مردم فلسطین را تنها نگذاریم

«حکومت ائتلاف ملی» اسرائیل تشکیل شد تا بتواند با به‌کاربرد خشونت از یک‌سو به مردم اسرائیل نشان دهد که از اقتدار ملی برخوردار است و از سوی دیگر به فلسطینی‌ها حالی کند که ادامه جنبش انتفاضه علیه منافع ملی آن‌ها در راه دست‌یابی به «صلح» است. به‌همین دلیل نیز شارون اعلان کرد مذاکرات «صلح» تنها زمانی می‌تواند آغاز گردد که فلسطینی‌ها دست از «خشونت» بردارند.

اسرائیل و آمریکا فلسطینی‌ها را متهم می‌کنند که علیه اسرائیلیان «خشونت» به‌کار می‌برند و این خود دروغ بزرگی است. از زمانی که کشور اسرائیل تأسیس شده است، این ارتش اسرائیل است که علیه فلسطینیان دست به خشونت زده است. میلیون‌ها فلسطینی مجبور شدند خانه و کاشانه خود را ترک کنند و اینک در سراسر جهان به مثابه آواره به‌سر می‌برند. پس از آن‌که اسرائیل در جنگ شش روزه در سال ۱۹۶۷ مناطق بازمانده فلسطینیان را اشغال کرد، روزی نیست که این ارتش متجاوز علیه مردم بی‌دفاع فلسطین خشونت به‌کار نبرد.

حکومت متجاوز اسرائیل به بهانه «حفظ امنیت ملی» از هزاران فلسطینی سلب مالکیت کرده و در سرزمین‌های اشغالی به ساختن شهرک‌های یهودی‌نشین پرداخته است. این رژیم متجاوز برای آن‌که شهر اورشلیم را به «پایتخت ابدی اسرائیل» بدل سازد، از سیاست پاک‌زدائی قومی پیروی می‌کند، آن‌هم بر این روال که به فلسطینیان که در بخش شرقی این شهر زندگی می‌کنند، اجازه خانه‌سازی نمی‌دهد و در عوض در همین بخش از اورشلیم برای ده‌ها هزار یهود پروژ‌های خانه‌سازی انجام داده است، به‌طوری که امروز حدود ۲۰۰ هزار یهودی در بخش شرقی اورشلیم ساکن شده‌اند. و نیز حکومت اسرائیل با در اختیار گرفتن منابع آب سرزمین‌های اشغالی امکان کشاورزی سودآور را از فلسطینیان سلب کرده است، در حالی که مزارع یهودان هر اندازه آب نیاز داشته باشند، می‌توانند از این منابع بهره‌گیرند. و سرانجام آن‌که

اسرائیل با سلب حقوق مدنی از فلسطینیان آن‌ها را از آزادی و حق تعیین سرنوشت خویش محروم ساخته است. برای آن‌که دامنه جنایات رژیم صهیونیستی را بهتر بتوان شناخت، به چند نکته اشاره می‌کنیم:

باریکه غزه دارای وسعتی برابر با ۳۶۴ کیلومتر مربع است و در این منطقه نزدیک به یک میلیون فلسطینی و حدود ۶۵۰۰ یهودی در شهرک‌هایی که اسرائیل در این منطقه ایجاد کرده است، زندگی می‌کنند. اما این ۶۵۰۰ یهودی بیش از یک سوم از نوار غزه را اشغال کرده‌اند و آن‌را جزئی از سرزمین اسرائیل می‌نامند و در این مناطق مزارع کشاورزی ایجاد کرده‌اند، آن‌هم با برخورداری از آب فراوان. در عوض یک میلیون فلسطینی ساکن در نوار غزه با کمبود آب مصرفی مواجه‌اند و در مناطق تحت کنترل حکومت خودگردان از امکانات کشاورزی محدودی برخوردارند.

دیگر آن‌که فلسطینیان غزه نمی‌توانند در سرزمین پدری خویش آزادانه حرکت کنند. ارتش اسرائیل در حال حاضر این منطقه را به سه قسمت تقسیم نموده و راه‌های ارتباطی این مناطق را قطع کرده است، به طوری که بسیاری از دانش‌آموزان از امکان رفتن به مدارس و بسیاری از شاغلین از امکان رفتن به محل‌های کار خود محرومند. به عبارت دیگر، همان‌طور که رژیم آلمان هیتلری پس از اشغال لهستان، یهودان را در گتوها^۱ محبوس ساخت، اسرائیل نیز با تقسیم منطقه غزه به چند حوزه، عملاً این مناطق را به گتوهای بزرگی تبدیل ساخته است که در آن مردم فلسطین از آزادی حرکت محدودی برخوردارند. نمونه دیگر شهر هبرون است. در این شهر بیش از ۱۲۰ هزار فلسطینی و ۴۵۰ یهودی زندگی می‌کنند. این یهودان که غالباً از ایالات متحده آمریکا آمده‌اند، با غصب برخی از منازل فلسطینیان در بخشی از هبرون ساکن شده‌اند تا ثابت کنند که این شهر جزئی از «سرزمین مقدس» است. حکومت

^۱ گتو Getto یا Ghetto واژه‌ای عبری-ایتالیایی است که پس از مهاجرت یهودان به ایتالیا اختراع شد. گتو به آن محله‌های شهر گفته می‌شد که در آن‌جا فقط یهودان حق سکونت داشتند. کهنه‌ترین سندی که در آن واژه گتو استفاده شده، در سال ۱۵۳۱ در ونیز نوشته شده است. در بیشتر کشورهای اروپائی تا سده نوزدهم گتوهای یهودی‌نشین وجود داشتند و پس از پیروزی انقلابات بورژوائی که با شعار آزادی، برابری و برادری پا به عرصه تاریخ نهاده بود، محدودیت سکونت یهودان در گتوها از میان برداشته شد.

اسرائیل برای آن که امنیت این یهودان را تأمین کند، از بازپس دادن بخشی از شهر هیرون به حکومت خودگردان فلسطین خودداری کرد. در این بخش نزدیک به ۲۰ هزار فلسطینی در اسارت به سر می‌برند. دیگر آن که حکومت اسرائیل به خاطر تأمین امنیت ۴۵۰ یهودی سالیانه بیش از ۶ میلیون دلار خرج می‌کند تا بتواند نزدیک به ۲۰۰۰ سرباز اسرائیلی و ۱۸۰ ناظر بین‌المللی را در این بخش از هیرون مستقر سازد. به عبارت دیگر حکومت اسرائیل از ۲۰ هزار فلسطینی سلب امنیت کرده است تا بتواند امنیت را برای ۴۵۰ یهودی غاصب تأمین کند.

اما می‌بینیم که سیاست سرکوب کابینه «ائتلاف ملی» عملاً با شکست روبه‌رو شده است. حتی بمباران منزل شخصی عرفات، بمباران نهادهای اداری و امنیتی حکومت خودگردان فلسطین، بمباران مناطق مسکونی مردم بی‌دفاع، اشغال موقت مناطقی که طبق قرارداد اسلو سرزمین فلسطین محسوب می‌شوند، بستن راه‌ها و محاصره اقتصادی تمامی مناطق اشغالی، کشتار «متهمین» فلسطینی به «خشونت» توسط آدم‌کشان حرفه‌ای «موساد» و ... نشان دادند که مردم فلسطین را نمی‌شود با سیاست خشونت، ترور و «تنبیه دسته‌جمعی» که آلمان هیتلری در دوران جنگ جهانی دوم در مناطق اشغالی از آن بهره می‌گرفت، به تسلیم و سازش وادار ساخت.

روشن است که حکومت خودمختار فلسطین با امکانات نظامی محدودی که در اختیار دارد، نمی‌تواند از پس ارتش اسرائیل بر آید و امنیت مردم فلسطین را تأمین کند. اما مبارزه کودکان و جوانان فلسطین آشکار ساخت که با پرتاب سنگ نیز می‌توان ارتش تا به دندان مسلح اسرائیل را عاجز ساخت. یکی از اهداف جنبش انتفاضه این است که به حکومت اسرائیل حالی کند که این حکومت نمی‌تواند با سلب امنیت از فلسطینیان برای یهودان ساکن اسرائیل و مناطق اشغالی صلح و امنیت را برقرار سازد و بلکه تحقق امنیت یهودان وابسته به پذیرش امنیت فلسطینیان است. به همین دلیل نیز برخی از فلسطینیان از جان گذشته به خاطر تحقق استقلال میهن خویش از یوغ اسرائیل، با انفجار بمب‌هائی که بر بدن خود می‌بندند و با فدا ساختن جان خویش، می‌کوشند به دولت‌مردان اسرائیل بفهمانند کسی که باد می‌کارد، توفان درو خواهد کرد.

در این میان از یک‌سو دیوان‌سالاری آمریکا، این امپریالیسم جنایت‌کار و حامی

بی‌چون و چرای اسرائیل و این مدافع دروغین حقوق بشر، با بهره‌گیری از حق وتوی خویش در شورای امنیت سازمان ملل مانع از آن شد که ناظران بین‌المللی برای حفظ امنیت فلسطینیان در برابر تجاوزهای مکرر و مداوم ارتش اسرائیل در این منطقه مستقر گردند. و از سوی دیگر رژیم جمهوری اسلامی که خود در پایمال ساختن حقوق مدنی مردم ایران از کارنامه سیاهی برخوردار است و با به راه انداختن قتل‌های زنجیره‌ای نشان داد که در جنایت و آدم‌کشی چیزی از حکومت اسرائیل کم ندارد، با هواداری دروغین خویش از مردم فلسطین می‌کوشد بر سیاست آپارتاید دینی خویش پرده استتار کند.

در برابر آن دشمنان راستین و این دوستان دروغین خلق فلسطین باید کسانی که به‌خاطر تحقق جهانی متکی بر دمکراسی و حقوق بشر مبارزه می‌کنند، مردم ستم‌دیده و بلازده فلسطین را تنها نگذارند، زیرا دفاع از فلسطین دفاع از حقوق مدنی خود ما است.

این نوشته برای نخستین بار در شماره ۵۱ نشریه «**طرحی نو**»، اردیبهشت ۱۳۸۰ انتشار

یافت

آینده اسرائیل چگونه خواهد بود؟

از زمانی که آریل شارون در اسرائیل به قدرت رسید و کابینه «ائتلاف ملی» را تشکیل داد، حکومت او در پی نابودی هدفمند حکومت خودگردان فلسطین به رهبری یاسر عرفات می‌باشد تا بتواند نه تنها به روند «صلح اسلو» پایان دهد، بلکه از تشکیل دولت مستقل فلسطین در مناطق اشغالی در جنگ شش روزه ۱۹۶۷ جلوگیری کند. به‌همین دلیل شارون پیش از آن که به مقام نخست‌وزیری اسرائیل دست یابد، در کوران انتخابات، عرفات را به تروریسم متهم ساخت و اعلان داشت با کسی که دستش به خون یهودان آلوده است، مذاکره نخواهد کرد. جورج دابلیو بوش^۱ نیز که چند ماه پس از شارون در آمریکا به‌مقام ریاست جمهوری دست یافت، تا کنون از ملاقات و مذاکره با عرفات خودداری کرده است، آن‌هم با طرح این اتهام که عرفات از تروریسم علیه اسرائیلیان دفاع می‌کند. حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ فرصت مناسبی را در اختیار شارون و راست‌های افراطی اسرائیل قرار داد تا به‌طور هدفمند ساختارهای شالوده‌ای حکومت خودگردان فلسطین را بمباران و متلاشی کنند.

^۱ بوش، جورج والکر George Walker Bush در ۶ ژوئیه ۱۹۴۶ در نیوهایون New Haven زاده شد. او از ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۹ چهل و سومین رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا بود. او فرزند جورج بوش بود که از ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۳ چهل و یکمین رئیس‌جمهور آمریکا بود. او نخست هم‌چون پدر در صنایع نفت شاغل بود و در ۱۹۹۴ به فرمانداری ایالت تگزاس Texas برگزیده شد. در دوران ریاست جمهوری بوش حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ رخ داد و در نتیجه حکومت او «جنگ علیه تروریسم» را به کانون اصلی سیاست خارجی خود بدل ساخت و در همین رابطه افغانستان و عراق را اشغال کرد. هم‌چنین بحران اقتصادی بزرگ نیز در دوران ریاست جمهوری او آغاز شد. در دوران او حقوق مدنی زیر پا نهاده شدند و با تأسیس زندان گوانتانامو در کوبا چند صد تن به جرم تروریست سال‌ها بدون دادرسی و برخورداری از حقوق مدنی در آن‌جا زندانی و شکنجه شدند. جورج والکر بوش یکی از منفورترین رئیس‌جمهوران ایالات متحده آمریکا است.

شارون برای آن که بتواند به اهداف خود دست یابد، به ابعاد تروریسم دولتی علیه فلسطینیان مناطق اشغالی افزود، آن‌هم با این هدف که آن‌ها را به اقدامات تروریستی تحریک کند. انفجارهای انتحاری اعضاء و هواداران حماس و جبهه خلق برای آزادی فلسطین بهترین بهانه‌ها را در اختیار او قرار داد تا بتواند نهادهای اداری حکومت خودگردان فلسطین و نیز ساختارهای ترابری و اقتصادی مناطق اشغالی را نابود سازد، آن‌هم با این هدف که حکومت خودمختار فلسطین از عرصه روزگار حذف گردد. هنگامی که چنین حکومتی وجود نداشته باشد، در آن صورت حکومت اسرائیل به‌خاطر فقدان نیروئی که بتواند با او در مورد سرنوشت مناطق اشغالی به مذاکره نشیند، می‌تواند سیاست دلخواه خود را در این مناطق پیاده کند، آن‌هم با هدف گسترش شهرک‌های یهودی‌نشین و محروم ساختن فلسطینیان از مناطق حاصل‌خیز و دارای منابع آب‌های زیرزمینی سرزمین خویش.

چرا اسرائیل در پی تحقق چنین هدفی است؟ پرسش به این پاسخ بسیار ساده است. در حال حاضر در اسرائیل و مناطق اشغالی فلسطین روی‌هم ۹/۲ میلیون نفر زندگی می‌کنند که ۵/۱ میلیون تن یهودی اسرائیلی و ۴/۱ میلیون تن عرب فلسطینی هستند. بر اساس بررسی‌های آماری، از آن‌جا که زاد و ولد اعراب فلسطینی بیش‌تر از یهودان اسرائیلی است، در سال ۲۰۱۰ تعداد اعراب فلسطینی برابر با یهودان اسرائیلی خواهد شد و در سال ۲۰۲۰ روی‌هم ۸/۱ میلیون فلسطینی در برابر ۶/۷ میلیون یهود اسرائیلی قرار خواهند گرفت. روشن است که به‌خاطر چنین تغییر ساختاری جمعیت، اسرائیل نمی‌تواند خود را کشوری یهودی بداند. پس این تناسب را می‌توان به دو طریق به نفع یهودان تغییر داد: یکی آن که کوشش شود یهودانی که در کشورهای دیگر به‌سر می‌برند، به اسرائیل کوچ داده شوند تا برخی از آنان در بخشی از مناطق اشغالی ساکن گردند، آن‌هم با این هدف که نزدیک به ۶۰ درصد از مناطق اشغالی که حاصل‌خیز و دارای منابع آب‌های زیرزمینی است، به مثابه موطن جدید یهودان به خاک اسرائیل ضمیمه گردد. دیوان‌سالاری اسرائیل توانست طی ده سال گذشته با کمک‌های مالی آمریکا و اتحادیه اروپا بیش از یک میلیون یهودی اروپای شرقی را به اسرائیل کوچ دهد و آن‌ها را در اسرائیل و مناطق اشغالی ساکن سازد. اما در حال حاضر از تعداد مهاجرین به اسرائیل به‌شدت کاسته شده است، زیرا

ترورهای انتحاری از یکسو موجب شده است تا یهودان جرأت و جسارت مهاجرت به اسرائیل را از دست دهند و از سوی دیگر ناآرامی در سرزمین‌های اشغالی نه فقط فروپاشی ساختارهای اقتصادی مناطق اشغالی را موجب گشته، بلکه به اقتصاد اسرائیل نیز صدمات زیادی وارد ساخته، به طوری که حجم سرمایه‌گذاری‌های خارجی در اسرائیل ۷۰ درصد تقلیل یافته و از حجم اقتصاد توریسم اسرائیل ۶۵ درصد کاسته شده است. تعداد شاغلین بیکار اینک از سطح ۱۰ درصد گذشته و بیش از ۳۰۰ هزار خانواده که روی هم ۱۸ درصد جمعیت اسرائیل را تشکیل می‌دهند و بیش‌تر آن‌ها فلسطینیان ساکن اسرائیل هستند، در زیر خط فقر بسر می‌برند.^۲

کسانی چون شارون که از سیاست اسکان یهودان کشورهای دیگر در اسرائیل هواداری می‌کنند، می‌دانند که چهل درصد باقی‌مانده از مناطق اشغالی آن‌قدر کوچک است که در آن نمی‌توان دولت مستقل فلسطین را تأسیس کرد. شارون و بخشی از جناح راست و حتی حزب کارگر که به دروغ خود را حزبی سوسیالیستی می‌نامد، می‌خواهند بر سر فلسطینیان همان بلاتی را بیاورند که سفیدپوستان افریقای جنوبی با پیروی از سیاست آپارتاید خود بر سر سیاه‌پوستان آن سرزمین آوردند. شارون می‌خواهد برای همیشه فلسطینیان را در اردوگاه‌هایی که بی‌شبهت به هوم‌لندهای^۳ افریقای جنوبی نیستند، مستقر سازد تا به مثابه انسان‌های درجه دو و «نژاد پست» بتوان از نیروی کار آن‌ها بهره‌گرفت، بدون آن که به آن‌ها حقوق کامل شهروندی را داد.

راه دیگر که از سوی برخی احزاب راست افراطی اسرائیل تعقیب می‌شود و برخی از آنان در کابینه «ائتلاف ملی» شارون حضور دارند، پیروی از سیاست عرب‌زدائی در اسرائیل و مناطق اشغالی است. آن‌ها می‌پندارند که می‌توان با جلب حمایت آمریکا و دیگر کشورهای پیش‌رفته سرمایه‌داری فلسطینیان ساکن اسرائیل و مناطق اشغالی را به سرزمین‌های مجاور راند. روشن است که چنین سیاستی با توجه به جو بین‌المللی در کوتاه‌مدت عملی نیست و در درازمدت نیز کفه ترازو به سود یهودان بنیادگرا

^۲ بنگرید به نوشته بسیار با ارزش دومینیک ویدال Dominique Vidal، لوموند دیپلماتیک به زبان آلمانی، ۱۱ ژانویه ۲۰۰۲

^۳ Homeland

تغییر نخواهد کرد، زیرا همان‌طور که دیدیم، با گذشت زمان هر روز به تعداد اعراب فلسطینی افزوده خواهد شد و سیاست اخراج چنین توده‌ای را از سرزمین اجدادی خویش عملاً ناممکن خواهد ساخت.

تنها راه حلی که معقول به نظر می‌رسد، تشکیل یک کشور مستقل فلسطینی در منطقه است. با ایجاد چنین کشور مستقلی تازه می‌توان زمینه را برای جدائی یهودان از فلسطینیان هموار ساخت و اسرائیل می‌تواند در دورانی کوتاه و میان مدت مدعی شود که کشوری یهودی است. وگرنه ادامه سیاست شارون سبب خواهد شد با پیکره‌ای روبه‌رو شویم که در آن نیمی از جمعیت یهودی تبار نیم دیگر عرب‌تبار را تحت ستم گرفته و از حقوق شهروندی و حق تعیین سرنوشت خویش محروم ساخته است. ممکن است این سیاست در کوتاه‌مدت به سود شارون و محافل راست و افراطی اسرائیل تمام شود، اما در درازمدت به مشروعیت اسرائیل به مثابه کشوری یهودی‌نشین برای همیشه پایان خواهد داد، زیرا در سرزمینی که از ۲۰۱۰ اکثریت جمعیت آن عرب‌تبار است، ادعای یهودی بودن جامعه را کردن، گزافه‌گوئی بیش نیست.

اما هم‌چنان که می‌بینیم شارون، این جلاد صبرا و شتیلا، کسی که دست‌هایش به خون هزاران فلسطینی بی‌گناه آلوده است، می‌پندارد می‌تواند به سیاست به‌غایت ارتجاعی و تخریبی خویش هم‌چنان ادامه دهد و دولت خودگردان فلسطین را نابود سازد. نابودی این حکومت، همان‌طور که دیدیم، در عین حال نابودی اسرائیل به مثابه کشوری یهودی‌نشین خواهد بود.

روشن است که اسرائیل با زرادخانه‌ای که در اختیار دارد، می‌تواند طی چند ساعت به عمر حکومت خودگردان فلسطین پایان دهد، اما شارون هرگز نخواهد توانست جنبش مقاومت مردم فلسطین را درهم شکند. با نابودی حکومت خودگردان فلسطین نه تنها تروریسم از میان برداشته نخواهد شد، بلکه برعکس، تروریسم در ابعادی بسیار خشونت‌بارتر نمایان خواهد گشت و کشتار یهودان به‌دست مبارزان فلسطینی و قتل عام فلسطینیان توسط ارتش‌ها و جنایت‌کار اسرائیل باز هم ادامه خواهد یافت و در بر همین پاشنه خواهد گشت و تاریخ کشت و کشتار هم‌چنان تکرار خواهد شد.

دایلن توماس^۴ شاعر انگلیسی در یکی از اشعار خود نوشت: «مرگ حکومت ندارد». اما می‌بینیم که در اسرائیل مرگ دارای حکومت است، در این کشور مرگ حکومت می‌راند و حکومت شارون حکومتی مرگ‌زا برای هر دو ملت یهود و فلسطین است.

این نوشته برای نخستین بار در شماره ۶۰ نشریه «طرحی نو»، بهمن ۱۳۸۰ انتشار یافت

^۴ توماس، دایلن Dylan Thomas در ۲۷ اکتبر ۱۹۱۴ در ایالت ولز زاده شد و در ۹ نوامبر ۱۹۵۳ در نیویورک سیتی درگذشت. او روزنامه‌نگار، نویسنده، نمایش‌نامه‌نویس و شاعر بود.

اسرائیل نمی‌تواند بدون پشتیبانی آمریکا به حقوق مردم فلسطین تجاوز کند.

جوهر برنامه انتخاباتی آریل شارون لغو قرارداد اسلو، از بین بردن حکومت خودگردان فلسطین، توسعه شهرک‌سازی در مناطق اشغالی و تأمین امنیت برای مردم اسرائیل بود. البته پیش از او نیز دیگر نخست‌وزیران اسرائیل، حتی اسحاق رامین که «قرارداد اسلو» را امضاء کرد، از اجرای بسیاری از مفاد آن طرفه رفتند. نتانیاهو اصولاً با آن قرارداد موافقت نداشت و تنها به خاطر فشار افکار عمومی جهان حاضر شد به تنها برخی از تعهدات اسرائیل در قبال فلسطینیان تن در دهد. پس از پیروزی باراک در انتخابات، او نیز با این ادعا که خواهان صلح جامع است، برخلاف بسیاری از مفاد قرارداد اسلو عمل کرد و به خصوص به دامنه گسترش شهرک‌سازی‌ها افزود.

اما همه‌ی این حکومت‌ها و از آن جمله حکومت ائتلاف کنونی آقای شارون، با آن که خود ناقض «قرارداد اسلو» بودند و هستند، از حکومت خودگردان فلسطین به رهبری عرفات خواستند و آقایان بوش و شارون هم‌اینک نیز می‌خواهند که به سرکوب آن دسته از سازمان‌ها و نیروهای فلسطینی بپردازد که با بهره‌گیری از جنگ چریکی و بمب‌گذاری‌های انتحاری علیه سیاست استعماری اسرائیل مبارزه می‌کنند. به عبارت دیگر، آن‌ها از عرفات می‌خواهند مردم فلسطین را سرکوب کند تا اسرائیل بتواند به سیاست شهرک‌سازی و تصرف بخش دیگری از سرزمین فلسطین ادامه دهد. عرفات و حکومت خودگردان فلسطین باید علیه خلق فلسطین دست به جنایت زند تا دست‌های خون‌آلود کسانی چون شارون و بوش دوم بیش‌تر از این به خون فلسطینیان و جنایت جنگی آلوده نگردد.

پس از آن‌که کابینه ائتلافی آریل شارون نتوانست عرفات را متقاعد سازد که به مثابه عامل سرکوب اسرائیل در مناطق خودمختار عمل کند، او را به رهبری تروریسم علیه اسرائیل متهم ساخت و تصمیم به نابودی او گرفت و در این زمینه توانست از

پشتیبانی چنی^۱ معاون بوش نیز برخوردار گردد که در هنگام دیدارش از اسرائیل به مقامات این کشور یادآور شد که «اگر به‌خواسته او بخواهند عمل کنند، می‌توانند عرفات را به دار بیاویزند.»

اما از آن‌جا که بوش می‌خواهد به عراق تجاوز کند و در این زمینه به حمایت بسیاری از حکومت‌های عرب نیازمند است، دیوان‌سالاری آمریکا از یک‌سو نمی‌توانست با این خواسته‌ی شارون توافق کند و از سوی دیگر گفتار چنی موحی از اعتراض را در سطح جهانی علیه دیوان‌سالاری بوش برانگیخت که دیپلماسی آمریکا را به زبان خشونت محدود ساخته است. در نتیجه با توصیه بوش، شارون تصمیم به «انفراد کامل» عرفات گرفت که اصطلاح من‌درآوردی دیگری است برای زندان انفرادی. کابینه ائتلافی شارون برای مقابله با مبارزه انتحاری فلسطینی‌ها حمله به مناطق خودمختار را که طبق قرارداد اسلو باید توسط حکومت خودگردان فلسطین اداره شود، آغاز کرد و با یورش به محل کار یاسر عرفات در رام‌الله عملاً او را همراه با برخی از محافظین و هم‌کاران نزدیکش در دو اتاق زندانی ساخت و با قطع برق و آب، کوشید عرفات و همراهانش را به تسلیم وادار سازد.

با آن‌که شورای امنیت سازمان ملل و بیش‌تر دولت‌های جهان اقدام حکومت استعمارگر اسرائیل را محکوم ساختند و خواهان عقب‌نشینی ارتش اسرائیل از مناطق خودمختار گشتند، با این حال وزیر خارجه آمریکا و بوش دوم اعلان داشتند که اسرائیل حق دارد از خود در برابر تروریسم دفاع کند، اما فلسطینیان حق مبارزه با استعمارگران و متجاوزین به سرزمین خود را ندارند. به‌این ترتیب بوش و دیوان‌سالاری آمریکا از رژیم ضد انسانی اسرائیل، رژیمی که مناطق اشغالی را به زندانی بزرگ برای فلسطینیان بدل ساخته است، به حمایت پرداختند، آن‌هم در زمانی که نمایندگان ۲۲ کشور عرب در کنفرانس بیروت با تصویب طرح پیش‌نهادی ملك

^۱ چنی، ریچارد بروک "دیک" Richard Bruce "Dick" Cheney در ۳۰ ژانویه ۱۹۴۱ در لینکلن نبراسکا Lincoln, Nebraska زاده شد. او به محافل نفتی ایالات متحده وابسته بود و سپس سیاستمدار حزب جمهوری خواه شد و طی سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۹ معاون رئیس‌جمهور جورج والکر بوش بود.

عبدالله^۲ ولیعهد ۷۸ ساله عربستان سعودی دست صلح را به سوی رژیم متجاوز اسرائیل دراز کردند. بر اساس این طرح کشورهای عرب حاضرند به طور مشترک موجودیت کشور اسرائیل را با مرزهای مشخص به رسمیت بشناسند، به شرط آن که اسرائیل از مناطقی که در جنگ ۶ روزه ۱۹۶۷ تصرف کرده است، خارج شود و کشور مستقل فلسطین را به رسمیت بشناسد و حق بازگشت آوارگان فلسطینی به سرزمین آبا و اجدادی خویش را بپذیرد. اما این چیزی است که هیچ يك از احزاب اسرائیل خواهان آن نیست. آن‌ها هم چون باراک حاضرند تنها بخشی از مناطقی که در جنگ شش روزه ۱۹۶۷ به اشغال اسرائیل درآمد را به فلسطینیان پس دهند، آن‌هم به شرطی که دیگر کشورهای عرب حاضر به پذیرش موجودیت اسرائیل باشند. اسرائیل با تأسیس شهرک‌های یهودی در بیش‌تر مناطق اشغالی مدعی است که این مناطق باید به خاک اسرائیل ضمیمه گردند، زیرا هیچ یهودی را نمی‌توان مجبور ساخت مناطق «مسکونی» خویش را ترک کند. به این ترتیب تمامی حکومت‌های اسرائیل در صدد گسترش سرزمین اسرائیل به ضرر فلسطینیان و سوریه هستند، زیرا به خاطر اهمیت استراتژیک بلندی‌های جولان، اسرائیل برخلاف تمامی قراردادهای بین‌المللی این منطقه را به خاک خود ضمیمه ساخت و حاضر به پس دادن آن به سوریه نیست. دیگر آن‌که تمامی احزاب اسرائیل حق بازگشت آوارگان فلسطینی به اسرائیل را مخالف منافع کشور یهود می‌دانند و حاضر به پذیرش آن نیستند، زیرا در آن صورت تناسب جمعیت به سود اعراب فلسطینی و به زیان یهودیان تغییر خواهد کرد و موجودیت اسرائیل به مثابه سرزمین یهود مورد تهدید قرار خواهد گرفت.

کابینه ائتلافی آریل شارون که در آن حزب به اصطلاح «سوسیال دموکرات» کارگر نیز شرکت دارد، برای آن‌که بتواند سیاست تجاوزگرایانه خود علیه مردم فلسطین را توجیه کند، عرفات را به مثابه «دشمن اسرائیل» به رسمیت شناخت و با حمله به مقر حکومت او در رام‌الله تصمیم به نقض کامل نه تنها «قرارداد اسلو»، بلکه تمامی میثاق‌های بین‌المللی گرفت. از آن زمان تا به اکنون ارتش اسرائیل به گونه‌ای

^۲ عبدالله بن عبدالعزیز آل سعود در ۱ اوت ۱۹۲۴ در ریاض زاده شد. او ۱۹۸۲ معاون نخست‌وزیر شد و سپس در سال ۱۹۹۵ از سوی شورای سلطنت به ولیعهدی برگزیده شد و ۲۰۰۵ به سلطنت رسید.

وحشیانه مردم بی‌دفاع فلسطین را مورد حمله قرار داده و صدها انسان بی‌گناه را کشته و صدها تن را به خاک و خون کشیده، هزاران تن را به صورتی شرم‌آور و توهین‌آمیز دستگیر ساخته، هزارها خانه مسکونی را ویران کرده و حتی به تخریب برنامه‌ریزی شده مؤسسات دولتی هم‌چون ادارات حکومت خودگردان، مدارس و مساجد و کلیساها پرداخته است. رژیم کوتاه‌بین شارون می‌پندارد با جمع‌آوری همه سلاح‌هایی که در اختیار پلیس حکومت خودگردان فلسطین است و نیز سلاح‌هایی که به‌طور «غیرقانونی» در اختیار گروه‌های مبارز فلسطینی قرار دارند، می‌تواند «تروریسم» علیه اسرائیل را از میان بردارد، در حالی که همه واقعیات آشکار می‌سازند که سیاست و کارکرد استعماری حکومت اسرائیل بزرگ‌ترین عاملی است که موجب گرایش گروه‌ها و سازمان‌های فلسطینی به سوی تروریسم انتحاری گشته است.

روشن است اقدامات نظامی حکومت ائتلافی شارون بدون توافق جورج بوش دوم، مردی که بر اساس مدارک رسمی دوران دانشگاهی، از درجه هوشی پائین میانگین برخوردار است، مردی که با جعل آرای مردم آمریکا توانست به مقام ریاست جمهوری دست یابد، مردی که هزینه انتخابات ریاست جمهوری او را صاحبان صنایع نفتی و نظامی آمریکا پرداختند و سرانجام مردی که در دوران مبارزات انتخابات ریاست جمهوری کم‌ترین اطلاعی از سیاست جهانی نداشت و به‌همین دلیل کار را به مضحکه کشاند، ممکن نبود.

اما هنگامی که کنفرانس کشورهای مسلمان در مالزی از ترورهای انتحاری فلسطینیان به مثابه ابزار مشروع مبارزه علیه ارتشی مهاجم هواداری کرد و برخلاف بوش و دیوان‌سالاری جنگ‌افروز آمریکا بین ترورهای انتحاری فلسطینیان و تروریسم تفاوت گذاشت، روشن گشت که اردوگاه جهانی علیه تروریسم در حال فروپاشی است و بنابراین برای جلوگیری از این روند لازم بود که بوش در سیاست خود نسبت به فلسطینیان تجدید نظر کند. به ویژه فشار کشورهای عربی هم‌پیمان آمریکا از یک‌سو و اتحادیه اروپا از سوی دیگر بر دیوان‌سالاری آمریکا سبب شد تا بوش، برای تسکین افکار عمومی جهان از اسرائیل بخواهد نیروهایش را از مناطق اشغالی بیرون کشد و وزیر امور خارجه خود را به منطقه اعزام دارد تا به اصطلاح نشان دهد که دیوان-

سالاری جنگ طلب او، هم‌چون گریه‌ی عبید زاکانی^۳ عابد گشته است و به‌خاطر تحقق صلح در منطقه بحرانی خاورمیانه تلاش می‌کند. اما کلین پاول^۴ به‌جای آن که مستقیماً به فلسطین مسافرت کند، یک هفته را صرف سفر به مراکش، مصر و اردن کرد تا شارون نیازی به بیرون بردن ارتش خود از مناطق اشغالی نداشته باشد. جنایات جنگی ارتش اسرائیل در جنین و دیگر مناطق اشغالی زمانی شدت یافت و اوج گرفت که بوش به اصطلاح از شارون خواست «بدون وقفه» ارتش اسرائیل را از آن مناطق خارج کند.

بوش بی‌شرمی را به‌جائی رساند که در هنگام مصاحبه مطبوعاتی مشترک خود با تونی بلر^۵ صدراعظم انگلستان که به واشنگتن سفر کرده بود تا همراه با بوش تدارک حمله نظامی به عراق را برنامه‌ریزی کنند، شدیدترین حملات را به عرفات کرد و او را مقصر اصلی وضعیت کنونی نامید و اعلان داشت که دیگر به عرفات «اعتماد» ندارد. این که رهبر سیاسی یک کشور به‌خود اجازه می‌دهد عرفات را که با رأی مردم فلسطین به‌رهبری حکومت خودگردان برگزیده شده است، مورد حمله قرار دهد، نشانه دیگری از بی‌خردی آقای بوش و دخالت مستقیم او در امور داخلی حکومت

^۳ عبید زاکانی شاعر و طنزنویس ایرانی که گویا در اواخر سده هفتم هجری زاده شد و در سال ۷۷۱ و یا ۷۷۲ هجری در دزفول درگذشت. او در آثار طنز خود اوضاع زمانه خویش را به‌شدت نقد کرده است. منظومه «موش و گریه» او یکی از بهترین نمونه‌های نقد اجتماعی او است.

^۴ پاول، کلین لوتر Colin Luther Powell در ۵ آوریل ۱۹۳۷ در نیویورک زاده شد. او نخست در ارتش خدمت کرد و نخستین ژنرال سیاه‌پوستی است که به‌فرماندهی کل قوای ایالات متحده برگزیده شد. او به‌خاطر محبوبیتی که داشت، پس از بازنشستگی به سیاست کشانده شد و در دوره نخست ریاست جمهوری جورج بوش دوم وزیر امور خارجه آمریکا بود. او بعدها از نقش خود در دامن زدن به حمله و اشغال عراق اظهار پشیمانی کرد و سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا را متهم ساخت که اطلاعات نادرستی را در اختیار او قرار دادند.

^۵ بلر، آنتونی چارلز لینتون «تونی» Anthony Charles Lynton „Tony” Blair در ۶ مه ۱۹۵۳ در ادینبورگ زاده شد. او در دانشگاه آگسبورگ حقوق تحصیل کرد و در کنار آن به‌سیاست گرایید و ۱۹۹۴ رهبر حزب کار انگلستان گشت و از ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۷ نخست‌وزیر این کشور بود. او اما به‌خاطر شرکت انگلستان در جنگ عراق از پشتیبانی نمایندگان فراکسیون خود در پارلمان انگلستان محروم شد و مجبور به استعفاء گشت. بلر پس از آن نماینده ویژه سازمان ملل در کمیسیون چهارجانبه خاورمیانه است که از ایالات متحده آمریکا، روسیه، اتحادیه اروپا و سازمان ملل تشکیل می‌گردد.

خودگردان است. برای عرفات چه افتخاری بالاتر از آن که مردم فلسطین به او اعتماد دارند، زیرا حاضر نشد منافع فلسطینیان را به خاطر جلب «اعتماد» آقای بوش قربانی کند، مردی که آشکارا از آریل شارون و سیاست توسعه‌طلبانه و استعماری حکومت ائتلافی اسرائیل پشتیبانی می‌کند.

تهدید برخی از کشورهای مسلمان عضو اوپک مبنی بر تحریم نفتی کشورهائی که از سیاست استعماری اسرائیل هواداری می‌کنند، سبب بالا رفتن موقت بهای نفت در بازار جهانی گشت. صدام حسین برای آن‌که افکار عمومی ملت‌های عرب و هم‌چنین ملت عراق را بفریبد تا بتواند حکومت‌های وابسته به آمریکا را مجبور به حمایت از خود سازد، یک ماه فروش نفت عراق به کشورهای حامی اسرائیل را ممنوع ساخت و حکومت ایران که برای مردم فلسطین اشک تمساح می‌ریزد، برای آن‌که میدان مبارزه با حامیان اسرائیل را برای صدام حسین خالی نکرده باشد، اعلان داشت که اگر دیگر کشورهای مسلمان فروش نفت به کشورهای حامی اسرائیل را تحریم کنند، ایران نیز حاضر است در این پروژه شرکت جوید. به‌این ترتیب دفاع از مردم فلسطین در حد شعار باقی ماند، زیرا عربستان سعودی، کویت و دیگر کشورهای نفت‌خیز عربی حاضر به تحریم فروش نفت به آمریکا و دیگر کشورهای حامی اسرائیل نگشتند.

بوش برای مقابله با تحریکات عراق و ایران از یک‌سو از اسرائیل خواست که «فوراً» نیروهای خود را از مناطق خودگردان فراخواند و از سوی دیگر شارون جنایت‌کار را که باید در دادگاهی بین‌المللی به‌خاطر تجاوز علیه بشریت محاکمه گردد، «مرد صلح» نامید. با این حال شارون هم‌چنان به حملات ارتش اسرائیل به شهرها و اردوگاه‌های پناهندگان فلسطینی در مناطق خودمختار ادامه داد و با کشتار چند صد کودک، زن و مرد فلسطینی، با زخمی ساختن صدها تن، با ویران ساختن خانه و کاشانه هزاران فلسطینی در پی آن است که مناطق اشغالی را به گورستان بدل سازد. این جانی حرفه‌ای که دارای نگرشی فاشیستی نسبت به موجودیت اسرائیل است و با ایدئولوژی دینی موجودیت اسرائیل را توجیه می‌کند، برای دهن کجی به افکار عمومی مردم جهان و قدرت‌نمائی به کشورهای عرب و مسلمان، در مجلس «کنست» اعلان داشت که ارتش اسرائیل «تا سرکوبی کامل ساختارهای تروریستی عرفات»، هم‌چنان شهرهای حکومت خودمختار را در اشغال خود خواهد

داشت. به این ترتیب آشکار شد که جناح راست و افراطی اسرائیل به خاطر برخورداری از پشتیبانی محافل یهودی آمریکا به خود اجازه می‌دهد مناطق خودمختار را به تلی از خرابه بدل سازد. ناظران بین‌المللی که از اردوگاه پناهندگان جنین دیدن کردند، اعلان داشتند تخریبی که ارتش اسرائیل در این اردوگاه به وجود آورده است، شدیدتر از زلزله‌ای با قدرت هشت ریشتر است. ارتش اسرائیل تنها در این اردوگاه بیش از دویست تن را کشت و یک سوم خانه‌های مسکونی را ویران ساخت.

مسافرت وزیر امور خارجه آمریکا به چند کشور خاورمیانه نیز تغییری در وضعیت کنونی به وجود نی‌آورد. کلین پاول که جناح به اصطلاح «دوران‌دیش» کابینه بوش را نمایندگی می‌کند، از همان آغاز می‌دانست که مأموریت او با موفقیت همراه نخواهد بود، زیرا از یکسو جانب‌داری آشکار بوش از اسرائیل و شارون افکار عمومی جهان عرب و مسلمان را علیه آمریکا شورانده است و از سوی دیگر شارون سرمست از پیروزی ارتش خود می‌خواهد حکومت خودگردان را نابود سازد تا بتواند «صلح» خود را بر فلسطینیان تحمیل کند. اسرائیل مسئول اصلی شکست تلاش‌های کلین پاول در رابطه با تحقق پروژه «آتش بس» است، زیرا اسرائیل نه تنها حاضر به بیرون بردن ارتش خود از مناطق اشغالی نیست، بلکه می‌خواهد همچنان عرفات را در دو اتاق در مقر حکومت خودگردان فلسطین در رام‌الله محبوس نگاه‌دارد.

با آن‌که کلین پاول پیش از مسافرت به مصر، در آخرین مصاحبه مطبوعاتی خویش در اورشلیم از شکست مذاکرات و کوشش‌های خود سخن گفت، اما رئیس او جورج بوش دوم مسافرت وزیر امور خارجه خود به خاورمیانه را موفقیت‌آمیز دانست. دلیل این امر نیز روشن است. آقای پاول بیش از یک هفته به منطقه سفر کرد و چنین وانمود که آمده است تا اسرائیل را مجبور سازد نیروهای خود را از مناطق اشغالی بیرون برد. اما شارون طی همین هفته اردوگاه جنین و برخی دیگر از شهرهای فلسطین را آن‌چنان ویران ساخت که ناظرین بی‌طرف از جنایت جنگی سخن می‌گویند، به ویژه آن‌که اقدامات نظامی اسرائیل موجب کشته شدن صدها فلسطینی گشت. آقای بوش که شارون جلا را «مرد صلح» نامیده است، باید مسافرت کلین پاول را موفقیت‌آمیز بداند، زیرا این مسافرت فلسطینیان را فریب داد و سبب شد تا اسرائیل بتواند از این موقعیت ناروشن به سود خود بهره‌گیرد و صدها

فلسطینی و از آن جمله مروان برغوتی،^۶ رهبر اصلی انتفاضه دوم و قهرمان ملی جنبش مقاومت فلسطین را دستگیر کند، مردی که سال‌های درازی از عمر خود را در زندان‌های اسرائیل سپری کرده است.

پیروزی نظامی اسرائیل امری قابل پیش‌بینی بود، زیرا ارتشی که بزرگ‌ترین بر قدرت جهان و اتحادیه اروپا بهترین تسلیحات را در اختیارش می‌گذارند، باید بر فلسطینیانی پیروز گردد که جز کالاشنیکف، سلاح دیگری در اختیار ندارند. اما همین پیروزی در عین حال آشکار ساخت که اراده مردم فلسطین مبنی بر دست‌یابی به استقلال را نمی‌توان با چنین اقداماتی درهم شکست. اقدامات تخریبی و جنایات جنگی اسرائیل موجب شعله‌ور شدن خشم بیش‌تر مردم فلسطین خواهد گشت و اسرائیل را در آتش خود خواهد سوزاند. اسرائیل با این حمله نظامی و با جنایاتی که مرتکب شده است، اینک در برابر افکار عمومی جهان چهره حقیقی خود را نمودار ساخته است، چهره حکومتی فاشیستی که در صدد است با نابودی فلسطینیان، یعنی مردمی که چند هزار سال است در این سرزمین ساکن هستند، برای یهودان مهاجر فضای زیست به‌وجود آورد. پشتیبانی آمریکا از چنین حکومتی نیز قابل توضیح است، زیرا ایالات متحده آمریکا نیز توسط اروپائیان بنیاد نهاده شد که برای به‌دست آوردن فضای زیست برای خود، چند میلیون تن از مردم بومی قاره آمریکا، یعنی سرخ‌پوستان را کشتند. آن‌ها در آن زمان برای گسترش «مسیحیت» دست به آن جنایات زدند و اینک یهودان می‌خواهند تاریخ را تکرار کنند و در پی نابودی فلسطینیانند تا برای یهودانی که در جهان «پراکنده» هستند، فضای زیست به‌وجود آورند.

^۶ برغوتی، مروان در ۶ ژوئن ۱۹۵۹ در حومه رام‌الله زاده شد. او در پانزده سالگی به جنبش آزادی‌بخش فلسطین پیوست. او پس از پایان تحصیلات دانشگاهی خود فرمانده «تنظیم» در کرانه غربی رود اردن شد و برای رهائی فلسطین از استعمار اسرائیل جنبش انتفاضه دوم را رهبری کرد. ارتش اسرائیل توانست او را که مخفی شده بود، سرانجام در ۱۵ آوریل ۲۰۰۲ دستگیر کند و یک‌ماه در حبس انفرادی نگاه‌دارد و برای تخلیه اطلاعاتی به شدت شکنجه کند. دادگاه‌های فرمایشی اسرائیل او را به جرم تروریسم به پنج بار زندان مادام‌العمر و ۴۰ سال زندان محکوم ساختند. او در حال حاضر سرشناس‌ترین رهبر سیاسی جنبش آزادی‌بخش فلسطین در اسارت اسرائیل است.

و در این میانه «جهان متمدن»، جهانی که «تروریسم» یازده سپتامبر را اقدامی علیه «ارزش‌های تمدنی» خود می‌داند و از کشورهای «یاغی» خواهان پذیرش، احترام نهادن و اجرای «منشور حقوق بشر» است، در برابر این همه جنایت و سبعیت سکوت کرده و هم‌چنان به پشتیبانی سیاسی، اقتصادی و نظامی خود از رژیم نیم‌چه فاشیستی اسرائیل ادامه می‌دهد. اسرائیل با هواپیماهای اف ۱۶ و راکت‌های ساخت آمریکا و تانک‌های لئوپارد و توپ‌های ساخت آلمان فلسطینیان را قتل عام کرد و شهرهای‌شان را نابود ساخت.

هم‌چنان که کمیسیون بررسی سازمان‌های حقوق بشر آشکار ساخت که بی‌کنشی ارتش هلند در سارایوو موجب شد تا ارتش صرب بتواند بیش از هشت هزار مرد مسلمان را سلاخی کند، تاریخ در آینده نزدیک نیز آشکار خواهد ساخت که «جهان متمدنی» که آقایان بوش و شرویدر^۷ از آن سخن می‌گویند، بانی اصلی جنایاتی است که اسرائیل طی ۵۴ سال گذشته نسبت به ملت فلسطین روا داشته است. تاریخ نشان خواهد داد که دست‌های این سیاست‌مداران «متمدن» نه تنها به خون هزاران فلسطینی، بلکه به خون میلیون‌ها انسانی که در کشورهای جهان سوم سرکوب و نابود گشته‌اند، آلوده است. تاریخ نشان خواهد داد که «محور اهریمنی» واقعی، محور آمریکا- اسرائیل است، دو کشوری که به‌طور آشکار به سرکوب دیگر ملت‌ها سرگرمند و به‌همین دلیل برای هم‌سوئی سیاست‌های نواستعماری و استعماری خویش نیازمند وحدتی استراتژیک هستند. بی‌تردید تا زمانی که شیوه تولید سرمایه‌داری شیوه تولید غالب در جهان است،

^۷ شرویدر، گرهارد فریتس کورت Gerhard Fritz Kurt Schröder در ۷ آوریل ۱۹۴۴ زاده شد. پدر او در همان سال در جبهه جنگ در شرق اروپا در رومانی کشته شد. او با فقر بزرگ شد و با سختی توانست دیپلم دبیرستان بگیرد و حقوق تحصیل کند. او از جوانی عضو حزب سوسیال دموکرات آلمان شد و در سال ۱۹۹۰ نخست‌وزیر ایالت نیدرساکسن گشت و از ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۵ صدراعظم آلمان بود. در دوران او ارتش آلمان برای نخستین‌بار پس از جنگ جهانی دوم به‌مثابه «سپاه صلح» سازمان ملل در جنگ‌های داخلی یوگسلاوی دخالت کرد. هم‌چنین پس از رخداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ارتش آلمان هم‌راه با دیگر نیروهای عضو ناتو در اشغال افغانستان شرکت کرد. در عین حال شرویدر هم‌راه با ژیراک در شورای امنیت سازمان ملل با حمله ایالات متحده آمریکا و انگلستان به عراق مخالفت کرد و آن جنگ را مغایر با حقوق بین‌الملل دانست.

«جهان متمدن» تنها از طریق استمرار جنگ و جنایت می‌تواند به زندگی انگلی خود ادامه دهد. بنابراین پیش شرط تحقق عدالت، آزادی و برابری واقعی نابودی این شیوه تولید است.

این نوشته برای نخستین بار با امضاء «سردبیر» در شماره ۶۳ نشریه «طرحی نو»، اردیبهشت ۱۳۸۱ انتشار یافت

اسرائیل دولتی استعمارگر است

در شماره ۶۰ «طرحی نو» کوشیدم به اختصار به برخی از جنبه‌های پرسش «آینده اسرائیل چگونه است؟» پاسخ دهم. در آن روزها هنوز حمله همه‌جانبه ارتش اسرائیل به مناطق «خودمختار» و جنایات وحشیانه این ارتش در این مناطق و به ویژه در اردوگاه آوارگان جنین تحقق نیافته بود و جورج بوش دوم چهره مخوف و ویرانگر دیپلماسی جنگ‌افروزان خود را که در پس ماسک «مبارزه با تروریسم جهانی» پنهان ساخته است، هنوز آشکار نکرده بود. اما اینک در پرتو وضعیت کنونی و بی‌چشم‌اندازی روند «صلح» باید بار دیگر به این پرسش پاسخ داد که دورنمای آینده اسرائیل و فلسطین چه خواهد بود؟، زیرا با منطقه‌ای سر و کار داریم که در آن بخشی از یهودان تازه از راه رسیده با بر خورداری از کمک کشورهای پیش‌رفته سرمایه‌داری و به ویژه حکومت انگلستان که پس از پایان جنگ جهانی یکم فلسطین را تحت‌الحمایه خود ساخته بود، به تدریج در فلسطین ساکن شدند و پس از جنگ جهانی دوم، بر اساس تصویب‌نامه شورای امنیت سازمان ملل در بخشی از سرزمین فلسطین کشور اسرائیل را به وجود آوردند و نخست در سال ۱۹۵۶ در رابطه با ملی کردن کانال سوئز توسط جمال عبدالناصر^۱ به صحرای سینا هجوم بردند و بار دیگر در جنگ شش‌روزه

^۱ عبدالناصر، جمال در ۱۵ ژانویه ۱۹۱۸ در اسکندریه زاده شد و در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۰ در قاهره درگذشت. او نخست افسر ارتش بود و در همین دوران در سال ۱۹۴۹ «کمیته افسران آزاد» را به وجود آورد. این کمیته به رهبری ژنرال نجیب توانست در ۲۳ ژوئن ۱۹۵۲ علیه سلطان فاروق یکم و حکومت وقت کودتا کند. نخست ژنرال نجیب رئیس‌جمهور و عبدالناصر وزیر کشور شدند. از آن‌جا که ژنرال نجیب با دخالت ارتش در سیلست مخالف بود، ۱۹۵۴ ناصر علیه او کودتا کرد و از آن زمان تا مرگش رئیس‌جمهور مصر بود. او با الهام از دکتر مصدق در همان سال کانال سوئز را ملی کرد که سرانجام در سال ۱۹۵۶ منجر به حمله نظامی انگلستان، فرانسه و اسرائیل به مصر شد. ارتش مصر هر چند در این جنگ شکست خورد، اما تهدید خروشچف و هم‌چنین سکوت ایالات متحده سبب شد تا متجاوزین خاک مصر را ترک کنند. ناصر در تشکیل کنفرانس کشورهای بی‌طرف نقشی

۱۹۶۷ مابقی آن سرزمین را به اضافه بلندی‌های جولان که به سوریه تعلق دارد و صحرای سینا را که بخشی از سرزمین مصر است، اشغال کردند، آن‌هم با هدف تحقق رویای «اسرائیل بزرگ»، یعنی کشوری که مرزهای آن در کتاب مقدس تورات «ضبط» شده است.

پس از شکست غافل‌گیرانه ارتش‌های مصر، سوریه و اردن طی شش روز در برابر ارتش اسرائیل در سال ۱۹۶۷، جهان عرب با کرختی^۲ روانی شدیدی روبه‌رو گشت و برخی از رهبران عرب هم‌چون جمال عبدالناصر که تا آن زمان در پی تحقق نوعی «سوسیالیسم عربی» بودند، خود را مجبور دیدند برای مقابله با آن شکست سنگین به احساسات ناسیونالیسم عربی دامن زنند و از آن‌جمله در رابطه با خلیج فارس اصطلاح «خلیج عربی» را اختراع کردند.

اشغال بازمانده سرزمین‌های فلسطین توسط ارتش اسرائیل نیز سبب شد تا فلسطینیانی که در این مناطق زندگی می‌کردند، خود را با ارتشی نیرومند روبه‌رو یابند که تمامی جوانب زندگی آن‌ها را زیر کنترل خود گرفته بود. به‌همین دلیل نیز مردم فلسطین که دچار سرگشتگی و نومیدی شدیدی شده بودند، با بی‌تفاوتی به سرنوشت خویش می‌نگریستند. همین وضعیت سبب شد تا در برابر سیاست تهاجمی اسرائیل مبنی بر ضبط زمین‌های آنان و شهرک‌سازی در مناطق اشغالی از خود مقاومت و عکس‌العملی نشان ندهند.

در سال ۱۹۶۷، یعنی زمانی که ارتش اسرائیل به‌مصر، سوریه و اردن تاخت و طی شش روز ارتش‌های آن سه کشور را تار و مار کرد، حکومت در این کشور در دست حزب کارگر بود، حزبی که در آن دوران خود را هنوز «سوسیالیست» می‌نامید و در پی تحقق جامعه‌ای «سوسیالیستی» بود که کیبوتس‌ها^۳ زیرپایه تولید کشاورزی

تعیین‌کننده داشت. در جنگ شش روزه ۱۹۶۷ ارتش اسرائیل توانست با حمله غافلگیرانه خود صحرای سینا، بلندی‌های جولان و هم‌چنین مابقی فلسطین را اشغال کند. در مراسم تشییع جنازه او بیش از ۵ میلیون مصری شرکت داشتند و این خود نشان می‌دهد که او در بین مردم مصر از محبوبیت زیادی برخوردار بود.

² Lethargie

^۳ کیبوتس Kibbutz واژه‌ای عبری و به معنی اشتراک و اجتماع است. کیبوتس‌ها واحدهای تولید کشاورزی اشتراکی بودند که پس از مهاجرت یهودان از اروپا به فلسطین در آن سرزمین به‌وجود

آن را تشکیل می‌دادند. با این حال این حزب در مناطق اشغالی سیاست توسعه طلبانه‌ای را پی‌ریزی کرد که بر اساس آن فلسطینیان از ساده‌ترین حقوق مدنی خویش محروم گشتند. حکومت اسرائیل مناطق گسترده‌ای را به تملک دولت اسرائیل درآورد و آن سرزمین‌ها را به رایگان در اختیار یهودان متعصب و بنیادگرائی قرار داد که بر این باور بودند و هستند که مناطق اشغالی بخشی از سرزمینی است که خدا به یهودان داده و بنابراین تمامی این مناطق جزئی از سرزمین یهودان است. بهمین دلیل آنها با ایجاد شهرک‌هایی که در بهترین مناطق قرار داشتند و دارند و با بهره‌گیری از آب‌های زیرزمینی این مناطق به تأسیس کیبوتس‌های جدیدی پرداختند که هدف اصلی آن محدود ساختن فضای زیست ملت فلسطین در سرزمین خود بود و هست. اما بر اساس قوانین بین‌المللی یک حکومت اشغالگر هیچگونه حقی بر اراضی سرزمین اشغالی ندارد و تمام شهرک‌هایی که در سرزمین فلسطین تأسیس شده‌اند، در تعارض با حقوق بین‌الملل دارند، حقوقی که اسرائیل به مثابه یکی از اعضای سازمان ملل متحد زیر آن قوانین را امضاء کرده است.

تا زمانی که جنبش انتفاضه در اواخر دهه ۸۰ سده پیش آغاز نگشته بود، هدف اصلی سیاست شهرک‌سازی آن بود که برای «همیشه» به امکان تحقق دولت مستقل فلسطین پایان داده شود. تمامی احزاب اسرائیل و از آن جمله حزب کارگر این کشور بر این پندار بودند و احزاب راست و افراطی هنوز می‌پندارند که می‌توانند از تشکیل چنین دولتی جلوگیری کنند. این سیاست هنوز نیز، یعنی پس از امضاء قرارداد اسلو هم‌چنان دنبال می‌شود، زیرا یک سوم شهرک‌هایی که در حال حاضر وجود دارند، پس از ۱۹۹۳، یعنی پس از امضاء قرارداد اسلو تأسیس شده‌اند

هم اینک نزدیک به ۳۰۰ هزار یهود در شهرک‌هایی که در مناطق اشغالی کرانه

آمدند. هر واحدی دارای یک سلسله ساختمان‌های مسکونی نیز بود که خانواده‌هایی که در یک کیبوتس عضویت داشتند، در آن‌ها زندگی می‌کردند. کودکان در کیبوتس به‌طور اشتراکی تربیت می‌شدند. همین امر سبب شد تا استالین جنبش صهیونیستی را جنبشی سوسیالیستی و کیبوتس را با کلخوزهای کشاورزی که به فرمان او در روسیه شوروی به‌وجود آمده بودند، هم‌سان بداند. بر اساس این وجه تشابه دولت شوروی در سال ۱۹۴۸ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد که پس از جنگ جهانی دوم تازه تأسیس شده بود، به تقسیم فلسطین و ایجاد کشور اسرائیل رأی مثبت داد.

غربی رود اردن به وجود آمده‌اند، زندگی می‌کنند. این افراد روی هم ۱۷ درصد از جمعیتی را تشکیل می‌دهند که در بنگ غربی ساکنند. تعداد شهرک‌نشینان یهود در نوار غزه ۵ هزار تن است که تنها ۴ درصد از جمعیت ساکن در این منطقه را تشکیل می‌دهند. اما همین تعداد اندک یهودان بر اساس قوانینی که حکومت اشغال‌گر اسرائیل بر فلسطینیان تحمیل کرده است، بیش از ۶۰ درصد سرزمین بنگ غربی و ۴۰ درصد از نوار غزه را تحت کنترل خود دارند. ۸۰ تا ۹۵ درصد منابع آب‌های زیرزمینی این مناطق در اختیار یهودانی است که در شهرک‌ها زندگی می‌کنند و چند میلیون فلسطینی باید زندگی روزمره خود را با ۵ تا ۲۰ درصد آب باقی‌مانده سازمان‌دهی کنند. بیشتر فلسطینیانی که به مثابه کارگران ساختمانی نیروی کار خود را به شرکت‌های ساختمانی یهود می‌فروشند و شهرک‌ها را می‌سازند، روستائینی بوده‌اند که حکومت اسرائیل زمین‌های‌شان را به‌خاطر در دست نداشتن قبالة ملکی از آن‌ها گرفته و منابع چاه‌ها و قنات‌های آب آن‌ها را با این استدلال مسخره که بدون جواز کنده شده‌اند، از بین برد. این روستائیان به‌خاطر سلب مالکیت توسط حکومت اشغال‌گر اسرائیل و یا به‌جهت عدم دسترسی به منابع آب، به‌تدریج با کمبود آب مواجه گشتند و چندی بعد مجبور شدند مزارع خود را ترک کنند و برای تأمین هزینه معیشت خود و خانواده خویش به‌مثابه کارگر غیرمتخصص برای شرکت‌های ساختمانی یهود کار کنند.

به‌این ترتیب آشکار می‌شود که برپائی هر شهرک جدیدی با این هدف انجام می‌گیرد که اسرائیل بتواند آن مناطق را به‌بخشی از سرزمین خود بدل سازد. تا کنون نه تنها بیش از ۲۵۰ شهرک در مناطق اشغالی و اورشلیم شرقی تأسیس شده‌اند، بلکه سرمایه‌گذاران یهود با کمک حکومت اسرائیل در مناطق اشغالی مراکز صنعتی به‌وجود آورده‌اند که در آن‌ها صنایع مصرفی و نظامی مستقرند. دولت اسرائیل با طرح این استدلال که نمی‌تواند به‌خاطر حفظ امنیت خویش از چنین صنایعی چشم‌پوشد، می‌کوشد زمینه را برای ضمیمه ساختن این مناطق به اسرائیل فراهم آورد.

دیگر آن‌که هر شهرکی با جاده‌های ویژه‌ای به سرزمین اسرائیل متصل شده است. فلسطینی‌ها حق استفاده از این جاده‌ها را ندارند. این جاده‌ها سرزمین اشغالی را به مناطق تکه‌پاره شده بدل ساخته و آن را هم‌چون «جگر زلیخا» به هزاران قطعه

تقسیم نموده است. روشن است در سرزمینی که از هزاران پاره‌ی کوچک و بدون ارتباط با یکدیگر تشکیل شده است، مشکل می‌توان دولتی مستقل را به وجود آورد. به‌طور مثال شهرهای بتلهم و رام‌الله اصولاً قادر به گسترش خود نیستند، زیرا دور تا دور این شهرها شهرک‌های یهودی‌نشین تأسیس شده‌اند که تمامی فضای خارج از شهر را در مالکیت خود گرفته‌اند.

دولت اسرائیل به‌خاطر «تأمین امنیت» یهودان شهرک‌نشین، عملاً امنیت را از مردم فلسطین سلب کرده است. به‌طور مثال تمامی شهرهای فلسطینی که اینک زیر نظر حکومت خودگردان قرار دارند را به صورت زندان‌هایی بزرگ درآورده است. تمامی این شهرها در محاصره ارتش اسرائیل هستند و فلسطینیان برای خروج از هر یک از این شهرها باید از ایستگاه‌های بازرسی متعدد ارتش اسرائیل عبور کنند و سربازانی که در این ایستگاه‌ها کار می‌کنند، هم‌چون پاسداران انقلاب در ایران، نه تنها فلسطینیان را مورد بازرسی بدنی قرار می‌دهند، بلکه به تحقیر و توهین آن‌ها می‌پردازند و بنا بر سلیقه خویش با آن‌ها رفتاری اراده‌گرایانه دارند. آن‌ها برای آن‌که قدرت استعماری ارتش اسرائیل را به نمایش گذارند و در عین حال به فلسطینیان تلقین کنند که قادر به تعیین سرنوشت خویش نیستند، در بیش‌تر موارد از رفتن زنان آبستن و یا افراد بیمار به بیمارستان‌ها جلوگیری می‌کنند، در موارد دیگری مانع رفتن شاغلین به محل‌های کار خویش و یا رفتن دانش‌آموزان و دانشجویان به مدارس و دانشگاه‌ها می‌شوند. خلاصه آن‌که فلسطینیان برای رفتن از یک شهر و یا یک روستا به شهر و یا روستای دیگر باید از «هفت خوان رستمی» بگذرند که ارتش اسرائیل برای تحقیر آن‌ها به‌وجود آورده است.

هم‌چنین دولت اسرائیل از مسافرت فلسطینیانی که در اورشلیم شرقی ساکن نیستند، به این شهر که مرکز فرهنگی، سیاسی و اقتصادی کرانه غربی است، جلوگیری می‌کند و طبق «قانون» آن را ممنوع ساخته است، آن‌هم با این هدف که از یک‌سو رابطه فلسطینیان ساکن در اورشلیم شرقی را با دیگر مناطق فلسطینی قطع کند و از سوی دیگر جهان خارج از سیاست آپارتاید و متکی بر قوم‌زدائی دولت اسرائیل در این شهر تا آن‌جا که ممکن است، آگاه نشود.

دیگر آن‌که زاد و ولد در میان فلسطینیان ساکن در اورشلیم شرقی نسبت به

یهودان چند برابر است. به همین دلیل به‌طور «طبیعی» هم که شده روز به روز به تعداد فلسطینیان ساکن این شهر افزوده می‌شود. از آن‌جا که هدف تبدیل تمامی اورشلیم به «پایتخت ابدی» اسرائیل است، بنابراین حکومت اسرائیل با به‌کارگیری سیاست آپارتاید نژادپرستانه قوم‌زدائی می‌کوشد فلسطینیان را از این شهر بیرون راند. از یک‌سو، همان‌طور که در پیش نیز یادآور شدیم، تمامی زمین‌ها و خانه‌هایی که ساکنین آن قادر به ارائه قبالة نبودند، از سوی حکومت‌های اسرائیل به سود این «دولت» ضبط شدند. از سوی دیگر شهرداری اورشلیم که به‌طور کامل در اختیار یهودان است، برای جلوگیری از توسعه مناطق عرب‌نشین در اورشلیم به اعراب فلسطینی اجازه خانه‌سازی نمی‌دهد. اما از آن‌جا که به تعداد اعضای خانوارها افزوده شده است، در بسیاری از موارد، فلسطینی‌ها مجبور می‌شوند بدون اجازه‌نامه خانه‌های خود را گسترش دهند و هر از چندگاهی بلدزهای اسرائیلی با این استدلال که آن ساختمان‌ها بدون مجوز قانونی ساخته شده‌اند، به تخریب آن خانه‌ها می‌پردازند و ساکنین آن خانه‌ها را از اورشلیم اخراج می‌کنند تا از تعداد اعراب فلسطینی این شهر کاسته شود و کفه ترازو به سود یهودان تغییر کند، زیرا هر یهودی که تمایل نشان دهد، می‌تواند در اورشلیم شرقی ساکن گردد. بر اساس چنین سیاست ارتجاعی و مغایر با تمامی قوانین بین‌المللی است که اینک در اورشلیم شرقی و مناطق مجاور آن که به این شهر ضمیمه شده‌اند، بیش از ۱۵۰ هزار یهود اسرائیلی ساکن شده‌اند. به‌خاطر چنین وضعیتی، اینک تعداد یهودان در اورشلیم شرقی بیش‌تر از اعراب فلسطینی گشته است. به همین دلیل نیز حکومت اسرائیل با این استدلال که اورشلیم شهری یهودی‌نشین است، می‌خواهد از بازپس دادن اورشلیم شرقی به فلسطینیان طرفه رود.

به‌این ترتیب می‌توان به‌گونه‌ای کاملاً بدیهی آشکار ساخت که میان ترور و سلطه اشغالگرایانه‌ای که از سوی دولت اسرائیل در مناطق اشغالی اعمال می‌شود، رابطه‌ای مستقیم وجود دارد. اما «جهان متمدن»، یعنی کشورهای پیش‌رفته سرمایه‌داری که از یک‌سو بدون چون و چرا از دولت اسرائیل پشتیبانی می‌کنند و از سوی دیگر عاشقان سینه چاک «حقوق بشر» هستند، در برابر چنین سیاست ضدبشری و غاصبانه حکومت‌های اسرائیل سکوت می‌کنند و با دادن کمک‌های مالی و نظامی بی‌کران به

این رژیم نژادپرست زمینه را برای ادامه سلطه آپارتاید این رژیم بر فلسطینیان هموار می‌گرداند. آن‌ها به‌جای مبارزه با کارکردهای ضدبشری حکومت اسرائیل از فلسطینیان می‌خواهند از مبارزه مسلحانه همراه با انفجارهای انتحاری علیه یهودانی که در مناطق اشغالی ساکن شده و زندگی روزمره را بر فلسطینیان سخت کرده و کارد را به استخوان آنان رسانیده‌اند، خودداری ورزند.

اما از ۱۹۴۷ تا آغاز انتفاضه در اواخر سال‌های هشتاد سده پیش مردم فلسطین از خود مقاومتی نشان ندادند و دیدیم که اسرائیل از آن سکوت و تسلیم این نتیجه را گرفت که می‌تواند مناطق اشغالی را به‌خاک خود ضمیمه سازد، بدون آن‌که مجبور شود به فلسطینیان حقوق شهروندی عطا کند. اسرائیل با امضاء قرارداد اسلو کوشید جنبش انتفاضه را نابود سازد، بدون آن‌که مجبور شود مناطق اشغالی را از زیر سیطره خود رها سازد. تمامی مدارک و اسناد نشان می‌دهند که از ۱۹۹۳ تا به اکنون اسرائیل توانسته است سلطه خود را بر تمامی حوزه‌های زندگی فلسطینیان حفظ کند و حتی در مواردی گسترش دهد. به‌طور مثال اسرائیل از ۱۹۹۳ تا به اکنون تنها ۱۸ درصد از سرزمین‌های اشغالی را به حکومت خودگردان فلسطین واگذار کرده است و در عوض مناطقی را که وسعت‌شان دو برابر بیش‌تر از سرزمین‌های حکومت خودگردان است، به‌سود گسترش و ایجاد شهرک‌های جدید به نفع خود ضبط نموده است، اقدامی که مخالف تمامی قوانین بین‌المللی و نیز قرارداد اسلو است.

وجود شهرک‌های یهودی‌نشین در مناطق اشغالی با روند صلح در تضاد آشکار قرار دارد. نمی‌توان از یکسو با فلسطینیان به صلح دست یافت و از سوی دیگر سرزمین آن‌ها را به خاک اسرائیل ضمیمه ساخت و آن‌ها را در زندان‌هایی که هر یک به وسعت شهری است، محبوس نمود.

برخی از رهبران سیاسی غرب و از آن جمله کلینتون که در مذاکرات صلح میان عرفات و باراک شرکت داشت، مدعی هستند که نپذیرفتن «طرح صلح» باراک از سوی عرفات اشتباه استراتژیک بزرگی بود. البته تا به امروز «طرح صلح» باراک انتشار نیافته و روشن نیست که عناصر آن «طرح» چه بوده است. برخی از محافل یهودی مدعی هستند که بر اساس آن «طرح» باراک حاضر شده بود ۹۶ درصد از مناطق اشغالی را به فلسطینیان پس دهد. اما روشن است که در این محاسبه اراضی وسیعی که اسرائیل

آن‌ها را به اورشلیم ضمیمه ساخته است، به حساب نیامده‌اند. اگر آن سرزمین‌ها را در این محاسبه دخالت دهیم، در آن صورت باراک می‌خواست با پس دادن تنها ۶۰ درصد از مناطق اشغالی با فلسطینیان به «صلح» دست یابد. آریل شارون در نطقی که پس از «پیروزی» ارتش اسرائیل در جنین ایراد کرد، اعلان داشت که اسرائیل تنها ۴۰ درصد مناطق اشغالی را می‌تواند به فلسطینیان پس دهد و مابقی را باید به‌خاطر تأمین موجودیت و امنیت یهودان ضمیمه اسرائیل ساخت.

با آن‌که در حال حاضر اسرائیل یگانه قدرت استعماری در جهان است، سنا و کنگره آمریکا، یعنی سنا و کنگره کشوری که مدعی است از حقوق بشر هواداری می‌کند، در بیانیه مشترکی پشتیبانی بی‌چون و چرای خود را از اسرائیل و حکومت شارون اعلان داشتند و عرفات را به‌خاطر هواداری از «سیاست تروریستی» محکوم ساختند. همین یک نمونه نشان می‌دهد که جهان غرب تا چه اندازه در رابطه با حقوق بشر دو رو، حقه‌باز و ریاکار است. و نیز همین یک نمونه آشکار می‌سازد که چگونه محافل مالی یهودان آمریکا بر دیوان‌سالاری این کشور حاکمند و در تعیین سیاست داخلی و بین‌المللی آمریکا تأثیر می‌نهند.

و نیز آن‌که می‌بینیم که چگونه رسانه‌های عمومی آمریکا که به همین محافل مالی یهودان تعلق دارند، هر روزه می‌کوشند به افکار عمومی مردم آمریکا و جهان تلقین کنند که اسرائیل خواهان «صلح» با فلسطینیان است و اما فلسطینیان خواهان «نابودی» اسرائیل هستند و در نتیجه سیاست تروریسم انتحاری را در پیش گرفته‌اند. به‌این ترتیب آن‌ها می‌کوشند اقدامات جنگی و سیاست استعماری و سرکوب‌گرایانه اسرائیل را به نحوی «منطقی» توجیه کنند. حتی برخی از کشورهای عضو اتحادیه اروپا نظیر آلمان و انگلیس نیز با همین نگرش از حکومت‌های اسرائیل و از آن جمله حکومت کنونی آریل شارون پشتیبانی اقتصادی، نظامی و سیاسی می‌کنند. آلمان برای آن‌که ظلم و ستمی را که هیتلر^۴ به یهودان اروپا روا داشت،

^۴ هیتلر، آدلف Adolf Hitle در ۲۰ آوریل ۱۸۸۹ در اتریش زاده شد و در ۳۰ آوریل ۱۹۴۵ در برلین خودکشی کرد. او در خانواده‌ای با بضاعت متوسط رشد کرد و مایل به تحصیل نقاشی در آکادمی هنر وین بود، ولی در امتحان ورودی این دانشگاه رفوزه شد. به‌عنوان داوطلب در جنگ جهانی اول در ارتش بایرن آلمان شرکت جست و به‌عنوان نوزدهمین عضو در «حزب کارگری آلمان»

جبران کند و مکافات آن جنایات را بپردازد، نه تنها به اسرائیل کمک‌های اقتصادی و نظامی بی‌دریغ می‌نماید، بلکه در برابر سیاست‌های استعماری و حتی نژادپرستانه این کشور سکوت می‌کند. آلمان جنایات اسرائیل را زیر سبیلی رد می‌کند تا یهودان جنایات هیتلر را به دولت کنونی آلمان نسبت ندهند.

این نوشته برای نخستین بار در شماره ۶۴ نشریه «**طرحی نو**»، خرداد ۱۳۸۱ انتشار یافت

ثبت نام کرد و در سال ۱۹۲۱ به رهبری این حزب برگزیده شد. سپس نام حزب را تغییر داد و آن را «حزب ملی سوسیالیستی کارگری آلمان» نامید. این حزب علیه «قرارداد ورسای» شدیداً به مبارزه پرداخت، زیرا بر اساس آن، حکومت مرکزی باید از بخشی از سرزمین آلمان چشم می‌پوشید و تمامی هزینه جنگ جهانی اول را به‌صورت غرامت به دیگر کشورها و به ویژه به فرانسه بازمی‌پرداخت. در همین دوران تشکیلات اس‌اس را به‌وجود آورد که بازوی نظامی حزب بود. در ۱۹۲۳ کوشید در مونیخ از طریق کودتا به قدرت رسد که شکست خورد و دستگیر گشت. در زندان کتاب «نبرد من» را نوشت که در حقیقت برنامه حزبی بود. پرداخت غرامت جنگی از رشد اقتصاد آلمان جلوگیری کرد و به‌همین دلیل بحران اقتصادی سبب شد تا ۶۵ میلیون نفر نیروی فعال در بیکاری به‌سر برد. هیتلر توانست با تحریک این توده در انتخابات پارلمانی ۱۹۲۹ به پیروزی بزرگی دست یابد. حزب او به نیرومندترین فراکسیون پارلمان بدل شد و به‌همین دلیل هیتلر در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۰ از سوی رئیس جمهور هیندنبورگ Hindenburg مأمور تشکیل حکومت شد. دیگر آن که نیروهای محافظه‌کاری که در مجلس حضور داشتند، چون از خطر انقلاب کارگری نگران بودند، به هیتلر رأی مثبت دادند. هیتلر پس از به‌دست آوردن صدارت با شتاب کوشید پارلمان را خلع سلاح کند و در سال ۱۹۳۳ لایحه‌ای را به تصویب پارلمان رساند که بر اساس آن حکومت می‌توانست بدون تصویب مجلس تقریباً در همه زمینه‌ها نظرات و خواست‌های خود را به‌مصوبه‌های اجرائی بدل کند. پس از تصویب این لایحه در پارلمان که در جوی تحریک‌آمیز به تصویب رسید، در ژوئیه ۱۹۳۴ حمله به نیروهای مخالف آغاز شد و پس از چندی تمامی احزاب به‌جز حزب «ناسیونال سوسیالیست کارگری» هیتلر ممنوع اعلان شدند و حکومت وحشت بر جامعه حاکم گشت. از همین زمان به بعد به تدریج حمله به یهودان و اعزام آن‌ها به اردوگاه‌های کار اجباری آغاز شد. پس از آن هیتلر با طرح این شعار «آلمان ملت‌ی بدون سرزمین» است، دست‌اندازی به مناطق شرقی اروپا را آغاز کرد. او در سال ۱۹۳۹ جنگ جهانی دوم را با حمله به لهستان و سپس شوروی آغاز کرد. پس از موفقیت‌های اولیه، سرانجام ارتش آلمان در سال ۱۹۴۵ شکست خورد و بساط حکومت نازیسم در این کشور برچیده شد. هیتلر نظریه برتری نژاد آریائی و به ویژه نژاد ژرمنی را تبلیغ می‌کرد و یهودان را مسبب بحران اقتصادی آلمان می‌دانست و برای سوسیال دموکراسی و کمونیست‌ها حق حیات قائل نبود.

ساختار دمکراسی در اسرائیل

اسرائیل کشوری است تازه بنیاد نهاده شده، آن‌هم در سرزمینی که به مردمی دیگر، یعنی به فلسطینیان تعلق داشت. هر چند اسرائیل پس از جنگ جهانی دوم پیدایش یافت، اما زمینه‌های لازم برای تحقق این کشور در پایان سده نوزده توسط جنبش صهیونیستی که در اروپا به وجود آمد و به ویژه پس از جنگ جهانی یکم هموار گشت. پایان جنگ جهانی یکم همراه بود با فروپاشی امپراتوری عثمانی و تقسیم بخش اعظم سرزمین آن امپراتوری میان دولت‌های استعمارگر سرمایه‌داری. بر اساس مصوبه «مجمع ملل» فلسطین تحت‌الحمایه انگلستان شد تا این امپراتوری به تدریج زمینه را برای تحقق حکومت مستقلی در این سرزمین هموار سازد. «آژانس یهود» که رهبری جنبش صهیونیستی یهودان جهان را برعهده داشت، توانست از همین شرایط استثنائی بهره گیرد و بر اساس مذاکراتی که با برخی از سران حکومت وقت انگلستان و به ویژه با چرچیل انجام داد، توانست توافق دولت انگلستان را مبنی بر کوچ یهودان اروپا به فلسطین را دریافت دارد. از آن زمان به بعد، «آژانس یهود» توانست به گونه‌ای سازمان‌یافته ده‌ها هزار تن از یهودان فقیر اروپای غربی را به فلسطین بفرستد و بودجه معینی را برای خرید زمین و تأسیس کیبوتس‌ها در اختیار آن‌ها قرار دهد.

به این ترتیب، بدون آن‌که فلسطینیان بتوانند درباره ورود این «میهمانان ناخوانده» به سرزمین خویش تصمیم گیرند، به تدریج به تعداد یهودان اروپائی تبار در فلسطین افزوده شد. با به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان و اجراء سیاست یهودستیزی حزب نازی در این کشور و سپس در سرزمین‌های اشغالی، صدها هزار یهود اروپائی تبار مجبور شدند سرزمین‌های خود را ترک کنند و در نتیجه زمینه مناسب‌تری برای مهاجرت هر چه بیش‌تر یهودان به فلسطین فراهم گشت. هر چه به تعداد یهودان در سرزمین فلسطین افزوده شد، به همان نسبت نیز فلسطینیان

دریافتند که فضای زیست آن‌ها کوچک‌تر می‌شود و به‌همین دلیل به حکومت انگلستان اعتراض کردند که به‌یهودان اروپائی اجازه مسافرت و سکونت در فلسطین را ندهد. یهودان نیز برای آن‌که بتوانند رویای کشور مستقل یهود را متحقق سازند، با اجازه ضمنی مقامات انگلیس و با بهره‌گیری از ارتشی که ظاهراً «پنهانی» به‌وجود آورده بودند، توانستند بسیاری از فلسطینیان را از بخشی از فلسطین بیرون رانند که امروز جزئی از سرزمین «اصلی» اسرائیل محسوب می‌شوند.

بسیاری از یهودانی که در آن دوران به فلسطین مهاجرت کردند، دارای گرایش سوسیالیستی بودند. کپیوتس‌ها نیز بر اساس برابرحقوقی کسانی که به یک کپیوتس تعلق داشتند، تشکیل شده بودند. در کپیوتس همه چیز به‌همی اعضای کپیوتس تعلق داشت. به‌این ترتیب هر کپیوتسی با الهام از اندیشه‌های افلاتون^۱ در

^۱ افلاتون Plato شاگرد سقراط بود و در سال ۴۲۷ پیشامیلاد زاده گشت و در سال ۳۴۷ پیشامیلاد درگذشت. او نخست به شاعری پرداخت و سپس شاگرد سقراط شد و به فلسفه گرائید. او پس از مرگ سقراط چندی به جزیره سیسیل سفر کرد و پس از بازگشت به آتن در سال ۳۸۷ پیشامیلاد مدرسه‌ای را به‌وجود آورد که در آن فقط فلسفه تدریس می‌کرد و این مدرسه را «آکادمی» Akademie نامید. بیش‌تر آثار او به صورت دیالوگ (گفت و گو) تنظیم شده‌اند که در آن‌ها سقراط با دیگران به گفت و گو نشست است. در مرکز تفکر فلسفی او پدیده «ایده» Idee قرار دارد که در فرهنگ اسلامی آن را «مثل» نامیده‌اند. افلاتون بر این نظر است که «ایده‌ها» بیرون از ذهن و شعور انسان دارای موجودیتی تغییرناپذیرند و آن چه که در طبیعت وجود دارد، تصویری از واقعیت «ایده‌ها» است. مابین جهان «ایده‌ها» و جهانی که ما آن را حس می‌کنیم، حوزه‌ای وجود دارد که آن‌ها را از یکدیگر جدا می‌سازد که حساب و هندسه این حوزه را تشکیل می‌دهند. نزد او بالاترین «ایده»، «ایده» خوبی است و آن چه که نظم و ترتیب طبیعت را به‌وجود می‌آورد، روح است که نمی‌میرد و از زندگانی ابدی برخوردار است. روح نسبت به «ایده‌ها» دارای عشقی اولیه است و این عشق پیش از آن که انسان زائیده گردد، در خاطر او استقرار یافته است. اما به‌خاطر آن که روح در پیکر انسان محصور شده، از خودبیگانه گشته است و برای آن که به خویشتن خود آگاه گردد، باید انسان به آموزش و آموختن بپردازد و با تحصیل فلسفه است که انسان می‌تواند مابین روح خود و «ایده‌ها» رابطه برقرار سازد. این روند را افلاتون دیالکتیک Dialektik نامید. به جرأت می‌توان گفت که افلاتون پدر فلسفه ایدالیسم است.

«جمهوری» و توماس مور^۲ انگلیسی در «اتوپیا» واحدی سوسیالیستی بود که در آن چند خانوار باهم مشترکاً زندگی می‌کردند.

دیگر آن که یهودان اروپائی که به فلسطین کوچ کرده بودند، کم و بیش از کشورهائی آمده بودند که در آن‌ها مناسبات سیاسی دمکراتیک وجود داشت. جنبش صهیونیستی نیز در ابتداً از یکسو برای تحقق حقوق برابر یهودان در کشورهای اروپائی مبارزه می‌کرد و از سوی دیگر در پی تحقق دولتی در بخشی از فلسطین برای قوم یهود بود. کیبوتس نیز دارای بافت درونی اشتراکی و دمکراتیک بود. بنابراین، دولت اسرائیل از همان آغاز پیدایش خویش دارای خمیرمایه دمکراتیک بود و می‌توان به این نتیجه رسید که نخستین حکومت دمکراتیکی که در خاورمیانه به وجود آمد و تا کنون توانسته است از استمرار برخوردار باشد، دولت اسرائیل است. اما آیا حکومت‌های دمکراتیک نمی‌توانند به کشورهای دیگر تجاوز نمایند و حقوق مردمی را که در آن سرزمین‌ها می‌زیند، نقض کنند؟ تاریخ سرمایه‌داری به ما نشان می‌دهد که باید به این پرسش پاسخی مثبت داد. با پیدایش این شیوه تولید در اروپا با دو حرکت ملی و جهانی که به دو جهت متخالف تمایل داشتند، روبه‌رو می‌شویم. در کشورهائی که شیوه تولید سرمایه‌داری به وجود آمد و رشد و نمو کرد، مبارزات کارگران با کارفرمایان سرمایه‌دار سبب پیدایش نهادهای دمکراتیک در سطح ملی گشت و هم‌زمان همین کشورهای کم و بیش دمکراتیک به تمامی جهان هجوم بردند و برای دستیابی به مواد خام ارزان و بازار فروش برای فرآورده‌های کارخانه‌ای خویش به مستعمره ساختن بیش‌تر مللی پرداختند که در کشورهائی با شیوه‌های تولید پیشاسرمایه‌داری زندگی می‌کردند. به عبارت دیگر، در کشورهای سرمایه‌داری دمکراسی بورژوائی رشد و گسترش یافت و هم‌پا با آن به درجه استعمار کشورهای که در دوران پیشاسرمایه‌داری به سر می‌بردند، افزوده گشت.

^۲ مور، توماس Tomas More در سال ۱۴۷۸ زاده شد و در سال ۱۵۳۵ به‌دستور هاینریش هشتم، پادشاه انگلستان اعدام گشت، زیرا حاضر نشد برخلاف اصول کلیسای کاتولیک به طلاق و ازدواج مجدد این پادشاه صحنه گذارد. او سیاست‌مدار و مدتی نیز سخن‌گوی پارلمان و نخست‌وزیر بود. بزرگ‌ترین اثر او کتابی است با عنوان «اتوپیا» که در آن ساختار جامعه‌ای خیالی را ترسیم کرده است خالی از تبعیض و نابرابری‌ها.

در مورد اسرائیل نیز می‌توان همین خصیصه‌ها را تشخیص داد. در این کشور نیز با ساختاری دموکراتیک روبه‌روئیم، زیرا اسرائیل جزئی از جهان سرمایه‌داری پیش‌رفته است. اسرائیل هر چند دارای ساختار درونی دموکراتیک می‌باشد، اما هم‌زمان دولتی اشغال‌گر، غاصب و متجاوز به سرزمین‌های همسایه خویش است. این دولت نه تنها باقی‌مانده سرزمین فلسطین را در سال ۱۹۶۷ به اشغال خود درآورد، بلکه بلندی‌های جولان را که به سوریه تعلق دارد، نیز از ۱۹۶۷ اشغال کرده و آن سرزمین را برخلاف تمامی قوانین بین‌المللی ضمیمه اسرائیل ساخته است و نیز بخش کوچکی از سرزمین لبنان را هم‌چنان در تصرف خود دارد. با این همه دستگاه‌های تبلیغاتی دولت اسرائیل می‌کوشند اسرائیل را در انظار مردم جهان کشوری صلح‌دوست جلوه دهند و چنین وانمود سازند که اسرائیل می‌کوشد با همسایگان خود در صلح و صفا به‌سر برد، اما این فلسطینیان و سوریه و «حزب‌الله» لبنان هستند که در پی «نابودی» این کشورند و بنابراین سیاست استعماری اسرائیل در پس سیاست «دفاع از میهن یهودان» پنهان می‌گردد و همه اقدامات سرکوب‌گرایانه ارتش اسرائیل در مناطق اشغالی فلسطین به مثابه اقداماتی دفاعی توجیه می‌شوند.

اما از آن‌جا که سیاست استعماری اسرائیل در سرزمینی دور که در قاره دیگری قرار دارد، اجرا نمی‌گردد و بلکه اسرائیل با ضمیمه ساختن بلندی‌های جولان به اسرائیل و با ایجاد «شهرک‌های یهودی نشین» در مناطق اشغالی فلسطینی در پی تحقق «اسرائیل بزرگ» می‌باشد، دموکراسی موجود در اسرائیل به تدریج تحت تأثیر این سیاست استعماری قرار گرفته است و به‌همین دلیل با بافت ویژه‌ای از دموکراسی در این کشور مواجه می‌شویم که مشابه آن‌را در دیگر کشورهای سرمایه‌داری نمی‌توان یافت. برای آن‌که بتوان این ساختار ویژه را نمایان ساخت، به بررسی احزاب سیاسی اسرائیل می‌پردازیم:

در حال حاضر در اسرائیل نزدیک به شش میلیون نفر زندگی می‌کنند که پنج میلیون یهودی و یک میلیون عرب فلسطینی هستند. جمعیت یهودی تبار اسرائیل از کسانی تشکیل می‌شود که از ۱۴۰ کشور مختلف جهان به این کشور کوچ کرده‌اند. این افراد هر چند که خود را یهودی می‌نامند، اما به حوزه‌های قومی - فرهنگی بسیار گوناگونی تعلق دارند.

در وهله نخست می‌توان جامعه اسرائیل را به دو بخش دنیائی «سکولار» و مذهبی تقسیم کرد. بخش سکولار، هر چند خود را یهود می‌داند، اما دارای باورهای دینی عمیق نیست و خواهان تحقق جامعه‌ای سکولار مبنی بر جدائی حکومت از دین است. بیش‌تر نیروهای سکولار از کشورهای اروپای غربی و پس از فروپاشی شوروی و کشورهای «سوسیالیسم واقعاً موجود» از اروپای شرقی به اسرائیل کوچ کرده‌اند. بخش دیگری که به تعداد آن روز به‌روز افزوده می‌شود، کسانی هستند که نه تنها یهودند، بلکه هم‌زمان در پی ایجاد دولتی هستند که بر اساس ارزش‌های تورات و تلموت سازمان‌دهی شده باشد. آن‌ها مخالف دولت سکولار و در پی تحقق دولتی دینی هستند. بیش‌تر یهودانی که خود را غیرسکولار می‌نامند، یهودانی هستند که از کشورهای عربی، آسیائی و افریقائی به اسرائیل رفته‌اند. در حال حاضر مبارزه سختی میان این دو گروه اجتماعی در جریان است.

دیگر آن‌که غیریهودانی که تبعه اسرائیل محسوب می‌شوند، تشکیل شده‌اند از اعراب مسلمان و مسیحی و دروزی‌ها. این افراد چون تبعه اسرائیل هستند، بنا بر قانون اساسی باید از حقوق برابری با یهودان برخوردار باشند، اما همان‌طور که در دیگر نوشته‌های خود نشان دادم، چنین نیست. غیریهودان و به ویژه فلسطینی‌های مسلمان به مثابه انسان‌های درجه دو تلقی می‌شوند و از همه سو مورد ظلم و ستم قرار دارند.

وجود مردمی از ۱۴۰ ملت گوناگون سبب شده است تا جامعه اسرائیل از پلورالیسمی استثنائی برخوردار باشد. دیوان‌سالاری اسرائیل می‌کوشد با بهره‌گیری از دین یهود و زبان عبری که در گذشته زبانی مرده بود و اینک به زبان رسمی این کشور و حلقه ارتباطی مردمی از ۱۴۰ کشور جهان بدل گشته است، اسرائیل را به میهن «ملت یهود» بدل سازد و در این زمینه نیز از موفقیت چشم‌گیری برخوردار بوده است. در اسرائیل هر گروه قومی می‌تواند زبان و فرهنگ خود را حفظ کند و در عین حال خود را اسرائیلی بداند. در این زمینه دولت اسرائیل از همان سیاستی پیروی می‌کند که دولت آمریکا در ۲۰۰ سال گذشته توانسته است با موفقیت در ایالات متحده پیاده کند. در آن‌جا نیز آدم‌هائی با تعلقات قومی و فرهنگی گوناگون توانسته‌اند ملتی را به‌وجود آورند که در حال حاضر یگانه ابرقدرت جهان است.

ساختار احزاب در اسرائیل بازتابی از این وضعیت قومی است. به‌طور مثال یهودانی که از روسیه به اسرائیل کوچ کرده‌اند، حزب «اسرائیل، خانه ما» را به‌وجود آورده‌اند. یهودان ساکن در شهرک‌هایی که در مناطق اشغالی به‌وجود آمده‌اند، رأی خود را به «حزب ملی-دینی» می‌دهند که خواهان تحقق دولتی در اسرائیل است که بر اساس ارزش‌های تورات و تلموت حکومت کند. به عبارت دیگر این حزب برادر دوقلوی مافیای قدرت در ایران است و اگر بتواند در اسرائیل قدرت را در دست گیرد، فاتحه دموکراسی پلورالیستی موجود در این کشور را خواهد خواند. کارگران و دیگر مزدبگیران که در سندیکاها متشکل هستند، رأی خود را به احزاب سوسیال دموکراسی، سوسیالیستی و کمونیستی و دیگر احزاب چپ می‌دهند که در این میان حزب کارگر بزرگ‌ترین و در عین حال راست‌ترین نیروی چپ را تشکیل می‌دهد. کسانی که خواهان صلح با فلسطینیان و بازپس دادن سرزمین‌های اشغالی به آن‌ها هستند، از حزب چپ لیبرال «مرتس»^۳ پشتیبانی می‌کنند که در حال حاضر بیش از همه با سیاست سرکوب حکومت شارون مبارزه می‌کند. هم‌چنین اعراب تبعه اسرائیل دارای چند حزب هستند که دارای تمایلات راست، میانه و چپ‌اند.

در حال حاضر مجلس کنست دارای ۱۲۰ کرسی است که میان نمایندگان ۱۹ حزب سیاسی تقسیم شده است. قوی‌ترین حزب سیاسی در مجلس کنست حزب کارگر است با ۲۴ نماینده. حزب لیکود که حزبی صهیونیستی است، از فراکسیون ۱۹ نفره تشکیل شده است. این حزب در آن واحد دارای جناح‌های راست افراطی و راست میانه است، یعنی افرادی را در برمی‌گیرد که برخی از آن‌ها در پی تحقق حکومت دینی و برخی دیگر از پیروان سفت و سخت دولت سکولار هستند. سومین فراکسیون قوی را حزب «شاس» تشکیل می‌دهد که پیروان اصلی‌اش را یهودانی تشکیل می‌دهند که از کشورهای خاورمیانه به اسرائیل کوچ کرده‌اند. این بخش از یهودان به‌خاطر آن‌که از سطح آموزش چندانی برخوردار نیست، در جامعه اسرائیل اقشار میانی و فقیر را تشکیل می‌دهد و به‌خاطر نگرش یک‌بعدی خویش به جهان، خواهان تحقق دولت دینی در اسرائیل است. حزب «شاس» از ایجاد مدارس دینی

³ Meretz

هواداری می‌کند و می‌کوشد بخش عمده‌ای از بودجه دولت را صرف ایجاد چنین نهادهائی کند. هم‌چنین این حزب خواهان آن است که دولت مخارج خانواده‌هائی را تأمین کند که به‌خاطر اعتقادات دینی خویش تنها به نیایش می‌پردازند و کار کردن در کارخانه‌ها و ادارات و دیگر مؤسسات را مخالف اصول دین می‌دانند. به عبارت دیگر، بخشی از جامعه باید کار کند تا بتواند هزینه بخش دیگری را که می‌خواهد عبادت کند، تأمین نماید. حزب «مرتس» که چپ لیبرال و هوادار صلح است با در اختیار داشتن ۱۰ کرسی چهارمین فراکسیون نیرومند در مجلس کنست است. «حزب ملی» ۷ نماینده دارد و حزب «شینوی»^۴ با داشتن ۶ نماینده ششمین فراکسیون را تشکیل می‌دهد. «حزب مرکز»، «حزب ملی- مذهبی» و «حزب تورات متحد» هر یک ۵ نماینده در مجلس دارند. حزب «اسرائیل خانه ما» نیز از ۴ کرسی در مجلس برخوردار است. «لیست اعراب متحد»، حزب «شاداش»^۵ و حزب «گنشر»^۶ هر یک سه کرسی پارلمانی را در اختیار خود دارند. دو حزب «انتخاب دمکراتیک» و «حزب ملی عربی» نیز هر یک دو نماینده در مجلس دارند و سرانجام احزاب «اتحادیه دمکراتیک ملی»، «جنبش ملی» و «جنبش عربی» هر یک یک کرسی از مجلس کنست را در اختیار دارند. همین وضعیت سبب شده است تا تشکیل کابینه‌ای که بتواند از اکثریت آرای مجلس کنست برخوردار باشد، نیازمند به هم‌کاری و ائتلاف احزاب زیادی باشد، احزابی که در بیش‌تر موارد برنامه‌ها و خواست‌های سیاسی بسیار متفاوت و متضادی را نمایندگی می‌کنند.

بر اساس قانون اساسی اسرائیل هر حزبی که بتواند در انتخابات مجلس کنست بیش از یک و نیم درصد آرای داده شده را به‌دست آورد، به مجلس راه می‌یابد و یک فراکسیون حزبی را در کنست تشکیل می‌دهد. و نیز هرگاه یک حزب بتواند بیش از ۵۰ هزار امضاء جمع‌آوری نماید، می‌تواند در انتخابات پارلمانی شرکت کند. وجود چنین قوانین دمکراتیکی از یک‌سو سبب شده است تا یهودانی که به اقوام پر جمعیت تعلق دارند، احزاب قومی خود را به‌وجود آورند و در نتیجه با مجلسی روبه‌رو می‌شویم

⁴ Schinui

⁵ Chadasch

⁶ Genscher

با گرایش‌های سیاسی بسیار گوناگون و از سوی دیگر وجود همین وضعیت سبب می‌شود تا تشکیل کابینه در این کشور بسیار مشکل شود. احزاب کوچک با بهره‌گیری از چنین وضعیت نامناسبی می‌توانند نقش تعیین‌کننده در تشکیل کابینه بیابند و در بیش‌تر موارد با گرفتن امتیازات کلان از احزاب بزرگ زمینه را برای تشکیل کابینه حکومتی فراهم می‌سازند.

احزاب سیاسی اسرائیل را می‌توان به چهار گروه سیاسی تقسیم کرد که عبارتند از گروه چپ، گروه چپ متمایل به میانه، گروه راست متمایل به میانه و گروه راست افراطی. گروه‌های چپ و چپ متمایل به میانه را می‌توان در عین حال گروه «کبوتر» نامید. این نیروها در کلیت خویش از فرمول «زمین در برابر صلح» پشتیبانی می‌کنند و در پی دست یافتن به صلح با فلسطینی‌ها هستند. برخی از آن‌ها هم‌چون احزاب چپ افراطی (حزب کمونیست) و یا چپ لیبرال (حزب مرتس) حتی تحت شرایطی با بازگشت فلسطینیانی که در اردوگاه‌های اردن، مصر و لبنان به سر می‌برند، مخالفتی ندارند، در عوض احزابی چون «حزب کارگر» حاضر به پذیرش چنین روندی نیستند، زیرا از آن ترس دارند که در درازمدت در ترکیب جمعیتی اسرائیل تعداد غیریهودان بر یهودان برتری یابد و به این ترتیب موجودیت اسرائیل به مثابه کشور یهودان جهان به مخاطره افتد. گروه دیگری که دارای نگرش دینی به مسائل و در پی تحقق دولت دینی در اسرائیل است، را می‌توان گروه «باز» نامید. این گروه که از احزاب ارتدوکس افراطی تشکیل شده است، با بازپس دادن سرزمین‌های اشغالی به فلسطینیان مخالف است و برخی از آنان حتی در برنامه‌های حزبی خود نوشته‌اند که در صورت به دست آوردن قدرت سیاسی همه‌ی اعراب و غیریهودان را از اسرائیل و مناطق اشغالی اخراج خواهند کرد تا اسرائیل به کشور فقط یهودان بدل گردد. این گروه‌های افراطی می‌کوشند از جذب^۷ اعراب فلسطینی در جامعه اسرائیل جلوگیری و به همین دلیل از اختصاص بخشی از بودجه دولت برای عمران و آبادی مناطق عرب‌نشین جلوگیری می‌کنند.

هم‌چنین بررسی‌های جامعه‌شناختی نشان می‌دهند کسانی که رأی خود را به

احزاب «کبوتر» می‌دهند، از سطح تحصیلات بالاتری برخوردارند و حال آن‌که رأی دهندگان به احزاب ارتدوکس و افراطی از درجه تحصیلات اندکی بهره‌مندند. به‌طور مثال بیش‌تر یهودانی که از کشورهای عربی، آسیائی و افریقائی به اسرائیل مهاجرت کرده‌اند، نه تنها آرای خود را به احزاب صهیونیستی و افراط‌گرایان که در پی تحقق حکومت دینی هستند، می‌دهند، بلکه از یک‌سو با ایجاد دولت فلسطین در مناطق اشغالی به‌شدت مخالفند و از سوی دیگر حاضر به پذیرش یک میلیون غیریهود به مثابه شهروند برخوردار از حقوقی برابر نیستند.

گروه سوم تشکیل شده است از کسانی که در پی تحقق حکومت دینی در اسرائیل هستند. اگر این نیروها به قدرت سیاسی دست یابند، در آن صورت تورات، یعنی پنج کتاب موسی به قانون اساسی اسرائیل بدل خواهد شد و هم‌چون ایران اسلامی، همه‌ی قوانین باید با اصول دین در انطباق باشند.

بررسی‌های آماری نشان می‌دهد که ۳۰ درصد از یهودان اسرائیل دارای باورهای عمیق دینی هستند و میلند بر اساس تعالیم تورات و تلموت زندگی روزمره خود را سازمان‌دهی کنند و فرزندان خود را به مدارس دینی بفرستند تا در آن‌جا بنا بر آموزش‌های دینی تربیت شوند. این افراد در شهرهای مختلف در محله‌هایی خاص ساکن شده‌اند و برخلاف قوانین اسرائیل، می‌کوشند زندگی روزمره خود را در این نواحی بر اساس باورهای دینی سازمان‌دهی کنند. به‌طور مثال در روز شنبه که یهودان آن را «سبات»^۸ می‌نامند و روز مقدس یهودان است، در این محلات هیچ‌کس نباید رانندگی کند. هم‌چنین کارکردن در این روز در این محلات ممنوع است.

با آن‌که این گروه تنها ۳۰ درصد از جمعیت یهودی‌تبار اسرائیل را تشکیل می‌دهد، اما به‌خاطر ساختار احزاب این کشور و وضعیتی که در مجلس کنست حاکم است، این گروه هم در تشکیل کابینه‌های حکومتی و هم در قانون‌گذاری از وزنی بیش از سهم اجتماعی خود برخوردار است. به‌همین دلیل نیز آن‌ها توانستند با وضع قانونی در مناطق مسکونی خود از پرواز هواپیماها در روز شنبه جلوگیری کنند. حتی وسائل نقلیه عمومی در این روز باید کار خود را تعطیل کنند.

^۸ Sabbat

چهارمین گروه سیاسی در اسرائیل را غیریهودان تشکیل می‌دهند که به‌طور عمده از فلسطینیان تبعه این کشور تشکیل شده است. اعراب اسرائیلی هنوز نتوانسته‌اند در یک حزب واحد متشکل گردند و آرای خود را به پنج حزب سیاسی می‌دهند که بیش‌ترشان حداکثر تنها با یک نماینده در مجلس کنست حضور دارند. با آن‌که غیریهودان تقریباً ۲۰ درصد از جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، اما به‌خاطر پراکندگی و بی‌اعتمادی به نیروی خویش از نظر سیاسی فاقد وزن اجتماعی مناسب با کمیت خویشند. رفتار حکومت‌های اسرائیل با این توده نیز رفتاری دمکراتیک نیست. به‌طور مثال می‌توان به دوران باراک اشاره کرد که بیش از ۱۰ تن عرب شهروند اسرائیل به‌دست پلیس این کشور کشته شدند، زیرا به‌خود اجازه دادند در تظاهراتی که در پشتیبانی از جنبش انتفاضه در مناطق اشغالی سازمان‌دهی شده بود، شرکت کنند.

با توجه به ساختارهایی که نمایان ساختیم، می‌توان نتیجه گرفت که اختلافات قومی و فرهنگی میان یهودان و غیریهودانی که در اسرائیل به‌سر می‌برند، بسیار است. تا زمانی که قدرت سیاسی و اقتصادی در دست یهودان اروپائی تبار است، نیروهائی که رشد اقتصادی و رفاه عمومی در این کشور را تضمین می‌کنند، وضعیت همین است که می‌بینیم.

از سوی دیگر می‌توان دید که نقش یهودان عرب، آسیائی و افریقائی تبار روز به روز در این کشور بیش‌تر می‌شود. در حال حاضر رئیس‌جمهور اسرائیل یک یهودی ایرانی تبار است و هم‌چنین بیش‌تر فرماندهان ارتش اسرائیل که در سرکوب جنبش انتفاضه بی‌رحمانه شرکت داشتند، یهودان ایرانی تبارند. هر چه نقش این نیروها در زندگی سیاسی اسرائیل بیش‌تر شود، به‌همان نسبت نیز خطر سلطه یهودانی که خواهان تحقق حکومت دینی در اسرائیل می‌باشند، بیش‌تر خواهد شد و اگر این روند با کندی رشد اقتصادی و محدودیت رفاه اجتماعی هم‌راه گردد، در آن صورت زمینه‌های اجتماعی مناسبی برای تلاشی جامعه اسرائیل از درون فراهم خواهد گشت. در حال حاضر اما وجود مناطق اشغالی و جنبش مقاومت فلسطین در برابر ارتش متجاوز اسرائیل ملاطی است که ترکیب اجتماعی و قومی ناهنجار اسرائیل را به‌هم چسبانده است و با تحقق روند صلح در منطقه این وضعیت پایان خواهد یافت و

جامعه اسرائیل مجبور است بیش تر از گذشته خود را با ناهنجاری‌های داخلی خویش سرگرم سازد. تازه در آن هنگام است که اقوامی که از ۱۴۰ کشور آمده‌اند، پی خواهند برد که با چه ناهنجاری‌ها و نابرابری‌های عمیقی دست به گریبانند.

این نوشته برای نخستین بار در شماره ۶۵ نشریه «طرحی نو»، تیر ۱۳۸۱ انتشار یافت

جهنم فلسطین به دوزخ اسرائیل بدل خواهد شد

پیش از آن که جورج بوش دوم موضع رسمی خود را در رابطه با مشکل اسرائیل و فلسطین اعلان دارد، آریل شارون به واشنگتن رفت و در پایان سفر خود اعلان داشت که دیوان سالاری آمریکا از سیاست او در قبال حکومت خودگردان فلسطین به طور کامل پشتیبانی می‌کند. و دیدیم که در همان زمان که شارون در واشنگتن بر سر میز مذاکره با جورج بوش نشسته بود، ارتش اسرائیل هجوم گسترده‌ای را به مناطق «خودمختار» آغاز کرد و طی چند روز توانست بدون آن که با مقاومتی روبه‌رو گردد، ۹ شهر از ۱۰ شهری را که در کرانه غربی در مناطق خودمختار قرار داشتند و در آن‌ها بیش از هفتصد هزار فلسطینی زندگی می‌کنند، اشغال کند. از آن زمان به بعد ارتش اسرائیل در مناطق اشغالی جهنمی را برای دو میلیون فلسطینی به وجود آورده است که تصور آن حتی برای بسیاری از ناظرین غربی باور کردنی نیست. با این حال آقای بوش در سخنرانی خود که در پایان ماه ژوئن ایراد کرد، این سیاست ضد انسانی را مورد تأیید رسمی قرار داد و اتحادیه اروپا با سکوت خویش در برابر اقدامات وحشیانه ارتش اسرائیل در مناطق اشغالی، به تأیید ضمنی آقای شارون پرداخت.

برای آن که به ابعد سیاست ضد انسانی حکومت ائتلافی اسرائیل در مناطق اشغالی پی ببریم، گزارش یکی از خبرنگاران روزنامه دست راستی «دی ولت»^۱ آلمان را که بنیان‌گذار آن یک دست راستی به نام آکسل اشپرینگر^۲ و هوادار بی‌قید و شرط دولت اسرائیل بود، مورد بررسی قرار می‌دهیم:

^۱Die Welt

^۲ اشپرینگر، آکسل سزار Axel Cäsar Springer در ۲ مه ۱۹۱۲ در هامبورگ زاده شد و در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۲ در برلین درگذشت. او توانست پس از جنگ جهانی دوم امپراتوری بزرگی را در زمینه انتشار روزنامه و مجله در آلمان غربی به وجود آورد و یکی از مبلغین سرسخت سیاست‌های ضد فلسطینی دولت اسرائیل بود.

این خبرنگار می‌نویسد «اسرائیل مناطق اشغالی را به جهنمی برای دو میلیون فلسطینی بدل ساخته است. هنگامی که تانک‌های اسرائیلی به رام‌الله آمدند، کودکان فلسطینی به زیر تخت‌خواب‌ها خزیدند و مادران و پدران برای حفظ جان کودکان خردسال خود آن‌ها را در آغوش خویش فشردند.» یکی از فلسطینیانی که با این خبرنگار سخن گفته است، می‌گوید: «وضعیتی که اسرائیل در مناطق اشغالی به وجود آورده، وضعیتی است که حتی حیوانات نیز تاب تحمل آن‌را ندارند.» از آن زمان تا به اکنون در تمامی مناطق اشغالی «حکومت نظامی» برقرار است. در دو هفته نخست پس از اشغال مجدد مناطق «خودگردان»، هیچ کس نمی‌توانست از خانه بیرون آید، دانش‌آموزان از رفتن به مدارس، شاغلین از رفتن به محل‌های کار و بیماران از رفتن به بیمارستان‌ها و مطب پزشکان محروم شده بودند، آن‌هم تنها به این خاطر که ارتش اسرائیل خانه به‌خانه در پی یافتن کسانی بود که بنا به ادعای حکومت اسرائیل «تروریست» هستند. از هفته سوم تا به اکنون مردم تنها دو ساعت حق خروج از خانه‌های خود را دارند، آن‌هم برای خرید مواد غذایی و آب نوشیدنی. از آن زمان تا به اکنون ارتش اسرائیل ده‌ها فلسطینی را کشته و چند صد تن را زخمی نموده، چند هزار فلسطینی را دستگیر کرده و در مناطق نامعلومی زندانی ساخته است. هیچ‌کس، حتی مسئولین سازمان ملل متحد و سازمان عفو بین‌الملل اسرائیل از وضعیت و سرنوشت این افراد اطلاعی ندارند. این افراد برای لو دادن اسرار خود به بدترین وجهی شکنجه می‌شوند و حکومت اسرائیل برخلاف تمامی موازین بین‌المللی حتی از انتشار فهرست نام افراد دستگیر شده خودداری کرده است.

خبرنگار «دی ولت» بر اساس مشاهدات خویش نوشت: «هنگامی که حکومت نظامی برقرار است، در بیش‌تر مواقع بیش از هشت تن در آپارتمان‌هایی که دارای يك یا دو اتاق هستند، محبوس می‌شوند. این افراد در تمامی روز هیچ کار مفیدی نمی‌توانند انجام دهند، مگر آن‌که تلویزیون تماشا کنند و یا آن‌که به رادیو گوش دهند. این امر مغزها را متلاشی می‌سازد، اعصاب همه‌ی ساکنین خانه را تحریک می‌کند و موجب بروز ترس و خشم می‌گردد.» او هم‌چنین نوشت: «تمامی زندگی به‌طور کامل فلج شده است. اقتصاد مناطق اشغالی به‌طور کامل در هم شکسته است. تمامی کارگاه‌ها و پروژه‌ها در کرانه غربی تعطیل هستند. هیچ کالائی نمی‌تواند حمل

و نقل گردد. انسان‌ها نمی‌توانند کار مفید انجام دهند. بیش‌تر مغازه‌ها بسته‌اند، زیرا یا چیزی برای فروش ندارند و یا آن‌که خریداران بی‌پول هستند. برای نخستین بار در مناطق اشغالی برای دریافت کمک‌های درمانی رایگان «گدائی» می‌شود. وحشت‌انگیز است. دو تن از هر سه فلسطینی باید روزانه با مبلغی کم‌تر از یک یورو زندگی کنند.»

با این نقل قول‌ها خواستم آشکار سازم آن‌چه درباره سیاست ضد انسانی اسرائیل نوشته‌ام، نه اغراق است و نه از موضعی «ضد سامی»، یعنی «ضد یهود» الهام گرفته است. این سیاست آن‌قدر ضد انسانی است که حتی نشریات اروپائی و آمریکائی صد در صد هوادار اسرائیل نیز نمی‌توانند در برابر آن سکوت کنند و مجبورند برای آگاهی خوانندگان خویش درباره جوانب بسیار کوچکی از این سیاست سرکوب‌گرایانه که متکی بر «تنبیه جمعی» فلسطینیان است، بنویسند. اسرائیل برای حفظ جان مردم خویش مناطق اشغالی را به‌جهنمی برای دو میلیون فلسطینی بدل ساخته است. ارتش اسرائیل خانه‌های مسکونی خانواده کسانی را که در ترورهای انتحاری شرکت می‌کنند، با بلدزور خراب می‌کند تا به‌این ترتیب پدران و مادران جوانان فلسطینی را مجبور سازد برای از دست ندادن منازل خود از گرایش فرزندان خویش به نیروهای تند روی حماس، الاقصی و غیره جلوگیری کنند. به عبارت دیگر حکومت اسرائیل بازمانده خانواده جوانانی را که ترور و اختناق ارتش اسرائیل در مناطق اشغالی سبب شده است تا داوطلبانه به آغوش مرگ روند، بی‌خانمان می‌کند تا انتقام یهودانی را بگیرد که در اقدام‌های انتحاری کشته شده‌اند. دیگر آن‌که روزی نیست که مأمورین مخفی اسرائیل برخی از مبارزان فلسطینی را بدون آن‌که این افراد در دادگاهی محاکمه و محکوم شده باشند، به جرم دست داشتن در تدارک اقدامات ترورهای انتحاری به قتل نرسانند و جالب آن‌که «جهان متمدن»، جهانی که افتخار می‌کند مخترع «حقوق بشر» و «حقوق بین‌الملل» است و حتی «کنوانسیون ژنو» را در رابطه با «جنگ میان ملت‌ها» و «وظائف ارتش اشغالگر در برابر مردمی که در سرزمین‌های اشغالی» به‌سر می‌برند، تدوین نموده است، در برابر این‌همه «قانون‌شکنی»های دولت اسرائیل یا سکوت می‌کند و یا آن‌که هم‌چون دیوان‌سالاری آمریکا بی‌شرمانه به حمایت از اسرائیل برمی‌خیزد. وزیران دست راستی کابینه آقای شارون آشکارا خواستار ترور یاسر عرفات توسط مأمورین مخفی موساد، سازمان امنیت و اطلاعات

اسرائیل می‌شوند و «جهان متمدن» به رهبری آقای بوش که مبارزه علیه تروریسم بین‌الملل را به‌محور اصلی برنامه سیاسی خویش بدل ساخته است، در برابر این اظهارات در هواداری از ترور دولتی سکوت می‌کند و حتی رسانه‌های گروهی کشورهای غربی حاضر به پخش چنین خبری نیستند تا مبادا دامن اسرائیل به مثابه متحد درجه اول آمریکا در مبارزه علیه «ترور» لکه‌دار شود.

در چنین جوی، یعنی جو اشغال مجدد مناطق «خودمختار» توسط ارتش اسرائیل و جو ترور همه جانبه ارتش اسرائیل علیه دو میلیون فلسطینی، سرانجام جورج بوش دوم به وعده‌ای که داده بود، عمل کرد و پرده از سیاست خارجی حکومت خود در رابطه با مسئله اسرائیل و فلسطین برداشت. او که از همان آغاز دوران ریاست جمهوری خویش از دیدار و حتی مذاکره تلفنی با یاسر عرفات، یعنی یگانه رهبر یک سرزمین عربی که در شرایطی دموکراتیک از سوی مردم به رهبری حکومت موقت فلسطین برگزیده شده است، امتناع کرد، در این سخنرانی بدون آن که نامی از عرفات بی‌آورد، اعلان داشت تا زمانی که در فلسطین دولت‌مردانی به قدرت دست نیابند که دارای سؤسابقه تروریستی نیستند، او به مثابه رهبر یگانه ابرقدرت جهان با تحقق حتی یک «دولت مشروط» در فلسطین اشغالی نیز مخالفت خواهد کرد و از سیاست سرکوب اسرائیل در مناطق اشغالی به‌عنوان اقداماتی «دفاعی» پشتیبانی خواهد نمود. اما اگر فلسطینیان رهبران کنونی خود را در انتخاباتی که قرار است در ماه ژانویه برگزار گردد، کنار بگذارند، در آن صورت دیوان‌سالاری آمریکا متعهد خواهد شد طی سه سال در بخشی از فلسطین «حکومتی مشروط» به‌وجود آید، حکومتی که هنوز به دولتی مستقل تبدیل نگشته و هم‌چنان زیر نفوذ نظامی، اقتصادی و ... اسرائیل قرار خواهد داشت.

در بیش‌تر زبان‌های دنیا ضرب‌المثل کوه موش زائید، وجود دارد. در رابطه با سخنرانی آقای بوش نیز باید گفت چشم‌اندازی که او در برابر فلسطینیان قرار داد، سرایی بیش نیست. معلوم نیست چرا باید مردم فلسطین از مبارزه علیه ارتش اشغال‌گر اسرائیل دست بردارند و در عوض هم‌چنان در سرزمینی «مستعمره» محروم از حقوق مدنی و ملی خویش به‌سر برند. آنچه بوش به فلسطینیان وعده داد، همان چیزی است که آریل شارون می‌خواهد، یعنی ادامه وضع ناهنجار کنونی، یعنی ادامه

سلطه ارتش اسرائیل بر سرزمین فلسطین بدون جنبش مقاومت. هم اسرائیل و هم آمریکا خواهان سلطه اسرائیل بر مناطق اشغالی هستند و منتهی به فلسطینیانی نیازمندند سر به راه و حرف شنو. در چنین صورتی آقای بوش حاضر است «گذشت» کند و «دولت مشروط» فلسطین را بپذیرد. اما بنا بر نظرات بسیاری از کارشناسان حقوق بین الملل مقوله‌ای به نام «دولت مشروط» وجود خارجی ندارد. یا دولتی وجود دارد و یا وجود ندارد. اگر وجود دارد، در آن صورت از همه حقوقی که یک دولت از آن برخوردار است، یعنی حق برخورداری از سه قوه مجریه، مقننه و قضائی باید بهره‌مند باشد. چنین دولتی باید از حق داشتن ارتش برای دفاع از مرزهای خویش در برابر تهاجم ارتش‌های بیگانه، حفاظت از حریم هوائی خویش و ... برخوردار باشد. اما می‌دانیم که اسرائیل در تنها بخشی از مناطق اشغالی حاضر است دولتی اخته شده را تحمل کند، دولتی فاقد اقتدار ملی. اسرائیل خواهان دولتی وابسته به خود در بخشی از فلسطین است فاقد ارتش. حریم هوائی این دولت باید بنا بر نیازهای امنیتی اسرائیل هم‌چنان در اختیار ارتش اسرائیل قرار داشته باشد. روشن است که چنین دولتی، دولت نیست و به‌همین دلیل نیز آقای بوش نه از دولت فلسطین، بلکه از «دولت مشروط» سخن گفته است تا در حرف به مردم فلسطین چشم‌اندازی برای آینده خویش عرضه نماید و در عمل زمینه را برای ادامه سلطه اسرائیل بر مناطق اشغالی فلسطین هموار سازد، آن‌هم با کمک دولتی فلسطینی که هم‌چون دولت کنونی افغانستان بی‌چون و چرا وابسته به آمریکا باشد و از اوامر دیوان‌سالاری بوش برای «رسمی» و «ابدی» ساختن سلطه اسرائیل بر بخشی از سرزمین‌های اشغالی تبعیت کند.

دیگر آن‌که سخن‌رانی آقای بوش آشکار ساخت که دیوان‌سالاری آمریکا برای آن که بتواند به منافع «مشروع» خویش در دیگر نقاط جهان دست یابد، برای تحقق و استمرار دموکراسی کم‌ترین ارزشی قائل نیست، کما این‌که بسیاری از دولت‌های غیردموکراتیک، نظیر دولت سعودی در عربستان، شیخ نشین کویت و شیخ‌نشین‌های امارات متحده غربی و ... تنها به‌خاطر برخورداری از پشتیبانی سیاسی- نظامی ابرقدرت آمریکا می‌توانند به موجودیت خویش ادامه دهند و بسیاری از حکومت‌های

دمکراتیک نظیر حکومت دکتر محمد مصدق^۳ در ایران و سالوادور آلنده^۴ در شیلی توسط کودتاهاى آمریکائی سرنگون شدند و جای خود را به حکومت‌های دیکتاتوری

^۳ مصدق، دکتر محمد هدایت در ۱۹ مه و یا ۱۶ ژوئن ۱۸۸۲ در تهران زاده شد و در ۵ مارس ۱۹۶۷ در احمدآباد درگذشت. او یکی از چهره‌های سیاسی برجسته ایران است. او از خانواده قاجار و امیرزاده بود. پدر او میرزا هدایت در دوران شاهان قاجار مدتی وزیر مالیه بود. می‌گویند که مصدق در ۱۵ سالگی به عنوان «بازرس مالی» برای رسیدگی به امور مالی برخی از استان‌ها استخدام شد. و چون شاه از کار او بسیار راضی بود، به او لقب «مصدق السلطنه» را اعطاء کرد. مصدق در ۱۸ سالگی برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و در آن کشور و سوئیس حقوق تحصیل کرد. پس از دریافت دکترا در سال ۱۹۱۶ به ایران بازگشت و معاون وزیر مشاور در وزارت مالیه و در سال ۱۹۲۲، یعنی در سی سالگی وزیر مالیه شد. او یکی از معدود نمایندگان مجلس بود که با پادشاهی رضا شاه مخالفت کرد و به‌همین دلیل از ۱۹۲۸ از هرگونه فعالیت سیاسی محروم شد.

مصدق پس از سقوط رضاشاه، در سال ۱۹۴۴ از سوی مردم تهران نماینده اول تهران شد و به‌خاطر خوشنامی و فسادناپذیری به بزرگ‌ترین شخصیت ملی بدل گشت و با تأسیس جبهه ملی ایران، به رهبری آن جریان سیاسی برگزیده شد. او با طرح پروژه ملی (دولتی) کردن صنایع نفت کوشید به وابستگی مالی ایران از انگلیس پایان دهد، زیرا بر این باور بود کشوری که از نظر اقتصادی مستقل نیست، نمی‌تواند از استقلال سیاسی برخوردار باشد. برای تحقق پروژه ملی کردن صنایع نفت، مجلسی که در آن نمایندگان محافظه‌کار و وابسته به دربار اکثریت داشتند، از مصدق خواست که نخست‌وزیر شود. اما او تصویب قانون ملی کردن صنایع نفت را شرط پذیرش آن مقام کرد و در نتیجه مجلس شورای ملی ایران نخست قانون ملی کردن صنایع نفت را تصویب کرد و سپس در ۳۰ آوریل ۱۹۵۱ مصدق را به نخست‌وزیری برگزید.

تا آن زمان سهم ایران از سود شرکت بریتیش پترولیوم فقط ۲۰ درصد بود. از آن‌جا که این شرکت بر این باور بود که دولت ایران نمی‌تواند یک‌جانبه قراردادی را که در دوران رضا شاه در ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ با این شرکت برای ۶۰ سال بسته شده بود، لغو کند، از دست ایران به دادگاه جهانی لاهه شکایت کرد. هم‌چنین بنا به تقاضای دولت انگلیس شورای امنیت سازمان ملل در اول اکتبر ۱۹۵۱ تصویب کرد که موضوع اختلاف میان انگلیس و ایران در این شورا مورد بررسی قرار گیرد. دادگاه لاهه در ۵ ژوئیه ۱۹۵۲ به‌سود ایران رأی خود را صادر کرد، اما برخی از شکایات دولت انگلیس از ایران را محقق دانست. به‌همین دلیل به فرمان مصدق، دولت ایران در تاریخ ۸ ژوئیه به عضویت خود در این نهاد بین‌المللی پایان داد. هم‌چنین بررسی شکایت انگلیس علیه ایران در شورای امنیت در تاریخ ۱۹ اکتبر ۱۹۵۲ از سوی دولت شوروی وتو شد. به‌همین دلیل دولت انگلیس سواحل ایران را محاصره کرد تا از صدور نفت ایران به کشورهای دیگر جلوگیری کند. از آن‌جا که نیمی از بودجه دولت تا آن زمان از درآمد نفت تأمین می‌شد، این امر سبب گسترش بحران اقتصادی در ایران

گشت. برای کنترل بحران اقتصادی و سیاسی مصدق خواهان «حقوق ویژه» بیش‌تری از مجلس و شاه شد. اما از آن‌جا که شاه حاضر نبود فرماندهی ارتش را از دست دهد، در نتیجه دکتر مصدق در ۱۵ ژوئن ۱۹۵۲ استعفاء داد.

به‌فرمان شاه قوام‌السلطنه در ۱۶ ژوئن ۱۹۵۲ به نخست‌وزیری برگزیده شد و مجلس شورای ملی در جلسه‌ای غیرعلنی و بدون حضور نمایندگان اقلیت که هوادار مصدق بودند، به نخست‌وزیری احمد قوام رأی مثبت داد. او فوراً فرمانی صادر کرد که بر مبنای آن باید فوراً با شرکت بریتیش پترولیوم و دولت انگلیس بر سر دستیابی به یک توافق‌نامه جدید گفتگو می‌شد. این سیاست که با سیاست دکتر مصدق در تضاد کامل قرار داشت، سبب شورش خودجوش مردم ایران (۳۰ تیر) و سقوط کابینه قوام شد. قوام در ۲۱ ژوئن ۱۹۵۲ از مقام نخست‌وزیری استعفاء داد و مجلس در ۲۲ همان ماه با رأی موافق و ۳ رأی مخالف مصدق را دوباره به نخست‌وزیری برگزید. به‌این ترتیب شاه مجبور شد از رأی مجلس پیروی و فرمان نخست‌وزیری مصدق را امضاء کند. مصدق برای شش ماه از «حق ویژه» برای سر و سامان دادن به بحران اقتصادی کشور برخوردار شد. انتخابات مجلس که در ۲۴ ژانویه ۱۹۵۳ برگزار شد، آشکار ساخت که حکومت مصدق از پایگاه توده‌ای گسترده‌ای برخوردار است. اما در این مجلس نیز بسیاری از نمایندگان که از مناطق روستائی انتخاب شده بودند، به بزرگ‌مالکان و دربار وابسته بودند و در پیش‌برد برنامه‌های دولت کارشکنی می‌کردند. مصدق برای جلوگیری از تبدیل دربار به کانون و پایگاه ارتجاع داخلی و خارجی با «حق ویژه‌ای» که از مجلس گرفته بود، در ۲ اوت همان سال کنترل قصرهای شاهی را به شهربانی کشور واگذار کرد، یعنی بدون آگاهی نخست‌وزیر شاه‌زادگان نمی‌توانستند با سیاستمداران خارجی در قصرهای خود دیدار کنند. در ۳ اوت همه‌پرسی در رابطه با انحلال مجلس انجام گرفت که در آن فقط باسوادان شرکت داشتند و برای رأی‌هاب منفی و مثبت نیز صندوق‌های رأی جداگانه در نظر گرفته شده بودند که با میانی دموکراسی در تضاد قرار داشتند. در تهران ۱۵۵۵۴۴ تن موافق و فقط ۱۱۵ تن مخالف انحلال مجلس بودند. در دیگر شهرهای ایران نیز کم و بیش با همین وضعیت روبرو بودیم. مصدق امیدوار بود که در انتخابات جدید مجلس هواداران او از اکثریت آرا برخوردار خواهند شد. برای جلوگیری از این کار، آمریکا و انگلیس و دربار ایران کوشیدند حکومت مصدق را با دست زدن به کودتای نظامی سرنگون کنند. رهبری این کودتا در دست کرمیت روزولت Kermit Roosevelt که عضو سازمان جاسوسی سیا CIA بود و هم‌چنین لوی و هندرسن Loy W. Henderson سفیر آمریکا در ایران قرار داشت و طرح کودتا را «اقدام آژاکس» Operation Ajax نام نهاده بودند. پس از شکست کودتای نخست شاه که در شمال ایران به سر می‌برد، در ۱۱ اوت ۱۹۵۳ با هوپایما نخست به بغداد و سپس از آن‌جا به رم رفت. کودتای بعدی در ۱۹ اوت ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) با حمله نظامیان به منزل مصدق و اشغال تمامی نقاط سوق‌الجیشی کشور با موفقیت انجام شد.

مصدق در دوران حکومت خود کوشید با دست زدن به اصلاحات اجتماعی وضعیت تهی‌دستان را بهتر سازد. یکی از این برنامه‌های اصلاحی به روستاها مربوط می‌شد و بخشی از بهره مالکانه باید

نظیر حکومت خودکامه محمدرضا شاه^۵ و پینوشه^۶ دادند. اما همان‌طور که گفتیم، یاسر عرفات تنها رئیس حکومت در یک کشور عربی است که در انتخاباتی دموکراتیک

صرف آبادانی روستاها می‌گشت. همچنین عایدات زمین‌های خالصه دولتی و موقوفات باید زیر نظر دولت قرار می‌گرفتند و برای آبادانی و عمران کشور مصرف می‌شدند. به این ترتیب بخش بزرگی از بزرگ‌زمینداران و کسانی که عایدات زمین‌های خالصه دولتی و موقوفات را در اختیار خود داشتند، به دشمنان حکومت مصدق بدل شدند. با آن که دولت آمریکا از پروژه اصلاحات ارضی مصدق هواداری می‌کرد، اما مرز مشترک ایران با اتحاد جماهیر شوروی و خطر دستیابی حزب توده به قدرت سیاسی سبب شد تا این دولت در سرنگونی دولت دموکراتیک مصدق و استقرار استبداد ۲۵ ساله محمدرضا شاه نقشی شوم در تاریخ ایران بازی کند.

بنا بر اسنادی که تا کنون انتشار یافته‌اند، آلن دالس رئیس سیا در ۴ آوریل ۱۹۵۳ فرمان کودتا را صادر کرد و برای تأمین هزینه کودتا یک میلیون دلار بودجه در نظر گرفته شد. باز بنا بر همین اسناد و منابع آمریکایی، در کودتا علیه حکومت دکتر مصدق آمریکا، انگلیس، دربار شاه، بخشی از روحانیت ایران، زمینداران کلان و همچنین فرماندهان ارتش به‌رهبری سرلشکر فضل‌الله زاهدی شرکت داشتند.

^۴ آئنده، سالوادور Salvador Allende در ۲۶ ژوئن ۱۹۰۸ در والپارایسو Valparaíso زاده شد و در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ در سانتیاگو Santiago de Chile در هنگام کودتا کشته شد. او پزشک و رهبر حزب سوسیالیست شیلی بود و ۱۹۷۰ در انتخاباتی آزاد و دموکراتیک به ریاست‌جمهوری شیلی برگزیده شد. از آن‌جا که او هم‌چون دکتر مصدق کوشید صنایع مس شیلی را که در انحصار سرمایه‌داران آمریکایی قرار داشت، ملی کند، ارتش شیلی زیر نظر «سیا» علیه حکومت دموکراتیک او کودتا کرد. پس از آن دیکتاتوری نظامی در آن کشور برقرار شد.

^۵ محمد رضا شاه پهلوی در ۲۶ اکتبر ۱۹۱۹ در تهران زاده شد و در ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۰ در قاهره درگذشت. او پس از اشغال ایران توسط ارتش متفقین در جنگ جهانی دوم و غزل پدرش رضا شاه از سلطنت در ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۱ به شاهی برگزیده شد و با پیروزی انقلاب اسلامی به‌رهبری آیت‌الله العظمی خمینی در ۱۱ فوریه ۱۹۷۹ آخرین شاهنشاه تاریخ ایران بود. او به‌فرمان انگلیس توانست شاه و جانشین پدرش شود و به‌همین دلیل در کودتا علیه حکومت دکتر مصدق شرکت داشت و پس از کودتا حکومت خودکامه دیکتاتوری خود را در ایران حاکم ساخت.

^۶ پینوشه، آگوستو خوزه رامون Augusto José Ramón Pinochet در ۲۵ نوامبر ۱۹۲۵ زاده شد و در ۱۰ دسامبر ۲۰۰۶ در سانتیاگو درگذشت. او ژنرال ارتش بود و بنا بر مدارک انکارناپذیر در ارتباط با «سیا» علیه حکومت قانونی سالوادور آئنده کودتا کرد و از ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ تا ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۰ دیکتاتور شیلی بود. او در این سال از حکومت کناره گرفت و زمینه را برای بازگشت دموکراسی احزاب هموار ساخت. بنا بر قانونی که مجلس فرمایشی تصویب کرده بود، او و دیگر ژنرال‌هایی که در کودتا

زیر پوشش ناظران بین‌المللی از سوی مردم فلسطین برگزیده شد و اینک آقای بوش به‌جای احترام نهادن به رأی مردم فلسطین که اراده آن‌ها را بازتاب می‌دهد، خواهان سرنگونی عرفات است تا بتواند راه را برای تحمیل صلح مطلوب اسرائیل به مردم فلسطین هموار سازد. پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ شگرد سیاسی آمریکا و اسرائیل آن است که آمریکا به مثابه یگانه ابرقدرت جهانی و اسرائیل به مثابه ابرقدرت منطقه‌ای و نیروی استعمارگر در فلسطین و بلندی‌های جولان، دولت‌ها و مردمی را که حاضر نیستند به ساز آن‌ها برقصند، به تروریسم متهم می‌سازند تا بتوانند با از میان برداشتن کانون‌ها و جنبش‌های مقاومت به استثمار و استعمار خویش ادامه دهند.

اما تاریخ ثابت کرده است حکومت‌هایی که برخلاف معیارهای ارزشی- اخلاقی خویش عمل می‌کنند، دیر یا زود خود در جهنمی که برای مردم فراهم آورده‌اند، خواهند سوخت. سرنوشت دولت- شهر آتن، امپراتوری روم، امپراتوری ایران و امپراتوری اسلامی و حتی رژیم محمدرضا شاه خود نمونه‌هایی چند از چنین روندی را نمایان می‌سازند. دولتمردانی که فاقد ارزش‌های اخلاقی هستند و همه چیز را بر مبنای منافع خودی می‌سنجند و هم‌چون بوش و شارون خشونت و زور را جانشین حق و عدالت می‌سازند، دیر یا زود قربانی سیاست خویش خواهند گشت و در جهنمی که برپا ساخته‌اند، گرفتار خواهند گشت..

و نیز بارها نوشتیم در جوامعی که مردم به‌خاطر وابستگی‌های نژادی، دینی و فرهنگی از حقوقی برابر برخوردار نباشند، اکثریت یک‌چنین جامعه‌ای می‌تواند بر اساس ضوابط دمکراتیک به محدود ساختن حقوق اقلیت‌ها دست زند و آن‌جا که اقلیت‌ها از حقوق مدنی خویش محروم گردند، دمکراسی نیز به پایان خط خود رسیده است و دیری نخواهد پایید که در چنین جوامعی عناصر ضد دمکراسی بروزی بیرونی خواهند یافت و آشکارا خواهیم دید که با نوعی آپارتاید روبه‌روئیم.

هم‌چنین در رابطه با اسرائیل چندین بار نوشتیم که هر چند در این کشور هنوز دمکراسی برقرار است، اما این دمکراسی در رابطه با حقوق اقلیت‌های غیر هود جنبه

شرکت داشتند، از مصونیت برخوردار بودند و نمی‌توانستند در آینده به این جرم تحت پیگرد قضائی قرار گیرند.

ضددمکراتیک به خود گرفته است، کما این که هم اینک بسیاری از اسرائیلیان فلسطینی تبار از بسیاری از حقوق مدنی محرومند. تازه ترین دستاورد در این زمینه طرح قانونی است که به تصویب کابینه اسرائیل در رابطه با فروش زمین های دولتی رسیده است. هرگاه این طرح از سوی مجلس کنست که «حکومت ائتلافی» در آن نزدیک به دو سوم کرسی ها را در اختیار دارد، تصویب شود، در آن صورت ارگان های دولتی موظف می شوند زمین های متعلق به دولت را تنها به کسانی که یهودی تبارند، بفروشند و دیگر اتباع اسرائیل که یهودی نیستند از حق خرید این زمین ها محروم می گردند. به این ترتیب احزاب سیاسی که حکومت ائتلافی کنونی اسرائیل را تشکیل می دهند، گام دیگری به سوی تحقق حکومتی آپارتاید برداشته اند، زیرا در جامعه ای که امر مالکیت بر زمین و اشیاء، انتخاب مشاغل، دریافت هزینه تحصیل دانشگاهی و ... بر اساس وابستگی های دینی و نژادی تنظیم گردد، بدون شک چنین جامعه ای دارای بافتی ضددمکراتیک است، هر چند که اکثریت رأی دهندگان هوادار آن چنان نظمی باشد. با تصویب این طرح توسط کابینه ائتلافی و تأیید آن از سوی پارلمان اسرائیل، اکثریتی که در این پارلمان حضور دارد، عملاً به حقوق نزدیک به یک میلیون اسرائیلی عرب تبار تجاوز کرده و هر گونه مشروعیت دمکراتیک خود را از دست داده است. و می بینیم هر چه از عمر کشور اسرائیل بیش تر می گذرد، این کشور با شتابی بی مانند خصلت های اروپائی خود را از دست داده و «شرقی» می گردد. دیری نخواهد پائید که اسرائیل تحت تأثیر سیاست استعماری خویش نه تنها به آپارتاید خو خواهد گرفت، بلکه با تحقق دولتی دینی در این کشور آخرین بقایای دمکراسی غربی نیز به زباله دان تاریخ سپرده خواهد شد.

این نوشته برای نخستین بار در شماره ۶۶ نشریه «طرحی نو»، مرداد ۱۳۸۱ انتشار یافت

اسرائیل «صلح طلب» و فلسطین «جنگ افروز»؟!

پس از آن که مجلس نمایندگان و کنگره آمریکا، هر دو به لایحه پیش نهادی جورج دبلیو بوش مبنی بر به کاربرد نیروی نظامی برای نابودسازی تسلیحات میکروبی، شیمیائی و اتمی عراق رای مثبت دادند، پس از آن که جورج بوش «شورای امنیت» سازمان ملل متحد را در برابر دو راهی پیروی از مصوبات مجلس نمایندگان و کنگره آمریکا و یا از دست دادن نقش کلیدی خود در «حل معضلات» جهانی قرار داد و اعلان داشت که آمریکا و متحدینش حتی بدون مصوبه «شورای امنیت» به عراق حمله خواهند کرد و پس از آن که ارتش آمریکا به حجم سپاهیان و تسلیحات خود در پایگاه‌هایی که در کویت در اختیار دارد، طی هفته‌های اخیر به شدت افزود، آشکار شد که حمله نظامی آمریکا و انگلیس به عراق حتمی است و به احتمال قوی در آغاز سال مسیحی ۲۰۰۳ تحقق خواهد یافت.

طی جنگی که به رهاسازی کویت از سلطه نظامی عراق انجامید، صدام حسین برای آن که بتواند افکار عمومی اعراب و کشورهای مسلمان را به نفع خویش تحریک کند، چند موشک به اسرائیل پرتاب کرد که خساراتی نیز به بار آوردند، اما اسرائیل در برابر آن اقدام نظامی از خود خویشتن‌داری نشان داد تا ائتلافی که علیه عراق به وجود آمده بود و در آن کشورهای چون عربستان سعودی، مصر، اردن و حتی سوریه از نقشی محوری برخوردار بودند، از هم نپاشد.

جورج دبلیو بوش در مصاحبه مطبوعاتی مشترک خود با شارون در واشنگتن اعلان داشت که در صورت حمله موشکی عراق به اسرائیل شارون حق دارد از ملت خود دفاع کند و این سخنی درست است. زیرا هر چند اسرائیل سرزمین فلسطین را اشغال کرده است، اما تا کنون در رابطه با عراق مطالباتی نداشته و به منافع و خاک آن کشور تجاوزی نکرده است، مگر در رابطه با بمباران نیروگاه اتمی عراق، آن هم به خاطر جلوگیری از دست‌یابی این کشور به سلاح اتمی.

جورج دبلیو بوش تا کنون چندین بار حق دفاع از مردم اسرائیل در برابر اقدامات انتحاری فلسطینیان را مورد تأیید قرار داده است، بی‌آن‌که چنین حقی را برای فلسطینیان نیز در برابر تجاوزات روزمره ارتش اسرائیل به سرزمین خویش به رسمیت بشناسد و یا از آن سخنی بگوید. همین سیاست یک‌جانبه‌نگرانه موجب شده است تا ارتش اسرائیل سیاست سرکوب بی‌رحمانه‌ای را که با کلیه شعب و میثاق‌های بین‌المللی در تضاد قرار دارد، در مورد فلسطینیان پیاده کند. تازه‌ترین و در عین حال خشن‌ترین نمونه چنین سیاستی کارکرد حکومت ائتلافی شارون در مناطق اشغالی است. از زمانی که جنبش انتفاضه دوم آغاز گشت، حکومت‌های باراک و شارون کوشیدند با اشغال مجدد مناطقی که طبق قرارداد اسلو دیگر نباید در اشغال اسرائیل قرار داشته باشند، جنبش تروریستی انتفاضه را مهار کنند. هم‌اینک ارتش اسرائیل تمامی شهرهایی را که طبق آن قرارداد جزئی از مناطق خودمختار هستند، دوباره اشغال کرده و با آن‌که آن شهرها را در محاصره گرفته است. رفت و آمد آزاد و بدون کنترل و بازپرسی و همراه با تحقیر در میان این شهرها ممکن نیست. در مناطقی که هم‌چنان در اشغال اسرائیل هستند، مردم حق خروج از خانه‌ها و منازل خود را ندارند، به‌طوری که کسی نمی‌تواند به محل کار خود رود، امری که سبب شده است تا بیش از ۸۰ درصد از شاغلین فلسطینی بیکار شوند. بیش از ۲۰۰ هزار کودک از حق رفتن به مدارس و دانشگاه محروم شده‌اند. هم‌چنین ارتش اسرائیل به‌طور هدفمند تمامی کارگاه‌ها و کارخانه‌های صنعتی را که در فلسطین اشغالی وجود دارند، منفجر می‌کند تا به اصطلاح تروریست‌های فلسطینی نتوانند بمب بسازند. دیگر آن‌که ارتش اسرائیل تمامی ادارات حکومت خودمختار را از بین برده است تا به اصطلاح «حکومت تروریست» پرور یا سر عرفات نتواند از آن ساختارها به سود «تروریسم» علیه اسرائیل بهره گیرد. هم‌چنین قاتلین حرفه‌ای ارتش اسرائیل با کشتن هدفمند کسانی که موساد می‌پندارد مظنون به تدارک آکسیون‌های تروریستی در شهرهای اسرائیل هستند، می‌کوشد با زیر پا نهادن کلیه قوانین و میثاق‌های بین‌المللی، جنبش مقاومت فلسطین را سرکوب سازد. هم‌راه با ترور حکومتی که از سوی بسیاری از دولت‌های دمکراتیک جهان و هم‌چنین سازمان‌های جهانی حقوق بشر محکوم شده‌اند، اسرائیل بیش از چند ده هزار فلسطینی را به اتهام

شرکت داشتن در اقدامات «تروریستی» و یا عضویت در سازمان‌های «تروریستی» دستگیر کرده است که هم اینک در زندان‌های اسرائیل شکنجه می‌شوند. هم‌چنین ارتش اسرائیل به‌طور هدفمند خانه‌های مسکونی کسانی را که در اقدامات ترورهای انتحاری جان خود را از دست داده‌اند، خراب می‌کند تا خانواده آن افراد بی‌خانمان گردند. در این اواخر نیز تبعید این خانواده‌ها از روستاها و شهرهای مسکونی را پی‌گیری می‌کند تا این امر موجب شود جوانان فلسطینی به‌خاطر آن‌که به خانواده‌های‌شان صدمه‌ای نرسد از گرایش به «تروریسم» دست بردارند. اما نظرسنجی‌هایی که در مناطق اشغالی به عمل آمد، شکست این سیاست را آشکار ساخته است. بر اساس آن نظرسنجی‌ها بیش از ۷۰ درصد نوجوانان و جوانان فلسطینی حاضرند به‌خاطر رهایی سرزمین خویش از استعمار اسرائیل در ترورهای انتحاری شرکت جویند تا بتوانند با قربانی ساختن خویش زمینه را برای خوش‌بختی دیگر فلسطینیان برای زیستن در سرزمینی مستقل و آزاد فراهم سازند. اسرائیل برای آن‌که حکومت خودمختار فلسطین به رهبری یاسر عرفات را به زانو درآورد، از بازپرداخت بیش از نیم میلیارد دلار مالیات‌هایی که به حساب حکومت خودمختار دریافت کرده است، خودداری می‌کند.

می‌بینیم که به‌کارگیری چنین سیاست خشن و ضدانسانی علیه سه میلیون فلسطینی که موجب شده است سطح زندگی آن‌ها در مناطق اشغالی به زیر یک دلار در روز، یعنی زیر خط فقر کاهش یابد، هم‌راه با جلوگیری از آموزش و پرورش نوجوانان فلسطینی، نابودی نهادها و مؤسسات تولیدی و خدماتی و ... نتوانسته است اسرائیل را از ترورهای انتحاری در امان نگاه‌دارد. ارتش اسرائیل هفت هفته تمامی مناطق فلسطینی را در اشغال خود داشت و در این دوران از هرگونه حرکتی در شهرهای فلسطینی جلوگیری کرد و شهرهای اسرائیل در پناه چنین سیاست سرکوب دهشتناکی که هم‌راه با کشتن روزانه تقریباً پنج فلسطینی و زخمی ساختن بیش از ۱۵ تن توسط ارتش اسرائیل بود، از «امنیت» برخوردار بودند، اما همین‌که اسرائیل مجبور گشت به کامیون‌های سازمان ملل اجازه رساندن مواد غذایی به مناطق اشغالی را دهد و از میزان فشار خود کمی کاست، ترور دوباره به اسرائیل بازگشت و تل‌آویو و اروشلیم را به لرزه درآورد و موجب مرگ هفت و زخمی شدن

بیش از ۴۰ اسرائیلی شد. محاصره مقر یاسر عرفات در رام‌الله و تخریب ساختمان‌های اداری و مسکونی آن مقر توسط ارتش اسرائیل نیز راه‌کاری نداشت و نخواهد داشت و موجب جلوگیری از ترورهای انتحاری نخواهد گشت، زیرا اسرائیل نمی‌تواند ملتی را به تسلیم وادارد که حاضر نیست زیر سلطه این حکومت غاصب زندگی کند.

شارون در ابتدای کار، برای آن‌که خود را هوادار روند صلح جا زند، مدعی شد که حکومت ائتلافی او، به شرط آن‌که فلسطینیان یک هفته از خشونت دست بردارند، حاضر است مذاکرات صلح نهائی را از سر گیرد و تصمیماتی دردزا اتخاذ کند. دیدیم که ارتش اسرائیل توانست با به‌کارگیری خشن‌ترین سیاست سرکوب، هفت هفته از عملیات انتحاری در اسرائیل جلوگیری و با این حال شارون گامی به‌سوی صلح برنداشت. او حتی پیش از سفر اخیر خود به ایالات متحده اعلان داشت که باید از هرگونه مذاکره با فلسطینیان خودداری کرد، زیرا آن‌ها فرصت خواهند یافت تا «خواست‌های زیاده از حد» خود را مطرح سازند.

در عوض آمریکا و اسرائیل مشترکاً اعلان داشتند که حاضر به مذاکره با یاسر عرفات به‌مثابه رهبر حکومت خودگردان فلسطین نیستند و از مردم فلسطین خواستند که برای دستیابی به صلح، او را از کار برکنار سازند.

روشن است در چنین جوی راه رسیدن به صلحی جامع ناممکن است، زیرا حکومت ائتلافی شارون برداشتن هر گام کوچکی به‌سوی روند صلح را همراه ساخته است با گسترش سیاست سرکوب بی‌رحمانه علیه شهروندان فلسطینی، امری که موجب می‌شود تا هر دو طرف چندین گام بزرگ از صلح واقعی و شرافتمندانه دورتر شوند.

از آن‌جا که شارون مخالف بازپس دادن سرزمین‌های اشغالی به فلسطینیان است، در نتیجه می‌کوشد با دامن زدن به خشونت، فلسطینیان را مجبور سازد تا به ترورهای انتحاری خود ادامه دهند. به‌این ترتیب شارون می‌تواند به‌جای مذاکره بر سر صلح، به سرکوب و تخریب باز هم بیش‌تر ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مناطق اشغال شده ادامه دهد و فلسطین را باز هم بیش‌تر از گذشته ویران کند. او و جناح راست افراطی می‌پندارند با ویران ساختن بنیادهای جامعه مدنی، می‌توانند فلسطینیان را مطیع و حاضر به پذیرش صلحی تحمیلی سازند.

هر سیاست استعماری حساب‌گرایانه هزاران بار بهتر از سیاست اراده‌گرایانه و سرشار از خشونت ارتش اسرائیل در کرانه غربی رود اردن است، زیرا اسرائیل هر چند نیروئی استعمارگر است، اما حاضر به پذیرش مسئولیت‌های سیاست استعماری خویش مبنی بر حفظ جان و مال مردمی که در سرزمین اشغالی به‌سر می‌برند، نیست. حتی آوی پریمور^۱ سفیر سابق اسرائیل در آلمان مدعی است که شارون در مناطق اشغالی در پی تحقق سیاست شکست خورده‌ای است که سفیدپوستان اروپائی کوشیدند در افریقای جنوبی پیاده کنند، مبنی بر ایجاد مناطق مسکونی هوم‌لند که در آن بومیان حق زندگی داشتند، اما از تمامی حقوق شهروندی محروم بودند.

طرح جدید جورج دبلیو بوش که اتحادیه اروپا نیز از آن هواداری می‌کند، در رابطه با ایجاد دولت موقت فلسطین طی سه سال توطئه دیگری است علیه منافع و مصالح مردم فلسطین. طی این طرح، پس از آن که فلسطینیان از «خشونت» دست برداشتند، اسرائیل مناطقی را که طبق قرارداد اسلو به حکومت خودگردان واگذار شده است، ترک می‌کند و در این مناطق که هم‌چون جگر زلیخا از صدها تکه جدا از یکدیگر تشکیل شده‌اند، دولت موقت فلسطین تشکیل می‌شود و سپس مذاکرات نهائی صلح مابین دو دولت فلسطین و اسرائیل انجام می‌گیرد. روشن است که اسرائیل هم‌چنان حاضر به بازپس دادن ۶۰ درصد از مناطق اشغالی نیست و در نتیجه، همان‌گونه که در رابطه با بلندی‌های جولان اسرائیل حاضر به «صلح» نیست، بر سر مابقی مناطق اشغالی که در آن تنها ۲۰ درصد از مردم فلسطین زندگی می‌کنند و مهار این تعداد برای ارتش اسرائیل کار دشواری نیست، با «دولت موقت فلسطین» صلح نخواهد کرد و آن مناطق را هم‌چنان در تصرف خود نگاه خواهد داشت تا هم‌چون بلندی‌های جولان، در زمانی «مناسب» ضمیمه خاک خود سازد. به‌این ترتیب در مناطق «خودمختار» «دولت موقت فلسطین» تاسیس می‌شود که نه دارای ارتش است و نه هم‌چون سوریه توان مقابله با اسرائیل را دارد تا بتواند

^۱ پریمور، آوی Avi Primor در ۸ آوریل ۱۹۳۵ در تل‌آویو زاده شد. او روزنامه‌نگار و دیپلمات اسرائیلی است و چندی نیز سفیر اسرائیل در آلمان بود. او در این دوران از سیاست سرکوب حکومت ائتلافی شارون علیه فلسطینیان پشتیبانی می‌کرد، اما اینک به‌عنوان روزنامه‌نگار دولت اسرائیل را متهم می‌سازد که در پی صلح با فلسطینیان نیست دو از پروژه دو کشور پشتیبانی می‌کند.

سرزمین‌های اشغالی خود را بازپس گیرد.

می‌بینیم که حکومت ائتلافی شارون در توطئه علیه خلق فلسطین بسیار پیش رفته است و در این زمینه، برخلاف تمامی ادعاهای دیوان‌سالاری آمریکا مبنی بر پذیرش دو دولت مستقل اسرائیل و فلسطین، از پشتیبانی همه‌جانبه جورج دبلیو بوش برخوردار است، زیرا در منطق او جنبش رهائی‌بخش فلسطین به‌خاطر به‌کاربرد ترور انتحاری در صف نیروهای وابسته به «محور شرارت» قرار دارد و در عوض شارون که طی حکومت دو ساله خویش بیش از ۲۰۰۰ فلسطینی را کشته و ده‌ها هزار تن را زخمی و صدها هزار تن را بی‌خانمان ساخته و ساختارهای مدنی فلسطین اشغالی را به تلی از خاک بدل ساخته است، چون متحد استراتژیک آمریکا است، در نتیجه به اردوگاه «صلح» و «محور خوبان» تعلق دارد. به‌این ترتیب می‌بینیم که چگونه می‌توان با معیارهای اخلاقی - مذهبی واقعیت‌ها را وارونه جلوه داد.

این نوشته برای نخستین بار در شماره ۶۹ نشریه «طرحی نو»، آبان ۱۳۸۱ انتشار یافت

دورنمای غم‌انگیز فلسطین خونین

انتخابات مجلس کنست اسرائیل هم‌راه بود با پیروزی چشم‌گیر حزب لیکود به رهبری آریل شارون، مردی که با شعار «تأمین امنیت شهروندان یهود، شکوفائی اقتصادی و جذب باز هم بیش‌تر یهودان به اسرائیل» توانست کرسی‌های نمایندگی حزب لیکود را دو برابر سازد. حزب دست راستی لیکود توانست تقریباً یک سوم، یعنی ۳۷ کرسی از ۱۲۰ کرسی مجلس کنست را از آن خود گرداند. در عوض حزب کار که از دوران تأسیس کشور اسرائیل تا انتخابات اخیر، همیشه بزرگ‌ترین فراکسیون مجلس را تشکیل می‌داد، تنها توانست ۱۹ کرسی پارلمان را به‌دست آورد و این خود شکست سختی برای این حزب است. پیروزی لیکود و شکست حزب کار را می‌توان چنین توضیح داد:

یکم آن‌که هر چند در دوران نخست‌وزیری شارون بیش از هر دوران دیگری اسرائیلیان قربانی انفجارهای انتحاری فلسطینیان شدند، اما در عوض ارتش اسرائیل نیز بیش از هر زمان دیگری دست به‌کشتار فلسطینیان زد و مجروح ساخت، خانه‌های آن‌ها را خراب کرد و مناطق «خودمختار» را دیگر بار اشغال نمود و با تخریب و بستن مدارس و دانشگاه‌ها، کارخانه‌ها و کارگاه‌ها، ادارات و نهادهای خدمات اجتماعی و جلوگیری از رفت و آمد فلسطینیان و خانه‌نشین ساختن آن‌ها، توانست اقتصاد مناطق اشغالی را نابود سازد، به گونه‌ای که طبق گزارش ناظران سازمان ملل متحد، اینک سطح درآمد روزانه در مناطق اشغالی به پائین‌تر از یک دلار در روز رسیده است و بیش از ۴۰ درصد از ساکنین کرانه غربی رود اردن و نوار غزه زیر خط فقر به سر می‌برند و به‌خاطر سؤ تغذیه و کمبود کمک‌های درمانی، روزانه چند ده کودک فلسطینی جان خود را از دست می‌دهند.

شارون توانست با دامن زدن به خشونت و با محاصره مناطق اشغالی زندگی

روزمره فلسطینیان را به جهنم تبدیل کند. همراه با آن این تصور کاذب در ذهنیت شهروندان اسرائیل به وجود آمد که شارون یگانه سیاستمداری است که با ادامه سیاست «مشت آهنین» می‌تواند جنبش انتفاضه را سرکوب و «امنیت» آن‌ها را تأمین کند. اما همان‌طور که دیدیم، چنین تصویری خیالی باطل بیش نیست. با آن‌که ارتش اسرائیل توانست با افزودن ابعاد محاصره و سرکوب، نزدیک به دو ماه از تحقق ترورهای انتحاری جلوگیری کند، اما در همان شرائط سخت، یعنی در دورانی که ارتش اسرائیل روزانه به دهستان‌ها و شهرهای فلسطین هجوم می‌برد و به‌طور متوسط پنج تا ده فلسطینی را به جرم شرکت در «عملیات تروریستی» می‌کشد و خانه‌ها را بر سر مردم بی‌پناه فلسطین خراب می‌کرد، باز دیدیم که مبارزان فلسطین توانستند به تل‌آویو و حایفا نفوذ کنند و با انفجار پیکر خویش، چند ده اسرائیلی بی‌گناه را به قتل رسانند و ده‌ها تن دیگر را به شدت مجروح نمایند. هم‌چنین آن‌ها توانسته‌اند راکت‌هائی را، بسازند که «القاسم» نامیده می‌شوند و دارای برد کوتاهی هستند و تا پنج کیلو مواد منفجره حمل می‌کنند. آن‌ها با شلیک این راکت‌ها به‌سوی شهرک‌های یهودی‌نشین و حتی شهرهای اسرائیل که در مجاورت مناطق اشغالی قرار دارند، می‌کوشند به جنایات تهاجمی ارتش اسرائیل به سرزمین خویش، پاسخی «نظامی» دهند.

شارون موفقیت خود را مرهون یکی از ده «فرمانی» می‌داند که به روایت تورات خدا به موسی ارائه داد که بر اساس آن باید هر ضربه‌ای را با ضربه‌ای متقابل جبران کرد: «چشم در برابر چشم و دندان در برابر دندان». البته این «فرمان» جزئی از قانون همورابی^۱ بود که سنگ‌نبشته آن در شوش کشف شد و یهودان، هنگامی که در بابل در اسارت به‌سر می‌بردند، با آن قانون آشنا شدند و پس از آن‌که به فرمان

^۱ همورابی Hammurabi ششمین شاه از سلسله نخستی بود که در بابل سلطنت کردند. او در ۱۷۹۲ پیشامیلاد زاده شد و در سال ۱۷۵۰ پیشامیلاد در گذشت. او توانست تمامی حوزه بین‌النهرین را به تصرف بابل در آورد و به خلیج فارس راه یابد. در سال ۱۹۰۱-۱۹۰۲ کتیبه قوانین همورابی در شوش کشف شد و این کتیبه اینک در موزه لوور پاریس نگاهداری می‌شود.

کوروش^۲ به اورشلیم بازگشتند و به تدوین تورات و تلموت پرداختند، آن «قانون» همورابی را به مثابه یکی از ده «فرمان» خدا به موسی تلقی کردند.

شارون و دیگر رهبران دست راستی و افراطی اسرائیل می‌پندارند که می‌توانند با ارتشی که به یمن «وحدت استراتژیک» اسرائیل با آمریکا از بهترین سلاح‌های پیشرفته جهانی برخوردار است، اراده و خواست استقلال طلبانه مردم فلسطین را درهم شکنند و همان اشتباهی را مرتکب می‌شوند که فرانسویان در الجزیره، انگلیسی‌ها در شبه قاره هند، آمریکاییان در ویتنام و شوروی‌ها در افغانستان کردند. آن‌ها نیز می‌پنداشتند که می‌توانند اراده و خواست آن خلق‌ها را در هم کوبند و آن سرزمین‌ها را هم‌چنان تحت کنترل و قیمومیت خود نگاه‌دارند. چه اشتباه مرگباری!

خلاصه آن‌که پیروزی لیکود و احزاب دست راستی در انتخابات اخیر سبب شده است تا افراطی‌ترین کابینه در اسرائیل به قدرت سیاسی دست یابد، کابینه‌ای که از ائتلاف نامتجانس چهار حزب محافظه‌کار لیکود، حزب شینوی که دارای مواضع رادیکال سکولاریستی است و دو حزب ملی‌گرای افراطی و ملی-مذهبی تندرو تشکیل شده است. در این میان حزب شینوی که خواهان جدائی کامل دین از دولت است، یگانه نیروی «لیبرال» کابینه ائتلافی را تشکیل می‌دهد، در زمینه صلح با فلسطینیان تمایل به سازش دارد. اما سه حزب دیگر هوادار ادامه اشغال سرزمین فلسطین توسط ارتش اسرائیل و اسکان دادن یهودان مهاجر به این مناطق هستند، آن‌ها هم با این هدف که جامعه جهانی را در برابر عملی انجام شده قرار دهند. هر چقدر در مناطق اشغالی به تعداد یهودان مهاجر افزوده شود، به همان اندازه نیز

^۲ کوروش Kuroush بنیانگذار پادشاهی هخامنشی در سال ۵۵۹ پیشامیلاد زاده و در سال ۵۲۹ پیشامیلاد در نبرد با خزرها در شمال ایران کشته شد و روی هم ۳۰ سال زندگی کرد. او پسر کمبوجیه بود و برای آن که به قدرت سیاسی دست یابد، با آخرین پادشاه ماد (ایشتویگو (Ishuvigu)) به نبرد پرداخت و با شکست ارتش ماد سراسر امپراتوری ماد را تسخیر کرد. او سپس ارمنستان، بابل، سوریه و لیدی (لودیا)، فریگی (فریجیه) را نیز اشغال و ضمیمه امپراتوری خود کرد. کوروش با مردم مناطق تسخیر شده مهربانی کرد و آن‌ها را در پیروی از ادیان خود آزاد گذاشت و اسیران یهودی را که در بابل گرفتار بودند، رها ساخت و به فلسطین بازگرداند و حتی هزینه تعمیر معبد سلیمان آن‌ها را پرداخت. به‌همین دلیل نیز در تورات از کوروش به مثابه «نجات دهنده» (یوشوعا یا عیسی) سخن گفته شده است که خدا او را برای رهائی قوم یهود به قدرت رساند.

اسرائیل امیدوار است که بتواند آن مناطق را به اسرائیل ضمیمه سازد، بدون آن که مجبور شود به فلسطینیان حق شهروندی دهد.

در کابینه جدید مقام وزارت مسکن به افراهیم آیتام^۳ داده شده است که از ایدئولوژی «اسرائیل بزرگ» و «انتقال آزادانه» فلسطینیان به دیگر سرزمین‌های عرب پیروی می‌کند. بر اساس برنامه جدیدی که از سوی وزارت مسکن طراحی شده است، قرار است هم به تعداد شهرک‌ها در مناطق اشغالی افزوده شود و هم آن که شهرک‌های موجود در ابعادی گسترده توسعه یابند.

هم‌چنین آقای آویگدور لیبرمن^۴ وزیر راه و ترابری شده است. او که از یهودان مهاجر روس و رهبر حزب «میهن ما اسرائیل» است، هم اکنون در یکی از شهرک‌هایی که در مناطق اشغالی کرانه غربی به وجود آمده، ساکن است و می‌خواهد با تأسیس جاده‌هایی که شهرک‌ها را به سرزمین اصلی اسرائیل مرتبط می‌سازند، به دامنه «امنیت» ساکنین شهرک‌ها بی‌افزاید. این جاده‌ها با سیم‌های خاردار و دیوارهای غیر قابل عبور محصور خواهند شد تا فلسطینیان نتوانند از آن‌ها استفاده کنند. روشن است که با ایجاد چنین راه‌هایی سرزمین فلسطین به هزاران پاره جدا از یک‌دیگر تبدیل خواهد شد و ساکنین آن تنها با اجازه مقامات امنیتی اسرائیل می‌توانند از ده و یا شهری به ده و یا شهر دیگری سفر کنند. به عبارت دیگر، آن‌ها

^۳ آیتام، افراهیم Ephraim Eitam در ۲۵ ژوئیه ۱۹۵۲ در اسرائیل زاده شد. او نخست در ارتش خدمت کرد و پس از آن به سیاست گرائید و عضو حزب ملی- مذهبی شد که خواهان تحقق اسرائیل بزرگ و بیرون راندن اعراب از اسرائیل است، زیرا بنا بر باور آیتام «اعراب غده‌ای سرطانی بر پیکر کشور اسرائیل‌اند». حزب ملی- مذهبی در سال ۲۰۰۹ به حزب دست راستی لیکود پیوست آیتام در منطقه اشغالی و متعلق به سوریه جولان زندگی می‌کند.

^۴ لیبرمن، آویگدور Avigdor Lieberman در ۵ ژوئن ۱۹۵۸ در روسیه شوروی زاده شد. او ۱۹۷۸ توانست به اسرائیل کوچ کند و در یکی از شهرک‌ها در کرانه غربی رود اردن زندگی می‌کند. او رهبر حزب «میهن ما اسرائیل» و اکنون وزیر خارجه اسرائیل است. بیش‌تر اعضای حزب «میهن ما اسرائیل» روس‌هایی هستند که از روسیه به اسرائیل کوچیده‌اند. این حزب دارای مواضع افراطی راست‌روایانه است و اعراب اسرائیلی را «ستون پنجم» دشمن می‌داند و به همین دلیل حزب «اسرائل خانه ما» خواهان لغو تابعیت اعراب اسرائیلی و راندن آن‌ها به اردن است. بسیاری از مردان سیاسی اسرائیل و هم‌چنین نشریات این کشور لیبرمن را فردی نژادپرست، فاشیست و راست افراطی می‌نامند.

در سرزمین خود زندانی یهودان شهرک‌نشین خواهند شد.

دوم آن‌که حزب کار اسرائیل به این دلیل در انتخابات شکست خورد که رهبران پیشین آن نخست در «کابینه ائتلاف ملی» شارون شرکت نمودند و به جای ادامه سیاست «صلح» که در نتیجه مذاکرات باراک و عرفات به بن‌بست رسیده بود، از سیاست سرکوب خونین جنبش انتفاضه پیروی کردند. به فرمان رهبر سابق حزب کار که در آن کابینه مسئولیت «وزارت دفاع» را بر عهده داشت، بیش از هزار فلسطینی در جریان اقدامات سرکوب‌گرایانه ارتش اسرائیل به قتل رسیدند و هزاران تن زخمی و برای همیشه معلول شدند. اما هنگامی که رهبران سنتی حزب کار دریافتند که ادامه این سیاست به سود آن‌ها در انتخابات مجلس نخواهد بود، در رابطه با تنظیم بودجه سال ۲۰۰۳ و به بهانه دفاع از منافع طبقات و اقشار محروم، با شارون درگیر شدند و هنگامی که روشن شد شارون حاضر به کاستن بودجه‌ای نیست که سالیانه در اختیار یهودان شهرک‌نشین قرار داده می‌شود و صرف توسعه شهرک‌های یهودی‌نشین در مناطق اشغالی می‌گردد، از کابینه بیرون رفتند. شارون برای آن‌که بتواند موقعیت خود را تثبیت کند، به انتخابات پیش‌رس مجلس کنست تن در داد و همان‌طور که دیدیم، توانست به پیروزی بزرگی دست یابد.

با خروج حزب کار از کابینه، کنگره سراسری این حزب تشکیل شد و اکثریت کنگره رهبری جدیدی را برگزید که خود را نسبت به سیاست صلح با مردم فلسطین متعهد می‌داند. رهبر جدید حزب کار که از یهودان آلمانی‌تبار، روشنفکری تیزهوش و ژنرال بازنشسته ارتش است، بدون آمادگی و بدون آن‌که بتواند به مردم اسرائیل که به‌خاطر ترورهای انتحاری امنیت خود را در خطر می‌بینند، برنامه‌ای واقعی در زمینه صلح ارائه دهد، در انتخابات شرکت کرد و به‌همین دلیل نیز با شکست تاریخی بزرگی روبه‌رو شد. اما هر گاه او قربانی توطئه‌های رقیبان حزبی نگردد و بتواند در رهبری حزب کار باقی بماند، می‌تواند با ارائه چشم‌اندازی واقعی از صلح به مردم اسرائیل و فلسطین به سیاست‌مداری بدل گردد که بتواند منطقه بحرانی خاورمیانه را به‌سوی صلحی پایدار هدایت کند.

سوم آنکه دیوان‌سالاری جورج دبلیو بوش از زمانی که به قدرت سیاسی دست یافت، رابطه دیپلماتیک خود را با حکومت خودگردان به رهبری یاسر عرفات قطع

کرد و او را متهم ساخت که از تروریسم پشتیبانی می‌کند. همین امر سبب شد تا شارون، مردی که روزمره تروریسم دولتی را در مورد فلسطینیان به کار می‌گیرد و هر کسی را که به دشمنی با اسرائیل متهم شود، توسط قاتلین حرفه‌ای به قتل می‌رساند، به‌خود اجازه دهد تمامی ساختارهای دولت خودگردان را نابود سازد و حتی به محل سکونت عرفات حمله کند و چندین هفته و ماه عرفات را در محاصره خود گیرد. دیوان‌سالاری جورج دبلیو بوش برای آن‌که خود را هوادار «صلح» جلوه دهد، پروژه «دمکراسی» حکومت خودگردان را مطرح ساخت و مدعی شد که شارون به مثابه «دوست» بوش حق دارد از مذاکره با حکومت خودگردان فلسطین که «فائد ساختارها و مشروعیت دمکراتیک و تروریسم پرور» است، خودداری کند. به‌این ترتیب تحقق پروژه دولت فلسطین به سال ۲۰۰۵ حواله داده شد، سالی که جورج دبلیو بوش باید دوباره در انتخاب ریاست جمهوری شرکت جوید و اگر بازنده شود که آن پروژه نیز به گور سپرده شده است و اگر برنده شود، بهانه دیگری خواهد یافت تا از تحقق آن طفره رود.

در عین حال برخی از ایدئولوگ‌های دیوان‌سالاری جورج دبلیو بوش برای توجیه حمله احتمالی ارتش آمریکا به عراق و سرنگونی رژیم استبدادی صدام حسین نظریه «دمکراتیزه ساختن منطقه خاورمیانه» را مطرح ساختند. جورج بوش در خطابه‌ای کوشید پیدایش دولت مستقل فلسطین را به سرنوشت صدام حسین پیوند دهد و مدعی شد با سرنگونی رژیم صدام، دمکراسی می‌تواند در سراسر خاورمیانه تحقق یابد.

اما بررسی‌های تاریخی آشکار می‌سازند برای تحقق دمکراسی در هر کشوری به یک سلسله پیش‌شرطها نیاز است. دمکراسی پدیده‌ای نیست که بتوان آن را به‌طور دل‌خواه در هر زمانی و در هر کشوری پیاده ساخت. تئورسین‌های وابسته به دیوان‌سالاری بوش مطرح می‌سازند همان‌گونه که متفقین توانستند پس از فتح آلمان، در این کشور روابط دمکراتیک را برقرار سازند، بر اساس همان الگو می‌توان در عراق و دیگر کشورهای خاورمیانه دمکراسی را متحقق ساخت. اما آن‌ها نمی‌گویند که پیش از دستیابی هیتلر و «حزب ناسیونال سوسیالیست» به قدرت سیاسی، در جمهوری وایمار آلمان دمکراسی وجود داشت و هیتلر توانست با کودتا نهادهای دمکراتیک را

نابود سازد و حکومت جابر و ضدانسانی خود را بر مردم آلمان تحمیل کند. بنابراین بازسازی دموکراسی در آلمان کار آن چنان دشواری نبود، زیرا پس از سرنگونی رژیم نازی‌ها، لاقلاً در آلمان غربی احزاب سیاسی، سندیکاها و دیگر نهادهای دموکراتیک با شتابی بی‌مانند به وجود آمدند و رشد کردند. رهبران سیاسی بر اساس تجربه‌ای که به دست آورده بودند، با توجه به منافع ملی آلمان، «مخالفت» با یک‌دیگر را جانشین «دشمنی» با یک‌دیگر ساختند و به این ترتیب راه را برای تحقق دولت دموکراتیک هموار کردند.

اما در بیش‌تر کشورهای عربی استبداد پیشاسرمایه‌داری هم‌چنان حاکم و شیوه تولید سرمایه‌داری از رشدی اندک برخوردار است. در بیش‌تر این کشورها دولت صاحب اصلی صنایع و نهادهای خدماتی بزرگ است. مالکیت خصوصی که در بخش تولید فعال باشد، در همه این جوامع ناچیز است و بیش‌تر شرکت‌های خصوصی به اعضای خانواده سلطنتی و یا نومن کلاتورای^۵ حکومتی تعلق دارند. به عبارت دیگر، در این کشورها مالکیت خصوصی با هزاران رشته مرئی و نامرئی به سرمایه‌داری دولتی وابسته است. تجربه صد ساله ایران آشکار می‌سازد که در چنین جوامعی نمی‌توان به آسانی دموکراسی را متحقق ساخت. رشد مالکیت خصوصی سرمایه‌دارانه و وجود نهادهای صنفی و سیاسی وابسته به عوامل کار و سرمایه، شرط لازم و ضروری تحقق دموکراسی سرمایه‌دارانه در یک کشور است. هم‌چنین جدائی قوای سه‌گانه از یک‌دیگر، وجود رسانه‌های گروهی آزاد و مستقل از قدرت، شرط‌های لازم دیگر برای ساختن روابط دموکراتیک در هر جامعه‌ای هستند. اما پس از جنگ جهانی دوم دیدیم که آمریکا برای به دست آوردن منافع بیش‌تری در خاورمیانه و محاصره شوروی، علیه حکومت دموکراتیک دکتر محمد مصدق کودتا کرد و ۲۵ سال از حکومت استبدادی محمد رضا شاه پشتیبانی نمود. در آن زمان وجود دموکراسی در کشوری چون ایران در هم‌سوئی با منافع منطقه‌ای ابرقدرت آمریکا قرار نداشت و به همین دلیل باید از میان برداشته می‌شد. و امروز؟!

طرح «دموکراتیزه» نمودن خاورمیانه را باید ترفندی دانست برای خاک پاشیدن

^۵ Nomenklatura

به چشم مسلمانانی که از امپریالیسم آمریکا به خاطر پشتیبانی همه جانبه‌اش از اسرائیل نفرت دارند و این دولت را پشتیبان اصلی حکومت‌های استبدادی در کشورهای مسلمان می‌دانند. آمریکا اگر می‌خواست، می‌توانست در کویت و دیگر شیخ‌نشینان خلیج فارس «دمکراسی» را متحقق سازد، زیرا این «کشورها» را باید مستعمره آمریکا دانست. اما می‌بینیم که چنین نیست. در همه‌ی این کشورها، آن‌چه وجود ندارد، روابط و مناسبات دمکراتیک است. دلیل آن نیز روشن است. با تحقق دمکراسی در چنین کشورهایی، این مردم هستند که از حق تعیین سرنوشت خویش برخوردار خواهند شد و به‌طور حتم مردمی که سال‌ها زیر ستم حکومت‌های جباری که از پشتیبانی آمریکا برخوردار بودند، به‌سر برده‌اند، حاضر به ادامه اشغال سرزمین خویش توسط ارتش آمریکا نخواهند بود. آمریکا یا باید به‌خواست دمکراتیک مردم این کشورها تن در دهد و ارتش خود را از منطقه بیرون برد که در آن صورت موقعیت خود را در خلیج فارس به‌شدت تضعیف کرده است و یا آن‌که باید با استقرار حکومت‌های جبار که تنها با برخورداری از پشتیبانی همه‌جانبه آمریکا می‌توانند اراده خود را بر مردم تحمیل کنند، به حضور خود در این کشورها ادامه دهد. تا زمانی که چنین است، آمریکا در پی تحقق دمکراسی در خاورمیانه نخواهد بود. و به‌همین دلیل نیز باید طرح آمریکا و اسرائیل را مبنی بر تبدیل حکومت خودگردان فلسطین به حکومتی «دمکراتیک» را ترفندی دانست برای ادامه سلطه اسرائیل بر فلسطین. چگونه می‌توان در مناطق اشغالی روابط دمکراتیک را متحقق ساخت، هنگامی که ارتش اسرائیل تمامی ساختارهای مدنی را نابود ساخته و فلسطین اشغالی را به زندانی بزرگ بدل ساخته است؟ در شرایطی که کودکان از حق رفتن به مدارس برخوردار نیستند و کارگاه‌های تولیدی و نهادهای خدماتی به‌خاطر عدم وجود فضای باز در جامعه تعطیل شده‌اند؟

با این حال باید پذیرفت که با توجه به صفت‌بندی‌های بین‌المللی، تحقق صلح میان اسرائیلیان و فلسطینیان بدون موافقت آمریکا ممکن نیست. فلسطینی‌ها با توجه به ناتوانی خویش تن به‌خواست آمریکا و اسرائیل داده‌اند و پارلمان فلسطین با تصویب مقام نخست‌وزیری در جهت محدود ساختن قدرت عرفات گام نخست را برداشته است آن‌هم با این تصور که جورج دبلیو بوش حاضر است گامی در جهت

تحقق دولت مستقل فلسطین بردارد. اما تجربه ماه‌های آینده نشان خواهد داد که چنین نخواهد بود، زیرا احزاب راست افراطی اسرائیل به رهبری شارون حاضر به پذیرش دولت مستقل فلسطین نیستند و می‌پندارند می‌توان جنبش انتفاضه را درهم شکست. ارتش اسرائیل شاید بتواند انتفاضه را درهم شکند، اما هیچ‌گاه به صلح دست نخواهد یافت.

این نوشته برای نخستین بار در شماره ۷۴ نشریه «طرحی نو»، فروردین ۱۳۸۲ انتشار یافت

«طرح صلح» یا نقشه جنگ داخلی؟

پس از شکست مذاکرات باراک- عرفات، در آغاز سال ۲۰۰۱ جنبش انتفاضه دوم هم راه با بمب‌گذاری‌های انتحاری فلسطینیان علیه سربازان و شهرک‌های اسرائیلی و همراه با خشونت سرکوب‌گرایانه ارتش اسرائیل علیه فلسطینیان آغاز شد. طی ۲۵ ماه گذشته بیش از ۱۵۰۰ فلسطینی به‌دست سربازان اسرائیلی کشته شدند و بیش از پنج هزار مجروح و معلول گشتند. در همین درگیری‌ها ارتش اسرائیل بیش از ۱۰۰۰ خانه مسکونی فلسطینیان را ویران ساخت و به‌خاطر تحقق «امنیت» برای اسرائیلیان، چندین دهستان فلسطینی را همراه با باغ‌های زیتون، و کشت‌زارهای گندم به تلی از خاک بدل ساخت. در عوض فلسطینیان نیز توانستند طی ۲۵ ماه گذشته بیش از ۳۵۰ اسرائیلی را با ترورهای انتحاری خود به قتل رسانند و بیش از ۱۰۰۰ تن را مجروح و معلول کنند.

بنا بر قرارداد اسلو حکومت خودگردان فلسطین خود را موظف ساخته بود از اقدامات تروریستی فلسطینیان علیه اسرائیل جلوگیری کند. اما از آن‌جا که اسرائیل به بهانه‌های واهی از اجرای بسیاری از مفاد قرارداد اسلو سرباز زد، عرفات نیز نخواست و یا نتوانست جلوی اقدامات تروریستی فلسطینیان علیه اسرائیلیان را بگیرد. حکومت ائتلافی اسرائیل به رهبری شارون همین را بهانه کرد و کوشید عرفات را به مثابه رهبر حکومت خودگردان فلسطین از میان بردارد. حمله به مقر حکومت خودگردان در رام‌الله و تخریب ساختمان‌های اداری و مسکونی عرفات تلاشی بود در این زمینه. اما فشار افکار عمومی جهان و فشار کشورهای اروپائی به آمریکا و اسرائیل سبب شد عرفات جان سالم از آن معرکه در برد، اما واشنگتن و اسرائیل اعلان کردند که دیگر او را به مثابه نماینده سیاسی حکومت خودگردان نمی‌پذیرند. برای بیرون آمدن از این بن‌بست، قرار شد در مناطق خودمختار انتخابات

مجلس و رئیس حکومت خودگردان در ژانویه ۲۰۰۳ انجام گیرد. اما اسرائیل با اشغال مجدد تقریباً تمامی مناطق خودمختار عملاً از انجام آن انتخابات جلوگیری کرد، زیرا این خطر وجود داشت که نیروهائی چون حماس و جهاد اسلامی اکثریت کرسی‌های نمایندگی مجلس را به‌دست آورند، نیروهائی که ادامه مبارزه مسلحانه تروریستی علیه اسرائیل را برای تحقق استقلال واقعی فلسطین امری ضروری می‌دانند.

پس جورج دبلیو بوش و شارون که حذف عرفات از عرصه سیاسی را برنامه‌ریزی کرده بودند، مسئله اصلاحات دمکراتیک در نهادهای دولتی حکومت خودگردان فلسطین را مطرح کردند، نهادهائی باید اصلاح دمکراتیک می‌شدند که ارتش اسرائیل تمامی شالوده‌هایش را نابود ساخته بود. در همین رابطه نظریه انتخاب یک نخست‌وزیر برای محدود ساختن اختیارات عرفات طرح شد. عرفات که از همه سو زیر فشار قرار داشت، به اکراه به این بازی تن در داد. دستگاه‌های تبلیغاتی غرب یک‌شبه از محمود عباس^۱ مرد شماره دو جنبش الفتح چهره‌ای اصلاح‌طلب و ضد خشونت ساختند. پارلمان فلسطین خودمختار نیز قانون اساسی را اصلاح کرد و او را به نخست‌وزیری برگزید. و یک روز پس از آن هیئت چهارنفره متشکل از نمایندگان آمریکا، بازار مشترک اروپا، روسیه و سازمان ملل متحد «طرح صلح» مشترک خود موسوم به «نقشه راه صلح» را به شارون و عباس ارائه داد تا روند «صلح» میان اسرائیلیان و فلسطینیان دیگر بار آغاز گردد.

برعکس فلسطینیان که طرح «نقشه راه صلح» را بدون چون و چرا پذیرفتند، حکومت دست راستی اسرائیل به رهبری شارون تا کنون حاضر به تأیید آن نشده است. قرار بود شارون با سفر به آمریکا نکات مورد اختلاف را با جورج بوش به بحث

^۱ عباس، محمود در ۲۶ مارس ۱۹۳۵ در گالیله زاده شد. خانواده او در نتیجه جنگ ۱۹۴۸ به دمشق گریخت و او در اردوگاه بزرگ شد. عباس در دمشق ادبیات انگلیسی و عربی تحصیل کرد. او در مسکو دکترای خود را در رشته تاریخ دریافت کرد. و نخست آموزگار شد و سپس به جنبش الفتح پیوست و ۱۹۶۸ دبیرکل آن سازمان و ۱۹۸۰ معاون عرفات شد. عباس در ۱۹ مارس ۲۰۰۳ به فرمان عرفات نخست‌وزیر حکومت خودگردان فلسطین شد. پس از مرگ عرفات الفتح عبای را به رهبری خود برگزید و به این ترتیب او رئیس‌جمهور حکومت خودگردان شد.

گذارد تا راه حلی که مطلوب اسرائیل است، یافته شود. اما این سفر به‌خاطر پنج بمب‌گذاری انتحاری که منجر به کشته شدن ۹ اسرائیلی گشت، عقب افتاد.

این طرح «صلح» از سه فاز یا مرحله تشکیل شده است:

در فاز یا مرحله نخست، حکومت خودگردان فلسطین باید تمامی نیروهای مسلح چریکی را خلع سلاح و گروه‌های تروریستی را سرکوب کند. به عبارت دیگر حکومت خودگردان فلسطین باید برای رضایت آمریکا و اسرائیل به سرکوب فلسطینیان دست زند، امری که تقریباً غیرممکن است. از آن‌جا که طرح «صلح» کنونی با این پیش-شرط آغاز می‌شود، در نتیجه می‌توان یقین داشت که این «طرح» هیچ‌گاه زمینه‌ای برای تحقق نخواهد داشت. آمریکا و اسرائیل هم‌راه با بازار مشترک اروپا، روسیه و سازمان ملل نخستین گام «نقشه راه» دستیابی به «صلح» را آن‌چنان انتخاب کرده‌اند که بتوانند گناه شکست این پروژه را به گردن فلسطینیان اندازند. به‌هرحال، پس از آن‌که اسرائیل اطمینان حاصل کرد که خطر تروریسم انتحاری سربازان اسرائیلی و یهودان شهرک‌نشین‌هانی را که در مناطق اشغالی تأسیس شده‌اند، تهدید نمی‌کند، موظف است ارتش خود را از مناطقی که پس از آغاز جنبش انتفاضه دوم اشغال کرده، یعنی مناطق خودمختار خارج سازد و شهرک‌هائی را که پس از آغاز این جنبش به‌وجود آورده است، تخریب کند.

فاز یا مرحله دوم هم‌راه است با تبدیل حکومت خودگردان به دولت موقت فلسطین بدون آن‌که اسرائیل موظف باشد از بخش دیگری از مناطق اشغالی عقب‌نشینی کند.

فاز یا مرحله سوم هم‌راه است با آغاز مذاکرات «صلح نهائی» میان دو دولت با هدف «تضمین امنیت برای اسرائیل» و تعیین مرزهای نهائی دولت فلسطین. تا پایان سال ۲۰۰۵ باید این فاز هم‌راه با تأسیس کشور فلسطین پایان یابد.

از هم اکنون باید پذیرفت که این «طرح» با شکست روبه‌رو خواهد شد، آن‌هم به

چند دلیل:

نخست آن‌که دیوان‌سالاری آمریکا این طرح را پیشاپیش با حکومت اسرائیل در میان گذاشت و بیش‌تر خواسته‌های اسرائیل را در آن گنجانده است. اما در عوض هیچ‌گونه رایزنی با حکومت خودگردان فلسطین و حکومت‌های عرب «متحد» آمریکا نظیر مصر

و عربستان سعودی صورت نگرفت. تا آنجا که مطبوعات آمریکا و اسرائیل نوشتند، حکومت دست راستی اسرائیل و آریل شارون حاضر به پذیرش طرح ارائه شده نیستند و شارون می‌خواهد با مسافرت به واشنگتن و گفتگو با بوش در ۱۵ مورد «طرح» ارائه شده از سوی گروه چهارگانه را تغییر دهد. یکی از خواست‌های شارون آن است که پیش از آغاز مذاکرات صلح، فلسطینی‌ها از خواست بازگشت آوارگان فلسطینی به سرزمین اجدادی خویش چشم پوشند و در عوض یهودان از حق سکونت در هر نقطه‌ای از مناطق اشغالی برخوردار باشند.

دوم آن‌که آریل شارون بارها اعلان داشته است که به‌خاطر تأمین «امنیت» اسرائیل حاضر به عقب‌نشینی به مرزهای ۱۹۶۷ نیست. او هرچند از «واگذاری‌های دردآور» سخن می‌گوید، اما در نهایت حاضر است تنها ۲۰ درصد از مناطق اشغالی را برای تأسیس دولتی «مستقل» در اختیار فلسطینیان قرار دهد و مابقی ۸۰ درصد باید ضمیمه اسرائیل شود. حتی احزاب دست راستی که با حزب لیکود ائتلاف کرده‌اند، مخالف تخریب شهرک‌های یهودی‌نشین تأسیس شده در مناطق اشغالی هستند. شارون همراه با مولفین سیاسی خویش بر این پندار است که با تسخیر دگرباره مناطق خودمختار در نهایت می‌تواند به فلسطینیان بقبولاند برای بازپس گرفتن این مناطق از ترورهای انتحاری علیه اسرائیلیان دست بردارند. به عبارت دیگر شارون می‌خواهد «صلح جامع» با فلسطینیان را با بازپس دادن مناطقی که ۲۵ ماه پیش اشغال کرده است، به‌دست آورد. روشن است با چنین موضعی نمی‌توان به «صلحی» واقعی رسید..

سوم آن‌که در میان دیوان‌سالاری آمریکا بسیاری از چهره‌های متنفذ مخالف وارد ساختن هرگونه فشار به اسرائیل‌اند. محافل هوادار اسرائیل در آمریکا توانستند پیش از انتشار «نقشه راه صلح» نامه‌ای را تهیه کنند که بر اساس آن دیوان‌سالاری آمریکا حق ندارد برای تحقق این «طرح» دولت اسرائیل را زیر فشار قرار دهد. این نامه را ۸۷ تن از ۱۰۰ سناتور مجلس سنا و ۲۹۷ تن از ۴۳۵ نمایندگان کنگره آمریکا امضاء کرده‌اند، یعنی در سنا بیش از دو سوم سناتورها و در کنگره نزدیک به ۷۰٪ از نمایندگان منافع اسرائیل را فراتر از انسانیت و حقوق بین‌الملل قرار می‌دهند و در این زمینه برای مردم فلسطین کم‌ترین ارزش و حقوقی قائل نیستند. هم‌چنین

سیاستمداران سرشناسی چون پاول ولفوویتس^۲ و دونالد رامسفلد^۳ که در حال حاضر از نفوذ زیادی در دیوان‌سالاری آمریکا برخوردارند، هوادار سفت و سخت اسرائیل هستند و بر این باورند که برای تأمین «امنیت» اسرائیل، فلسطینیان باید از بسیاری از خواست‌های خود چشم‌پوشی کنند. با توجه به نفوذ محافل یهودی‌تبار در دیوان‌سالاری آمریکا، از هم اکنون می‌توان گفت که پروژه «نقشه راه صلح» فریبی بیش نیست، وگرنه وزیر دفاع کنونی آمریکا به‌خود اجازه نمی‌داد در محافل رسمی از مناطق «به اصطلاح» اشغالی سخن گوید.

چهار دیگر آن که مردم فلسطین سال‌ها اشغال سرزمین خود توسط ارتش اسرائیل را تحمل کردند و دیدند که نه آمریکا و نه اسرائیل کوچک‌ترین گامی به سوی صلح برداشتند. بدون پیدایش جنبش انتفاضه که در اواخر سال‌های دهه ۸۰ سده پیش آغاز شد، همین حکومت خودگردان نیم‌بند نیز به‌دست نمی‌آمد. آن مبارزه سبب شد تا اسرائیل در سال ۱۹۹۴ به قرارداد اسلو تن در دهد، اما دیدیم، هنگامی که فلسطینیان به صلح روی آوردند، اسرائیل از اجرای بسیاری از مفاد آن قرارداد طرفه رفت. با آغاز دگرباره جنبش انتفاضه که بسیار خونین‌تر از بار پیش است، هم آمریکا و هم اسرائیل برای آن که از دامنه «زیاده‌خواهی» فلسطینیان بکاهدند، سیاست

^۲ ولفوویتس، پاول Paul Dundes Wolfowitz در ۲۲ دسامبر ۱۹۴۳ در نیویورک سیتی زاده شد. او از یهودان لهستانی‌تبار است و به‌همین دلیل از پشتیبانان سرسخت اسرائیل و برتری نظامی این کشور در خاورمیانه است. او در جوانی با سوسیالیست‌های راست همکاری داشت و سپس به حزب دمکرات پیوست و سرانجام عضو حزب جمهوری‌خواه شد. او نخست ریاضی و شیمی و سپس دانش سیاسی تحصیل کرد و در این رشته دکترا دریافت کرد و استاد دانشگاه شد. سپس به سیاست گروید و در پنتاگون برای نیکسون و کارتر کار کرد. در دوران جنگ یکم علیه عراق برای رهائی کویت مسئول برنامه‌ریزی سیاسی آن جنگ بود. در دوران ریاست جمهوری جورج بوش دوم نخست وزیر مشاور و سپس وزیر دفاع شد و سرانجام از سوی بوش نامزد ریاست بانک جهانی گشت و چندی بعد به‌خاطر سؤاستفاده از موقعیت خود مجبور به استعفاء از آن مقام شد.

^۳ رامسفلد، دونالد هنری Donald Henry Rumsfeld در ۹ ژوئیه ۱۹۳۲ در شیکاگو زاده شد. او سیاست‌مداری محافظه‌کار و عضو حزب جمهوری‌خواه است و در دوران ریاست جمهوری فورد، جورج بوش پدر و پسر از چهره‌های مهم دیوان‌سالاری ایالات متحده بود. او در دو دوره وزیر دفاع ایالات متحده آمریکا بود.

سرکوب خشونت‌آمیز این جنبش را در دستور کار خود قرار دادند، که هنوز با نتایج روزمره آن روبه‌روئیم. روزی نیست که ارتش اسرائیل به شهرهای «خودمختار» یورش نبرد و چند فلسطینی را به جرم مبارزه با تروریسم به قتل نرساند. برای نمونه در روز اول ماه مه ارتش اسرائیل ۱۱ تن و از آن جمله ۲ کودک فلسطینی را در نوار غزه کشت.

با توجه به چنین وضعیتی مردم فلسطین دریافتند که استقلال واقعی خود را تنها از راه مبارزه مسلحانه و خونین می‌توانند به‌دست آورند. آن‌ها ترورهای انتحاری را معلول سیاست سرکوب و مبتنی بر خشونت دولت اسرائیل می‌دانند و به‌همین دلیل بیش از ۷۰ درصد از مردم فلسطین از مبارزات انتحاری پشتیبانی می‌کنند و خواهان ادامه این مبارزه تا کسب کامل استقلال خود هستند.

در عوض هدف «نقشه راه صلح» آن است که فلسطینیان را به‌جان هم اندازد و آن‌ها را به جنگی داخلی کشاند. در چنین حالتی روشن است که اسرائیل هم از «امنیت» برخوردار خواهد شد و هم آن‌که نباید هیچ امتیازی به فلسطینیان بدهد. تقسیم قدرت در فلسطین میان یاسر عرفات و محمود عباس مشهور به «ابو مازن» از سوی آمریکا و اسرائیل با این هدف تعقیب نشده است که در فلسطین اشغالی واقعاً دموکراسی برقرار شود. هر آدمی که کمی سیاست سرش شود، می‌بایست بداند که در شرایط اشغال نظامی یک سرزمین نمی‌توان مناسبات دموکراتیک به‌وجود آورد. در چنین شرایطی مبارزه علیه ارتش اشغالگر تنها در محدوده ساختارهای مخفی و زیرزمینی که نمی‌توانند دارای بافتی دموکراتیک باشند، انجام می‌گیرد.

اما هدف آمریکا و اسرائیل آن است که با سرشکن کردن قدرت سیاسی و دامن زدن به اختلافات داخلی، جنبش فلسطین از درون تضعیف شود. هنگامی که حکومت خودگردان به سرکوب نیروهائی چون حماس و جهاد اسلامی دست زند، روشن است که فلسطینی‌ها به‌جای مبارزه با ارتش تجاوزگر اسرائیل مجبورند با یک‌دیگر بجنگند و خود را متقابلاً تضعیف کنند. هر چقدر حکومت خودگردان و نیروهای ستیزه‌جوی فلسطین بیش‌تر تضعیف شوند، به همان نسبت نیز اسرائیل نیرومند خواهد شد. پس این بی‌دلیل نیست که آمریکا و اسرائیل می‌خواهند وضعیتی را در فلسطین برقرار سازند که در نهایت منجر به قدرت رسیدن نیروئی شود که حاضر باشد به «صلحی»

مطابق میل و خواسته اسرائیل تن در دهد. روشن است تا زمانی که عرفات در عرصه سیاسی حکومت خودمختار حضور دارد، دستیابی به چنین هدفی ممکن نیست. از سوی دیگر هم اینک اکثریت چشم‌گیر مردم فلسطین ابومازن را «نوکر» آمریکا و اسرائیل می‌نامند و حاضر به تبعیت از سیاست‌های او نیستند. محمود عباس تنها زمانی می‌تواند اعتماد فلسطینیان را جلب کند، هر گاه بتواند از اسرائیل امتیازاتی ملموس بگیرد. اما همه علائم آشکار می‌سازند تا زمانی که آریل شارون و دست راستی‌های اسرائیل بر سر کارند، در به‌روی پاشنه خشونت و سرکوب خواهد گشت، زیرا همان‌طور که گفتیم، پیش‌شرط دریافت امتیاز از اسرائیل سرکوب نیروهای ستیزه‌جو از سوی حکومت خودگردان است، سیاستی که از سوی اکثریت فلسطینیان رد می‌شود. بنابراین اگر محمود عباس بخواهد از پشتیبانی توده‌ها برخوردار باشد، نمی‌تواند به سیاست سرکوب و جنگ داخلی روی آورد و اگر می‌خواهد زمینه را برای «امتیازدهی» اسرائیل هموار گرداند، باید فاتحه دموکراسی در مناطق خودمختار را خواند.

نتیجه آن‌که «نقشه راه صلح» جورج دبلیو بوش راه به‌جائی نخواهد برد، زیرا تا زمانی که اسرائیل حاضر به عقب‌نشینی واقعی از مناطق اشغالی نباشد و حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین را به رسمیت نشناسد. در برابر چنین دولتی تجاوزکار و استعمارگر مبارزه مسلحانه مردم فلسطین، حتی در شکل ترورهای انتحاری، مبارزه‌ای مشروع و برحق است.

این نوشته برای نخستین بار در شماره ۷۶ نشریه «طرحی نو»، خرداد ۱۳۸۲ انتشار یافت

پایان آغازی نو یا مرگ زودرس «نقشه راه»

هنگامی که به رهبری دیوان سالاری جورج دبلیو بوش «نقشه راه» به مثابه برنامه تحقق «صلح» میان اسرائیل و فلسطین و هم‌چنین تشکیل دولت مستقل فلسطین تا پایان سال ۲۰۰۵ به‌طور مشترک از سوی سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا، روسیه و آمریکا ارائه شد، مطرح ساختم که این پروژه نیز با شکست روبه‌رو خواهد شد، زیرا حکومت ائتلافی اسرائیل به رهبری شارون در پی صلح نیست و بلکه هنوز می‌پندارد که می‌تواند با گسترش پروژه‌های شهرک‌سازی در مناطق اشغالی زمینه را برای ضمیمه ساختن بخش بزرگی از کرانه غربی رود اردن به اسرائیل فراهم سازد. به همین دلیل نیز حکومت اسرائیل زمانی حاضر شد آن «طرح» را امضاء کند که دیوان‌سالاری آمریکا موافقت خود را با ۱۷ مورد پیشنهادهای «اصلاحی» اسرائیل اعلان داشت، بدون آن‌که آن موارد علنی گردند تا هم حکومت خودگردان فلسطین بداند «اصلاحات» حکومت اسرائیل از چه محتوایی برخوردارند. و هم آن‌که جهانیان بدانند حکومت ائتلافی دست راستی اسرائیل تا چه اندازه می‌خواهد در جهت «صلح» گام بردارد..

از آن‌جا که بوش و شارون حاضر به مذاکره با عرفات نبودند، در نتیجه به‌جای آن که گامی در جهت «صلح» برداشته شود، روز به‌روز به‌دامنه خشونت در منطقه افزوده گشت و شارون حتی در پی نابودی فیزیکی عرفات برآمد و هنگامی که با اعتراض جهانی روبه‌رو گشت، او را در محل اداری حکومت موقت در محاصره گرفت. تمامی این اقدامات حکومت اسرائیل مورد تأیید جورج دبلیو بوش و دیوان‌سالاری وابسته به او است، زیرا آن‌ها بر اساس اخلاق دوگانه خویش مدعی آنند که حکومت اسرائیل باید از حق دفاع از مردم اسرائیل در برابر اقدامات خشونت‌گرایانه فلسطینیان برخوردار باشد و در عوض چنین حقی را برای فلسطینیان در برابر اقدامات سرکوب‌گرایانه ارتش اسرائیل در مناطق اشغالی قائل نیستند.

برای بیرون آمدن از این بن‌بست، بازار مشترک پدیده «نخست وزیر» در حکومت خودگردان را مطرح ساخت و در نتیجه‌ی فشار همه‌جانبه، سرانجام عرفات حاضر به پذیرش این نظریه گشت و با تصویب مجلس فلسطین، محمود عباس در ماه مارس به نخست‌وزیری برگزیده شد، آن‌هم با هدف گام برداشتن در جهت «صلح».

با روی کار آمدن محمود عباس سازمان‌های مبارز فلسطینی حاضر شدند برای سه ماه از انجام فعالیت‌های مسلحانه علیه اسرائیلیان خودداری کنند، به شرط آن‌که ارتش اسرائیل نیز از اقدامات سرکوب‌گرایانه و کشتن هدف‌مند رهبران این سازمان‌ها دست بردارد. اما حکومت شارون اعلان داشت که حاضر به مذاکره و بستن قرارداد «آتش‌بس» با سازمان‌های تروریستی نیست و در نتیجه سیاست سرکوب خود را هم چنان ادامه داد و در دورانی که محمود عباس با حماس در حال مذاکره بود، هلیکوپترهای اسرائیلی کوشیدند دکتر عبدالعزیز رانتیسی^۱ رهبر سیاسی سازمان حماس را به قتل رسانند. همین امر سبب شد تا حماس دست به حمله انتقام‌جویانه زند که در نتیجه‌ی آن ۱۶ اسرائیلی بی‌گناه به قتل رسیدند و چند ده تن دیگر مجروح گشتند. پس از این واقعه شارون شعار نابودی کامل حماس و دیگر سازمان‌های مبارز فلسطینی را مطرح ساخت و در مقابل حماس نیز شعار گسترش مبارزه تروریستی «علیه همه کس» را به میان کشید. در ۲۱ ژوئن یکی از رهبران حماس به‌نام عبدالله قواسماً توسط سربازان اسرائیلی کشته شد و در تلافی با این اقدام در ۱۹ اوت یک اتوبوس شهری در اورشلیم توسط اقدامی انتحاری منفجر گشت و طی آن ۲۱ اسرائیلی به قتل رسیدند. در ۲۱ اوت سربازان اسرائیلی یکی دیگر از رهبران حماس به‌نام اسماعیل ابوشنب^۲ را کشتند. از آن‌جا که اسرائیل به دامنه

^۱ رانتیسی، عبدالعزیز علی عبدالمجید در ۲۳ اکتبر ۱۹۴۷ در یوبنه که اینک بخشی از اسرائیل است، زاده شد و در ۱۷ آوریل ۲۰۰۴ به‌دست قاتلین حرفه‌ای اسرائیل کشته شد. او به‌همراه خانواده‌اش پس از پیدایش دولت اسرائیل مجبور شد از موطن خود بگریزد و در اردوگاه‌های غزه بزرگ شد. او پزشک کودکان بود و پس از کشته شدن بنیانگذار حماس شیخ احمد یاسین به دبیر کلی حماس برگزیده شد، اما دو هفته بعد به دست تیزاندازان حرفه‌ای ارتش اسرائیل کشته شد.

^۲ ابو شنب، اسماعیل ۱۹۵۰ در اردوگاه پناهندگان در غزه زاده شد و در ۲۱ اوت ۲۰۰۴ به‌دست نیروهای اسرائیلی در نوار غزه کشته شد. او در دانشگاه‌های ایالات متحده تحصیل کرد و سپس

برنامه‌های انتقامی خود افزود و گامی اساسی در جهت تحقق برنامه «نقشه راه» برداشت، محمود عباس در ۶ سپتامبر از مقام خود استعفا داد و به این ترتیب نخستین نخست‌وزیر حکومت خودگردان فلسطین پس از ۶ ماه تن به شکست داد و از کار کناره گرفت.

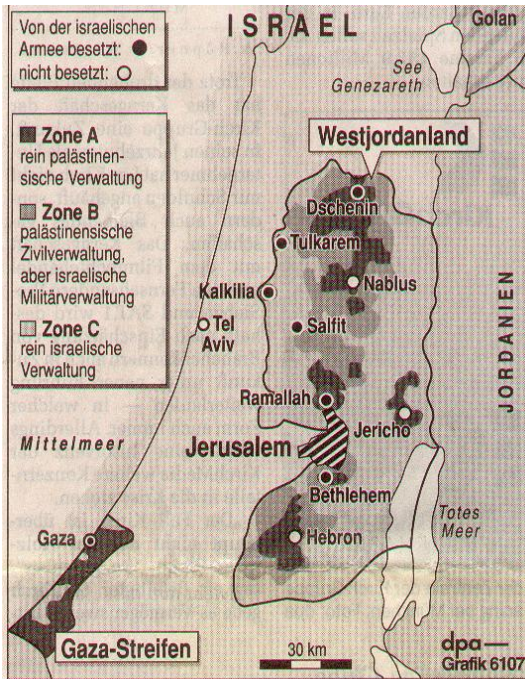
پس از استعفای محمود عباس، سیاستمداران اسرائیل گناه تمامی ترورهای انتحاری را متوجه یاسر عرفات ساختند و کابینه شارون اخراج یاسر عرفات از مناطق اشغالی را تصویب کرد و معاون او حتی مسئله کشتن هدفمند عرفات را به میان کشید تا با نابود ساختن او بتوان «موانع صلح» را از میان برداشت. اما جز ایالات متحده آمریکا، مابقی کشورهای جهان انزجار خود را نسبت به مصوبه کابینه اسرائیل مبنی بر اخراج عرفات از سرزمین فلسطین که میهن اوست، اعلان داشتند و حتی وزارت خارجه ایالات متحده مجبور شد با این تصمیم کابینه ائتلافی شارون به طور ضمنی هم که شده، مخالفت کند. در عوض نماینده آمریکا در شورای امنیت سازمان ملل مجبور شد در دفاع بی‌چون و چرا از حکومت نژادپرست اسرائیل، لایحه‌ای را که توسط سوریه و به نمایندگی از سوی تمامی کشورهای عرب و مسلمان در محکوم ساختن اسرائیل در رابطه با مصوبه اخراج عرفات مطرح شده بود، وتو کند و به این ترتیب یکبار دیگر نشان داد که آمریکا در رابطه با مشکل فلسطین کشوری بی‌طرف نیست و بلکه اسرائیل تنها به پشت‌گرمی این ابرقدرت می‌تواند به سیاست استعماری خود در سرزمین فلسطین ادامه دهد.

شکست پروژه نخست‌وزیری محمود عباس از همان آغاز معلوم بود، زیرا «نقشه راه» از حکومت خودگردان فلسطین می‌خواست گروه‌های مبارز فلسطین را که علیه ارتش اشغالگر اسرائیل و به‌خاطر تحقق استقلال سرزمین خویش مبارزه می‌کنند، به مثابه گروه‌های «تروریست» سرکوب کند، آن‌هم در حالی که حماس از پشتیبانی گسترده مردم فلسطین برخوردار است و اگر این سازمان در انتخاباتی شرکت کند، نزدیک به یک سوم از آرای مردم را به‌دست خواهد آورد. سرکوبی گروه‌های مبارز

پروفسور دانشگاه اسلامی غزه در رشته راه و ساختمان شد. او عضو جنبش حماس و یکی از رهبران آن میانه‌رو آن سازمان بود.

فلسطین، یعنی تن در دادن به جنگی داخلی، آن‌هم در شرایطی که اسرائیل حاضر به دادن هیچ‌گونه امتیازی به فلسطینیان نیست.

پس از استعفای محمود عباس، جورج دبلیو بوش در حضور ملک عبدالله، پادشاه اردن که در واشنگتن به‌سر می‌برد، عرفات را یکی از موانع دستیابی به «صلح» نامید و گفت که او «رهبری» است «رفوزه» شده که نتوانسته است به مسئولیت‌های خود عمل کند. اما گناه عرفات چیست؟



در رابطه با قرارداد اسلو که در سال ۱۹۹۳ میان اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین بسته گشت، قرار شد در مرحله نخست ۱۸ درصد از سرزمین اشغالی به‌طور کامل در اختیار حکومت خودگردان فلسطین قرار گیرد. به‌جز اورشلیم شرقی که اسرائیل مدعی است بخشی از پایتخت «ابدی» این کشور است و بازپس دادن آن قابل مذاکره نیست، مابقی شهرهای مناطق اشغالی جزئی از این ۱۸ درصد هستند.

در نقشه‌ای که در بالا چاپ شده است، این مناطق با رنگ تیره مشخص شده‌اند. در کنار آن باید ۲۲ درصد دیگر از مناطق اشغالی از نظر اداری تحت کنترل حکومت خودگردان قرار می‌گرفتند، اما در این مناطق ارتش اسرائیل باید حضور می‌داشت تا به اصطلاح «امنیت» کشور یهود را تأمین کند. این مناطق در نقشه با رنگ خاکستری مشخص شده‌اند. مابقی ۶۰ درصد از مناطق اشغالی هم‌چنان تحت کنترل اداری و نظامی اسرائیل قرار دارد و فلسطینیانی که در این مناطق زندگی می‌کنند، از داشتن هرگونه پیوند ارگانیک با حکومت خودگردان محرومند. در این دو بخش، یعنی در ۴۰ درصد از مناطق اشغالی بیش از ۸۰ درصد جمعیت ساکن هستند. در مذاکراتی که میان بارک و عرفات انجام گرفت، اسرائیل حاضر شد این ۴۰ درصد را برای تأسیس کشور مستقل فلسطین در اختیار حکومت خودگردان قرار دهد و مابقی ۶۰ درصد را ضمیمه خاک اسرائیل گرداند. در عین حال دولت جدید فلسطین باید طبق قرارداد «صلح» تعهد می‌کرد از داشتن ارتش چشم‌پوشی کند و فضای هوایی و بنادر خود را در اختیار ارتش اسرائیل قرار دهد و از بازپس گرفتن اورشلیم شرقی صرف‌نظر کند. روشن بود که عرفات نمی‌توانست به چنین «صلحی» تن در دهد.

«نقشه راه» که توسط گروه چهار تدوین شده است، خواستار آن است که حکومت خودگردان گروه‌های مبارز فلسطینی را سرکوب کند تا در برابر ارتش اشغالگر اسرائیل مقاومت مسلحانه‌ای وجود نداشته باشد. در عوض اسرائیل باید تعهد کند که از ساختن شهرک‌های جدید خودداری خواهد کرد و شهرک‌هایی را که بدون «اجازه» به‌وجود آمده‌اند، تخریب خواهد نمود و نیروهای خود را از مناطقی که طبق قرارداد اسلو باید به‌طور کامل در اختیار حکومت خودگردان قرار داشته باشند و اینک توسط اسرائیل مجدداً اشغال گشته‌اند، بیرون خواهد برد. به این ترتیب دوباره ۱۸ درصد از مناطق اشغالی در اختیار حکومت خودگردان قرار خواهد گرفت و در این مناطق دولت موقت فلسطین تأسیس خواهد شد. دولت موقت با دولت اسرائیل بر سر قرارداد «صلح» نهایی به مذاکره خواهد پرداخت با این هدف که تا پایان ۲۰۰۵ دولت مستقل فلسطین تأسیس گردد. مسائلی نظیر سرنوشت اورشلیم شرقی، شهرک‌های یهودی در مناطق اشغالی و ... موضوعات اصلی این مذاکرات «صلح» خواهند بود.

می‌دانیم که با تأسیس دولت موقت فلسطین در ۱۸ درصد از مناطق اشغالی، در

بهترین حالت اسرائیل حاضر است از ۲۲ درصد از مناطقی که در حال حاضر از نظر اداری توسط حکومت خودگردان اداره می‌شوند، چشم‌پوشی کند، اما حاضر به عقب نشینی از مابقی ۶۰ درصد از مناطق اشغالی نیست، زیرا در این مناطق منابع آب زیرزمینی وجود دارد که اسرائیل برای کشاورزی خود در حال حاضر از آن بهره می‌گیرد و این مناطق را جزئی از فضای رشد آتی خود می‌داند. اسرائیل می‌خواهد مناطق کم‌سکنه را به اسرائیل ضمیمه کند و خود را از «شر» مناطق پر جمعیت راحت سازد، زیرا در غیر این صورت در ده سال آینده اکثریت جمعیتی که در اسرائیل و مناطق اشغالی زندگی خواهند کرد، فلسطینی خواهند بود و یهودان در اسرائیل به اقلیتی بدل خواهند شد. برای جلوگیری از چنین وضعیتی حتی احزاب دست راستی و افراطی اسرائیل نیز می‌دانند که دیر یا زود باید به تأسیس دولت مستقل فلسطین تن در دهند.

شارون و حکومت ائتلافی او با دامن زدن به کشتار رهبران نیروهای مبارز فلسطینی و از آن جمله کوشش در کشتن شیخ احمد یاسین، با ویران ساختن خانه و کاشانه فلسطینیان، با کشیدن دیوار حفاظتی و تقسیم سرزمین‌های اشغالی و با تخریب اقتصاد مناطق اشغالی می‌کوشد فلسطینیان را وادار به تسلیم سازد. عرفات مانع «صلح» است، زیرا نمی‌خواهد از منافع ملی مردم فلسطین و چند میلیون آواره فلسطینی که در کشورهای مختلف جهان آواره‌اند، صرف‌نظر کند. شارون و بوش می‌پندارند که می‌توانند با نابودی فیزیکی عرفات به «صلح» تحمیلی دست یابند. اما از درون جنبش مقاومت فلسطین رهبران دیگری نظیر مروان برغوتی که هم اکنون در زندان اسرائیل به سر می‌برد، سر برآورده‌اند و می‌توانند مبارزه مشروع مردم فلسطین را خردمندانه رهبری کنند تا اسرائیلیان دریابند که نمی‌توان ملتی را برای همیشه از حقوق انسانی و ملی خویش محروم ساخت. حامیان کشور اسرائیل باید دریابند که امنیت و صلح مردمی که در اسرائیل می‌زیند، منوط به امنیت و صلح مردم فلسطین است.

کوشش‌های مذبحخانه آمریکا و بازار مشترک اروپا در رابطه با حماس و متهم ساختن این سازمان به تروریسم نیز راه به‌جائی نخواهد برد. با مسدود ساختن حساب‌های بانکی حماس، نه «تروریست‌ها»، بلکه مردم بی‌بضاعتی که تا کنون با

باری حماس می‌توانستند حداقلی از معیشت خود را تأمین کنند، دچار مشکل خواهند شد. مسدود ساختن این حساب‌های بانکی موجب افزایش گرسنگی و فقر و مرگ و میر میان خانواده‌های بی‌بضاعت خواهد گشت و این کودکان فلسطینی خواهند بود که قربانی سیاست کوتاه‌بینانه اتحادیه اروپا خواهند گشت، همان گونه که برنامه‌های تحریم اقتصادی سازمان ملل علیه عراق سبب مرگ بیش از ۴۰۰ هزار کودک عراقی گشت. خلاصه آن‌که می‌توان نتیجه گرفت که تروریست‌های واقعی حامیان امپریالیستی اسرائیل هستند.

در کنار رهبران اسرائیل و آمریکا و اتحادیه اروپا، اینک برخی از روزنامه‌نگاران ایرانی که در اروپا به سر می‌برند، به‌خاطر پول‌هایی که از رادیوهای فارسی زبان کشورهای امپریالیستی دریافت می‌دارند، مجبورند به مثابه «مفسر سیاسی» حقایق را آن‌طور قلب کنند که اربابان این فرستنده‌ها خواهان آنند. یکی از این افراد کسی است که در گذشته مدعی بود با ترجمه اشعار شاعران ستم‌دیده فلسطینی کوشید صدای این ملت زجر دیده را به گوش مردم ایران برساند، اما امروز به مثابه مفسری که همه چیز را در زیر «ذره‌بین» قرار می‌دهد، نه تنها از سیاست «جنگ پیش-گیرانه» جورج دبلیو بوش علیه عراق دفاع می‌کند، جنگی که جورج دبلیو بوش علیه کلیه قوانین بین‌المللی و بر اساس مشتی مدارک جعلی به توجیه آن پرداخت، بلکه هم‌صدا با بوش و شارون مدعی است که عملیات انتحاری فلسطینیان علیه ارتش اشغالگر اسرائیل، اقداماتی تروریستی هستند و باید محکوم شوند. برخی نیز که در گذشته نه چندان دوری به‌خاطر تحقق سوسیالیسم بلشویستی در ایران مبارزه می‌کردند، اینک به مثابه رهبران سیاسی اپوزیسیون «دمکرات» ایران با شارون و بوش هم‌صدا گردیده و می‌کوشند جنبش استقلال طلبانه مردم فلسطین را در ذهن شنودگان ایرانی رادیوهای وابسته به کشورهای امپریالیستی و صهیونیستی بی‌اعتبار سازند. نتیجه آن‌که این‌گونه «مفسرین» و «رهبران سیاسی» که در پی تحقق روزمرگی خویشند، نه جزئی از جنبش دمکراتیک و آزادی‌خواهانه مردم ایرانند و نه آنان را با دستاوردهای سوسیالیسم دمکراتیک پیوندی است. مردم ایران در آینده‌ای نه چندان دور به حساب این «آقایان» خواهند رسید.

این نوشته برای نخستین بار در شماره ۸۰ نشریه «طرحی نو»، مهر ۱۳۸۲ انتشار یافت

«عدالت» میان اسرائیل ستمگر و فلسطین ستم‌شونده !!!

پس از خواندن نوشته «نقشه راه صلح و فلسطین و اسرائیل»^۱ دوست و هم‌میهن گرامی‌ام، آقای حسن بهگر، که در شماره ۸۱ «طرحی نو» انتشار یافت و نقدی بود به نوشته من که در همین رابطه در شماره ۸۰ «طرحی نو» چاپ شده بود، قصد پاسخ‌گویی نداشتیم، زیرا بر این باورم که انسان‌ها در رابطه با شناخت از مشکلات و مسائل گوناگون از داده‌های ذهنی خود حرکت می‌کنند و از آن‌جا که ذهنیت‌ها گوناگونند، بنابراین هر کسی بنا بر ذهنیت خویش به «حقیقتی» که منطبق با آن است، دست می‌یابد و می‌پندارد که «حقیقت» او یگانه «حقیقت» است. اما برخی از دوستان و خوانندگان «طرحی نو» یادآور شدند که نباید در رابطه با این نوشته سکوت کرد، زیرا آقای بهگر مرا متهم ساخته است که در برخورد با مشکل فلسطین «از جاده عدالت و داوری بی‌طرف خارج شده و حتا در پایان مقاله» خود مخالفان را مورد «تهدید» قرار داده‌ام.

بنابراین بهتر است از مقوله «عدالت» آغاز کنیم. بنا بر تعریف فرهنگ دهخدا، عدالت، یعنی دادگری کردن، یعنی بین حقوق دو تن توازن برقرار نمودن و به‌همین دلیل است که کم و بیش در همه فرهنگ‌های جهان «فرشته عدالت» وجود دارد که چشمان خود را بسته است تا تحت تأثیر ظاهر شاکی و متهم قرار نگیرد و در دستان خود ترازویی دارد تا بتواند میان منافع و حقوق آن دو توازن برقرار سازد.

در فلسفه حقوق بورژوازی نیز «عدالت» مقوله‌ای است اخلاقی و هدف آن برقراری برابری اجتماعی میان انسان‌ها است. به‌همین دلیل نیز در جامعه مدنی بورژوازی انسان‌ها در برابر قانون با یکدیگر برابرند و بنابراین، در هر جامعه‌ای که قانون میان انسان‌ها تفاوت‌گذار و برای برخی حقوقی بیش‌تر و برای برخی دیگر

^۱ این نوشته در بخش «ضمیمه‌ها» در همین کتاب انتشار یافته است.

حقوقی کمتر قائل شود، جامعه‌ای است که سیستم حقوقی آن یا به دوران پیشاسرمایه‌داری تعلق دارد (نظیر جمهوری اسلامی در ایران) و یا آن‌که دارای انگیزه‌های ایدئولوژیک دینی-سیاسی است (نظیر حکومت نازیسم در آلمان، جمهوری آپارتاید در آفریقای جنوبی و یا جمهوری اسرائیل).

اگر بخواهیم به مناسبات میان اسرائیلیان و فلسطینیان «عادلانه» برخورد کنیم، باید نخست ببینیم میان این دو ملت چگونه رابطه‌ای برقرار است. آیا اسرائیلیان و فلسطینیان در رابطه با یکدیگر دارای حقوقی برابرند؟ می‌دانیم که چنین نیست و اگر به زبان هگل^۲ بخواهیم این رابطه را توضیح دهیم، باید بگوئیم که میان این دو رابطه خدایگان و بنده حاکم است. اسرائیل کشوری است متجاوز و استعمارگر و فلسطینیان

^۲ هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش Georg Wilhelm Friedrich Hegel در ۲۷ اوت ۱۷۷۰ در اشتوتگارت Stuttgart زاده شد و در تاریخ ۱۴ نوامبر ۱۸۳۱ در برلین درگذشت. او تحصیلات خود را در فلسفه و علوم دینی به پایان رساند و سپس به تدریس در مدارس و دانشگاه‌ها پرداخت و به‌خاطر زحماتی که کشید، دولت پروس به او لقب «فیلسوف دولتی» را داد. فلسفه هگل بر این اصل بنا شده است که روح Geist حقیقتی است که متحقق شده است و پس آن چه که هست، عقلانی است. در عین حال روح مطلق چیز دیگری جز عقل مطلق جهانی absolute Weltvernunft نیست. روح که در متضادهای خویش گرفتار است، باید به‌خود پردازد تا بتواند خود را در مرحله بالاتری نسبت به خویش بیابد. دیالکتیک در فلسفه هگل قانون کشف حقیقت و مفاهیم است. دیگر آن‌که نزد او اندیشه و وجود یکی هستند. برای هگل فلسفه عبارت است از دانش انکشاف روح مطلق. دستگاه منطق او بر عقل تکیه دارد که هم عام‌ترین و هم تهی‌ترین مفاهیم هم‌چون «هستی» و هم مطلق‌ترین ایده‌ها را هم‌چون «خدا» در بر می‌گیرد. به عنوان فیلسوف طبیعی، هگل به از خود بیگانگی ایده‌ها در دگرگونه بودن‌شان پی برد، پس روح مطلق absolute Geist که در ایده تکثیر شده است، خود را در جهان مادی در شعور خویش دوباره می‌یابد. هگل در فلسفه روح خود مقوله «روح ذهنی» را طرح می‌ریزد که مراحل مختلف جسم- روان- مناسبات- فهم- اراده را بازتاب می‌دهد، در حالی که «روح عینی» خود را در حقوق Recht و اخلاقیات Moralität متکی بر عادات و رسوم Sittlichkeit هویدا می‌سازد و در این رابطه دولت مطلقه را به مثابه تحقق ایده اخلاقیات می‌پذیرد و روح مطلق را در حوزه هنر، دین و فلسفه می‌جوید. هگل در بخش فلسفه روح به حوزه تاریخ و در بخش دیالکتیک به حوزه طبیعت می‌پردازد. او بزرگ‌ترین نماینده فلسفه ایده‌آلیستی آلمان است. افکار هگل که از رمانتیک نیز تأثیر پذیرفته است، یکی از بزرگ‌ترین سیستم‌های فکری اروپائی و در عین حال پیچیده‌ترین فلسفه ایده‌آلیستی است که اندیشه انسان توانسته است به‌وجود آورد. مارکس تحت تأثیر فلسفه هگل قرار داشت و کوشید فلسفه او را از قید و بندهای ایده‌آلیسم «رها» سازد.

ملتی هستند که به سرزمینشان تجاوز شده و در شرایط استعماری به سر می‌برند. بنابراین میان دو «ملت» اسرائیل و فلسطین رابطه‌ای عادلانه و مبتنی بر «عدالت» وجود ندارد. چگونه می‌توان در برخورد با چنین رابطه «ناعادلانه‌ای» از «جاده عدالت» بیرون رفت؟ کسی که خواهان تحقق مناسباتی مبنی بر «عدالت» میان اسرائیلیان و فلسطینیان است، باید با سیاست استعماری دولت اسرائیل مبارزه کند و به ماستمالی این سیاست ارتجاعی و ضدانسانی نپردازد.

پس از این توضیح، اینک به بررسی نوشته آقای بهگر می‌پردازیم؛ نخست این‌که ایشان بر این باورند که مسدود ساختن حساب‌های بانکی حماس از سوی ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا گامی است در جهت تحقق «صلح» میان اسرائیل و فلسطین. اما کسی که تاریخچه حماس را مورد بررسی قرار داده باشد، باید بداند، در دورانی که ارتش اسرائیل تمامی سرزمین فلسطین را در اشغال خود داشت و باید تمامی هزینه سیاست اشغالی خود را می‌پرداخت، برای کاستن از هزینه‌های جاری خویش از تأسیس و فعالیت سازمان حماس در بخش «خدمات اجتماعی» بسیار خرسند بود، زیرا حماس می‌کوشید با گردآوری خمس و ذکات از مؤمنین و تقسیم آن بین بینوایان فلسطین قدری از محرومیت تهی‌دستان فلسطینی بکاهد. حماس با به‌وجود آوردن پرورشگاه‌ها برای کودکانی که پدران و مادران خود را از دست داده بودند و نیز بیمارستان‌هایی که به‌طور رایگان خدمات پزشکی خود را در اختیار مردم بینوا قرار می‌دادند و حتی صندوق‌های صدقه کوشید به مردم فقیر و محروم فلسطین یاری رساند. حماس به‌این ترتیب به‌وجود آمد و تا زمانی که به میدان سیاست پا ننهاد، حکومت استعمارگر اسرائیل از حماس در برابر نهادهای مشابه‌ای که از سوی هواداران جنبش آزادی‌بخش فلسطین به‌وجود می‌آمدند، هواداری می‌کرد.

به‌تدریج در کنار سازمان‌های خدمات اجتماعی شاخه سیاسی حماس نیز به‌وجود آمد که امروز نیرومندترین سازمانی است که علیه استعمار اسرائیل در مناطق اشغالی مبارزه می‌کند. بستن حساب‌های بانکی حماس از سوی آمریکا و اتحادیه اروپا در خدمت «صلح» قرار ندارد و بلکه در خدمت سیاستی است که حکومت شارون دنبال می‌کند. شارونیست‌ها بر این پندارند که با نابود ساختن اقتصاد فلسطین اشغالی و گسترش فقر در این مناطق، با نابود ساختن مزارع کشاورزی و کارگاه‌های تولیدی، با

محاصره مناطق «خودگردان» و خراب کردن خانه‌های هزاران فلسطینی و ... می‌توانند جنبش مقاومت را درهم شکنند و «صلح» دلخواه خود را بر مردم فلسطین تحمیل کنند. اتحادیه اروپا مدت‌ها پیش در مصوبه خود شاخه سیاسی حماس را جریان‌ی تروریستی ارزیابی کرده بود و حاضر به پذیرش سیاست اسرائیل مبنی بر تروریسم دانستن شاخه خدمات اجتماعی حماس نبود، اما سرانجام آمریکا و اسرائیل توانستند پیروی از این سیاست را به اروپائیان تحمیل کنند. بر اساس بررسی نشریه معتبر «اشپیگل» آلمان، نزدیک به ۱۰ درصد از خانوارهای فلسطینی از «صندوق‌های تعاونی» حماس کمک‌های مالی دریافت می‌کردند و می‌کنند. در عین حال حماس می‌کوشد به خانواده کسانی که در ترورهای انتحاری کشته می‌شوند و ارتش اسرائیل خانه‌های‌شان را خراب و اموال‌شان را نابود می‌سازد، کمک مالی کند. اما تعداد چنین خانواده‌هایی بسیار محدود و در برابر خانواده‌هایی که فرزندان‌شان در عملیات ترورهای انتحاری شرکت ندارند، ناچیز و قابل محاسبه نیست. دوست عزیز آقای بهگر بدون برخورد به این جزئیات به دفاع از تصمیم پارلمان اتحادیه اروپا برمی‌خیزد که بر اساس آن نه فقط شاخه سیاسی، بلکه حتی شاخه خدمات اجتماعی حماس به مثابه جریان‌ی تروریستی ارزیابی شده است. به‌همین دلیل نیز مسدود ساختن حساب‌های بانکی شاخه خدمات اجتماعی حماس از سوی تمامی سازمان‌های بین‌المللی که در فلسطین فعال هستند، محکوم شد و مورد اعتراض قرار گرفت، زیرا شاخه خدمات اجتماعی حماس برخلاف نظر آقای بهگر واقعاً «نوان‌خانه‌ی همگانی» است. اسرائیل و آمریکا می‌پندارند که حماس از طریق نهادهای خدمات اجتماعی خود با مردم بینوای فلسطین در ارتباط است و از این طریق می‌تواند با کسانی آشنا شود که از اسرائیل متنفرند و حاضرند در ترورهای انتحاری جان خود را فدای ایدئولوژی حماس سازند. بنابراین، هرگاه بتوان امکانات مالی حماس را به صفر رساند، در نتیجه می‌توان به ترورهای انتحاری پایان داد. این است منطق ساده‌پندارانه سازمان‌های امنیتی اسرائیل و آمریکا. حال آن‌که حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و نیز ترور انتحاری بانوی حقوق‌دان فلسطینی در ماه اکتبر ۲۰۰۳ نشان می‌دهند که این فقط تهی‌دستان نیستند که در ترورهای انتحاری شرکت می‌جویند و بلکه در این رابطه انگیزه‌های دیگری جز فقر نیز باید مورد توجه قرار گیرند که موضوع این بررسی نیست و

خوانندگان علاقمند را به کتاب تازه خود که با عنوان «گفتمانی در باره تروریسم» انتشار یافته است، رجوع می‌دهم.

آقای بهگر «عدالت» را در آن می‌داند که به مشکل اسرائیل و فلسطین نگرشی یک‌جانبه نداشته باشیم و نه فقط اسرائیل، بلکه باید فلسطینیان را نیز به‌خاطر اقدامات انتحاری‌شان «که موجب کشته شدن شهروندان بی‌گناه و حتی دانش‌آموزان و کودکان می‌شود، محکوم» ساخت. این است منطق «عدالت‌خواهانه» ایشان. اما نه فقط در منطق دیالکتیکی، بلکه حتی در منطق ارسطویی نیز با اصل علت و معلول سر و کار داریم و می‌دانیم که هر معلولی نتیجه علتی است. حتی در سیستم قضائی جوامع مدنی که می‌خواهد میان شاکی و متهم «عدالت» را برقرار سازد، این اصل بسیار با اهمیت است. این شورای امنیت سازمان ملل بود که برخلاف مصوبات خود مبنی بر حق تعیین سرنوشت ملت‌ها، رأی به تقسیم سرزمین فلسطین داد و با تأسیس دولت اسرائیل چند میلیون فلسطینی از خانه و کاشانه خود رانده شده و اینک در سراسر جهان آواره‌اند. این دولت اسرائیل بود که در جنگ ۱۹۶۷ بازمانده سرزمین فلسطین را اشغال کرد و از آن زمان تا به اکنون به استعمار وحشیانه و بی‌رحمانه فلسطینیان پرداخته است. این دولت اسرائیل است که در سرزمین‌های اشغالی شهرک‌سازی می‌کند و مدعی است تمامی سرزمین فلسطین را «خداوند به ملت برگزیده» خود وعده داده و بنابراین مناطق اشغالی جزئی از سرزمین یهود است. این اسرائیل است که فلسطینیان را در محاصره خود گرفته است و به آنها هزاران ستم و توهین روا می‌دارد. حتی کلیساهای کاتولیک و پروتستان اروپا جنایاتی را که اسرائیل در مناطق اشغالی مرتکب می‌شود، محکوم ساخته‌اند، اما آقای بهگر در نوشته خود می‌کوشد به توجیه این جنایات پردازد که جای تأسف بسیار است. خلبانان شرافتمند اسرائیل اعلان می‌دارند که حاضر نیستند مردم بی‌گناه فلسطین را بمباران کنند و موشه یالون^۳ فرمانده ارتش اسرائیل می‌گوید که سیاست نظامی شارون در مناطق اشغالی مغایر با تمامی موازین اخلاقی و منطبق با سیاستی ضد

^۳ موشه یالون Mosche Yaalon در ۱۹۵۰ در اسرائیل زاده شد و ژنرال ارتش بود. او در حال حاضر معاون نخست‌وزیر و وزیر مسائل استراتژیک است.

انسانی است. او می‌گوید که سیاست محاصره کامل مناطق اشغالی موجب نابودی اقتصاد در این مناطق و گسترش فقر و محرومیت است و چنین وضعیتی بهترین موقعیت را برای گرایش جوانان فلسطینی به ترور انتحاری هموار می‌گرداند. برعکس آقای بهگر که می‌خواهد گناه استعفای ابوعباس از مقام نخست‌وزیری را به گردن عرفات اندازد و در این زمینه تحت تأثیر تبلیغات رسانه‌های همگانی اسرائیل و آمریکا قرار دارد، موشه یالون حتی مدعی است که مسئولیت شکست ابوعباس فقط و فقط به گردن حکومت ائتلافی شارون است، زیرا شارون و کابینه ائتلافی او حاضر به دادن هیچ‌گونه امتیازی به ابوعباس نگشت تا او با تکیه به آن امتیازها بتواند سازمان‌های فلسطینی را از ادامه سیاست ترور باز دارد. موشه یالون حتی بر این باور است که اقدامات تروریستی فلسطینیان واکنشی طبیعی است در برابر سیاست تخریب‌گرایانه و ضد انسانی حکومت ائتلافی شارون.

هم‌چنین سفیر پیشین اسرائیل در آلمان، آقای آوی پرمور به تازگی کتابی با عنوان «ترور به مثابه بهانه»^۴ در رابطه با مشکل اسرائیل و فلسطین انتشار داده و در آن ضمن محکوم ساختن ترورهای انتحاری فلسطینیان نوشته است که شارون و کابینه ائتلافی او خواهان صلح واقعی و جامع با فلسطینیان نیستند و بلکه می‌خواهند هم‌چون افریقای جنوبی تنها بخشی کوچک، اما پراکنده از فلسطین اشغالی را به فلسطینیان تحویل دهند که هم‌چنان تحت کنترل نظامی اسرائیل باقی بماند و یهودان از حق ساکن شدن در این مناطق برخوردار باشند. به عبارت دیگر، اسرائیل خواهان بازپس دادن سرزمینی که «خدا به آن‌ها واگذار کرده»، نیست و در عوض می‌خواهد شرایطی در منطقه به‌وجود آید که بر اساس آن سرمایه‌داران اسرائیلی بتوانند از نیروی کار ارزان فلسطینیان برای به‌دست آوردن حداکثر سود بهره‌گیرند.

از نظرات «جنبش صلح هم‌اکنون» اسرائیل درمی‌گذریم که با انتشار صدها سند و مدرک حکومت‌های اسرائیل را مقصر اصلی شکست پروژه صلح می‌داند. اما آقای بهگر دایه مهربان‌تر از مادر و بر این باور است که نه تنها اسرائیل، بلکه حامی بی‌شرم این دولت، یعنی امپریالیسم آمریکا نیز خواهان «صلح» است و در موارد ضروری

⁴ Terror als Vorwand

اسرائیل را زیر فشار قرار می‌دهد. آیا واقعیاتی که طی چند هفته گذشته رخ دادند، عکس این نظریه را به اثبات نمی‌رسانند؟ به‌طور مثال، اکثریت اعضای شورای امنیت در دو لایحه جداگانه برنامه دیوارسازی اسرائیل در مناطق اشغالی و نیز حمله هواپیماهای اسرائیل به خاک سوریه را محکوم کردند، اما هر دو لایحه به‌خاطر وتوی آمریکا به تصویب نرسید. در مجمع عمومی سازمان ملل ۱۴۴ کشور سیاست دیوارسازی و سرکوب حکومت اسرائیل را محکوم کردند و تنها ۴ کشور که دو تا از آن‌ها اسرائیل و آمریکا بودند، به‌این مصوبه رأی منفی دادند. جهان بر این باور است که اسرائیل علیه روند صلح توطئه می‌کند و ترفند به‌کار می‌برد، اما هم‌وطن دموکرات و آزادی‌خواه و هوادار «عدالت» ما بدون توجه به دیالکتیک علت و معلول و تأثیر متقابل آن دو بر یکدیگر، از من می‌خواهد مبارزه مردمی را که از موجودیت خود دفاع می‌کنند، محکوم سازم تا «از جاده عدالت خارج» نشوم!!!

آمریکا به‌خاطر منافع خود در منطقه در حرف خواهان صلح است، اما در عمل از سیاست توسعه‌طلبی اسرائیل پشتیبانی می‌کند. این آمریکا است که سالیانه ۳ میلیارد دلار به اسرائیل کمک نظامی بلاعوض می‌کند و مدرن‌ترین سلاح‌ها را در اختیار این کشور قرار می‌دهد. این آمریکا است که سالیانه چندین میلیارد دلار کمک اقتصادی بلاعوض در اختیار اسرائیل قرار می‌دهد تا این کشور بتواند پروژه‌های شهرک‌سازی و دیوارکشی خود را متحقق سازد. این آمریکا است که با همه توان خود می‌کوشد از دستیابی دیگر کشورهای منطقه به سلاح‌های هسته‌ای جلوگیری کند تا موقعیت انحصاری و ممتاز اسرائیل به‌خطر نیفتد.

آقای بهگر بر این باور است که شکست پروژه «نقشه راه صلح» را «نمی‌توان به دوش یک طرف» نهاد و در این زمینه فلسطینیان به اندازه اسرائیل مسئولند. ایشان «اصل» را بر این می‌نهد که «آمریکا خواهان صلح در فلسطین است». هم‌چنین «اسرائیل در شرایطی نیست که صلح را آرزو نکند» و در عوض «سازمان‌های فلسطینی خواهان نابودی اسرائیل هستند». این است تزه‌های اصلی نوشته آقای بهگر. واقعاً دست مریزاد!! اسرائیل ۵۵ سال است که فلسطینیان را بیچاره و آواره ساخته و هم اینک نیز با پی‌گیری سیاست شهرک‌سازی می‌کوشد باقی‌مانده سرزمین فلسطین را ببلعد و با این حال می‌شود «فرشته صلح» و سازمان‌های فلسطینی که به‌خاطر

رهائی سرزمین خویش از استعمار اسرائیل مبارزه می‌کنند، می‌شوند «مانع صلح». این است منطق «چندجانبه‌نگرانه» دوست‌گرامی آقای بهگر که یکی از رهبران صدیق راه مصدق است.

آقای بهگر مدعی است که حماس خواهان نابودی اسرائیل است و آن‌را در برنامه خود نوشته است. در کابینه ائتلافی شارون «حزب ملی - مذهبی» نیز شرکت دارد و رهبر آن وزیر کابینه شارون است، حزبی که خواهان اخراج همه اعراب نه فقط از اسرائیل، بلکه از مناطق اشغالی نیز می‌باشد تا کشور یهود برای همیشه از شر عرب‌ها راحت شود. چطور است که چنین حزبی و چنین کابینه‌ای هوادار صلح است، اما حماس مخالف آن؟

در پایان نوشته خود آقای بهگر به دفاع از آزادی بیان روشنفکرانی می‌پردازد که می‌توانند در رابطه با مسئله اسرائیل - فلسطین دارای نظرات و اندیشه‌های دیگری باشند و در این رابطه اختلافی با ایشان ندارم. اما باید میان روشنفکران مسئول و متعهد به عدالت و برابری انسان‌ها و آن دسته از «روشنفکران» که مزدورند، توفیر گذاشت. برای نمونه بد نیست به آثار نورمن فینکل اشتاین^۵ نگاهی افکنیم. این پروفیسور دانشگاه آمریکا که فرزند یهودانی است که در دوران سلطه هیتلر در آلمان در یکی از اردوگاه‌های مرگ اسیر بودند، تا کنون با انتشار چند کتاب آشکار ساخته است که در اسرائیل حکومتی آپارتاید حاکم است که نه تنها در پی صلح با اعراب نیست، بلکه می‌خواهد با ایجاد «هوم‌لند»هایی در مناطق اشغالی، اکثریت فلسطینی ساکن در این مناطق را از حقوق مدنی محروم سازد. او در کتاب تازه خود که با عنوان «فلسطین، گزارشی شخصی درباره انتفاضه» انتشار داده است، از مشاهدات خود در مناطق اشغالی می‌نویسد و به گونه‌ای تکان‌دهنده از جنایات حکومت اشغالی اسرائیل پرده برمی‌دارد. او نشان می‌دهد که آمریکا و برخی از کشورهای اروپائی در رابطه با «حقوق بین‌الملل» از اخلاق دوگانه‌ای برخوردارند. پیمالی این حقوق از

^۵ فینکل اشتاین، نورمن Norman Finkelstein در ۸ دسامبر ۱۹۵۳ در نیویورک سیتی زاده شد. او یهودی‌تبار و استاد دانش سیاسی در ایالات متحده آمریکا است. او تا کنون ۶ کتاب درباره صهیونیسم، وضعیت اسرائیل - فلسطین و هالوکوست نوشته است و یکی از منتقدان سرسخت دولت اسرائیل است.

سوی دولت و ارتش اسرائیل را نادیده می‌گیرند و در شورای امنیت قطعنامه‌هایی که از اسرائیل می‌خواهد به حقوق بین‌الملل احترام نهد را وتو می‌کنند و در عوض حاضر به تحمل کم‌ترین پایداری این حقوق از سوی کشورهای عرب و مسلمان نیستند و علیه این کشورها نظیر افغانستان و عراق به اقدامات نظامی متوسل می‌شوند. آقای فینکل‌اشتاین برخلاف آقای بهگر اقدامات انتحاری فلسطینیان را منطبق با حقوق بین‌الملل و حق مسلم آن‌ها می‌داند، زیرا سیاست سرکوب‌گرانه اسرائیل راه مبارزه دیگری را در برابر مردم فلسطین قرار نمی‌دهد.

هم‌چنین خوب است آقای بهگر به گزارش مؤسسه «کمک‌رسانی سازمان ملل به آوارگان فلسطین»^۶ نگاه کند تا بتواند به ابعاد جنایاتی که اسرائیل در مناطق اشغالی مرتکب می‌شود، بهتر پی برد. در این گزارش که در ماه نوامبر انتشار یافت، رئیس این مؤسسه، یعنی آقای پتر هانزن^۷ که یک دیپلمات دانمارکی است، نوشته است که اسرائیل در ماه اکتبر خانه ۲۹۸ خانوار فلسطینی را تخریب کرده و در سه سال گذشته خانه‌های ۱۲۷۰۰ فلسطینی را ویران ساخته است و روزی نیست که به‌خاطر اقدامات تخریب‌گرانه ارتش اسرائیل به تعداد بی‌خانمان‌ها افزوده نشود. با ایجاد «دیوار امنیتی» تا کنون ۱۳۵۰۰۰ فلسطینی ساکن در ۱۸ شهر و روستا فضای زندگی خود را از دست داده‌اند و کشاورزان فلسطینی قادر نیستند مزارع خود را کشت کنند تا بتوانند ملت فلسطین را از گرسنگی برهانند. هم‌چنین ۶۰ درصد از جمعیت سه میلیونی فلسطین زیر خط فقر زندگی می‌کند و ۲۵ درصد کودکان فلسطینی به‌خاطر سوء تغذیه دائمی با خطر مرگ روبه‌رو هستند. به‌خاطر دخالت آمریکا در نهادهای سازمان ملل، بودجه این مؤسسه کمک‌رسانی به مردم فلسطین از ۲۴۷ میلیون دلار به ۷۰۰ هزار دلار در ماه تقلیل یافته است و همین امر به دامنه فقر و حرمان در مناطق اشغالی افزوده است. آقای بهگر در همین گزارش می‌تواند بخواند که ضبط و تخریب مداوم زمین‌های کشاورزی فلسطینیان از این ملت امکان و توان خودکفائی تولید مواد غذائی را سلب کرده است. و سرانجام آن‌که اسرائیل با

⁶ United Nations Relief and Works Agency for Palestine Refugees in the Near East (UNRWA)

^۷ هانزن، پتر Peter Hansen دانمارکی است و ۱۹۴۱ زاده شده و رئیس کمیته کمک‌رسانی سازمان

ملل به فلسطین است.

«بانتانیزه»^۸ کردن مناطق فلسطینی در پی تحقق سیاست آپارتایدی است که در گذشته رژیم افریقای جنوبی در آن کشور پیاده کرده بود.

همچنین حکومت ائتلافی شارون به جای گام برداشتن در جهت «صلح» از میانه سال ۲۰۰۲ ساختن «دیوار امنیت» خود را که فلسطینیان آن را «دیوار آپارتاید» می نامند، آغاز کرده است تا به اصطلاح از حمله های انتحاری فلسطینیان علیه شهروندان خود جلوگیری کند. تا کنون نزدیک به یک چهارم این دیوار ۶۵۰ کیلومتری ساخته شده است که هزینه ساختمان هر کیلومتر آن برابر با یک میلیون دلار است. همچنین کارشناسان نظامی اسرائیل مسیر این دیوار را طوری انتخاب کرده اند که در نتیجه ی آن اسرائیل ۳۱ چاه آب فلسطینیان را در اختیار خود خواهد گرفت و به این ترتیب به مشکل بی آبی مردم فلسطین افزوده خواهد گشت. خلاصه آن که «دیوار امنیت» اسرائیل سبب خواهد شد تا ۸۰ درصد شهرک ها که در مناطق اشغالی ساخته شده اند با مساحتی حدود ۱۲۵ کیلومتر مربع از مناطق اشغالی جدا گردند.

دیگر آن که حق آزادی بیان به این معنی نیست که هر چه دل تنگمان می خواهد، می توانیم بگوئیم و به هر کسی که دلمان خواست می توانیم توهین کنیم و هر واقعیتی را دگرگونه جلوه دهیم. هم اکنون در آلمان حزب دمکرات مسیحی در پی اخراج آقای هومن^۹ که یکی از نمایندگان مجلس فدرال است، از فراقسیون و حزب خود می باشد، زیرا آقای هومن به خود اجازه داد در یکی از نطق های خود مدعی شود که نه فقط ملت آلمان به خاطر جنایاتی که در دوران سلطه هیتلر مرتکب شد، «ملتی مجرم» است، بلکه ملت یهود را نیز می توان «ملتی مجرم» دانست، آن هم به خاطر جنایاتی که یهودانی که در دوران سلطه بلشویسم در رهبری این حزب قرار داشتند، در روسیه شوروی مرتکب شدند. آزادی بیان هر چند این امکان را به وجود می آورد که هر چه دل تنگمان می خواهد، بگوئیم و بنویسیم، اما باید مسئولیت آن گفتار و نوشتار را نیز بپذیریم و تاوان آن را پس دهیم. به همین دلیل نیز این حق ملت ایران است به حساب «روشنفکرانی» رسیدگی کند که منافع روزمرگی خود را فراسوی منافع ملی قرار می دهند و به جای دفاع از عدالت و برابری میان انسان ها و ملت ها

^۸ Bantanisierung

^۹ Hohmann

مجیزگوی قدرت‌های استعماری و سرکوبگر می‌شوند.

هم‌چنان که آقای به‌بگر برای آن دیگرانی که از سوی من مورد نقد و سرزنش قرار گرفته‌اند، آزادی بیان قائل است، حق من نیز است که بتوانم اندیشه‌های آن‌ها را نقد کنم و عدم صداقت گفتارشان را به خوانندگان «طرحی نو» نشان دهم و آشکار سازم که برخی از این نوع «روشنفکران» کاسب‌کارانی هستند که قلم خود را به دولت‌هایی چون آمریکا و اسرائیل فروخته‌اند و به توجیه سیاست آن دولت ابرقدرت و این دولت استعمارگر می‌پردازند، آن‌هم در پوشش «روشنفکرانه». روشن است که با چنین «روشنفکران» کاذبی که ریاکارند، باید مرزبندی روشنی داشت، زیرا اینان دوستان ملت ایران نیستند و بلکه هم‌چون سید ضیاء^{۱۰} قلم خود را به دولت‌های استعمارگر فروخته‌اند.

این نوشته برای نخستین بار در شماره ۸۲ نشریه «طرحی نو»، آذر ۱۳۸۲ انتشار یافت

^{۱۰} سید ضیاء‌الدین طباطبائی ۱۸۸۸ در شیراز زاده شد و در ۲۹ اوت ۱۹۶۹ در تهران درگذشت. او روزنامه‌نگار بود و با شرکت در کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ به سیاست گرائید و نخست‌وزیر شد، اما در ۲۳ مه همان‌سال باید استعفاء می‌داد و ایران را ترک می‌کرد. او پس از سرنگونی رضا شاه ۱۹۴۳ به ایران بازگشت.

رایزنی بوش و شارون برای تقسیم فلسطین

بالاخره آریل شارون توانست موافقت علنی جورج دبلیو بوش، رئیس‌جمهور آمریکا و رهبر یگانه ابرقدرت جهان را برای اهداف توسعه طلبانه خود به‌دست آورد. بر اساس برنامه‌های که شارون تدوین کرده است، ارتش اسرائیل تا پایان تابستان امسال نوار غزه را ترک خواهد کرد که در آن بیش از یک میلیون فلسطینی در بدترین شرایط زندگی می‌کنند. در عوض آقای بوش پذیرفت که «واقعیت‌ها» را نمی‌توان نادیده گرفت و موافقت کرد که اسرائیل حق دارد بخشی از مناطق اشغالی کرانه غربی رود اردن را به‌خاک خود ضمیمه کند. در این مناطق که در سال ۱۹۶۷ توسط ارتش اسرائیل اشغال شد، برخلاف تمامی قوانین بین‌المللی شهرک‌هایی به‌وجود آمدند که در حال حاضر در آن‌ها نزدیک به ۲۰۰ هزار یهودی ساکن هستند.

آقای بوش در عین حال مخالفت خویش را با بازگشت آوارگان فلسطین به سرزمین آباء و اجدادی خود اعلان داشت و گفت که این آوارگان که تعدادشان در حال حاضر نزدیک به ۴ میلیون تن تخمین زده می‌شود و به‌طور عمده در لبنان، اردن و دیگر کشورهای عرب پراکنده‌اند، نه در اسرائیل، بلکه باید در کشور فلسطین ساکن شوند. او گفت که اسرائیل باید کشور یهودان جهان باشد و به‌همین دلیل نمی‌تواند آوارگان فلسطینیان را بپذیرد.

همان‌طور که می‌بینیم، تمام «واقعیت‌ها» از نقطه نظر و منافع اسرائیل و یهودان مورد توجه آقای بوش قرار گرفته است و در این میان فلسطینیان، منافع تاریخی و سرنوشت کنونی آنان نقشی بازی نمی‌کنند.

اما تا کنون شورای امنیت سازمان ملل که در آن آمریکا از حق و تو برخوردار است، تصویب کرده بود که اسرائیل باید در قبال صلح از مناطق اشغالی عقب نشیند و این مناطق را به فلسطینیان واگذارد. هم‌چنین در مذاکراتی که تا کنون میان

گروه‌های مختلف فلسطینی و اسرائیلی صورت گرفته بود، اصل بر این بود که برخی از «شهرک‌های یهودی نشین» به‌خاک اسرائیل ضمیمه شود و در عوض اسرائیل به همان اندازه زمین از خاک خود به فلسطینیان واگذارند، یعنی تعویض پایاپای زمین.

دیگر آن که این نخستین بار نیست آمریکائی که می‌خواهد دمکراسی را در جهان عرب مستقر سازد و به‌همین دلیل!! به عراق لشکر کشیده است، برای فلسطینیان تصمیم می‌گیرد. در سال ۱۹۴۸ نیز شورای امنیت سازمان ملل متحد بدون آن که به فلسطینیان امکان دهد درباره سرنوشت خود تصمیم گیرند، رأی به تقسیم سرزمین فلسطین به دو منطقه یهودی و عرب نشین داد و به‌این ترتیب کشور اسرائیل تأسیس شد و توانست با برخورداری از پشتیبانی نظامی آمریکا و انگلیس بر ارتش‌های مصر، سوریه و اردن پیروز شود و بخشی از منطقه‌ای را که بنا بر مصوبه سازمان ملل باید جزئی از کشور فلسطین می‌بود، اشغال و به‌خاک خود ضمیمه سازد. اینک نیز آقایان بوش و شارون بر همان روال برای مردم فلسطین تصمیم می‌گیرند و برای تقسیم بازمانده سرزمین اشغالی فلسطین به رایزی می‌نشینند. آقای بوش که می‌خواهد در عراق حکومت دمکراتیک برقرار سازد و به کشورهای عرب توصیه می‌کند که در کشورهای خود دمکراسی را حاکم سازند، اینک خود با زیرپا نهادن ساده‌ترین اصول دمکراسی درباره آینده ملت فلسطین تصمیم می‌گیرد و با دادن «چک سفید» به شارون، به‌این جنایت‌کار علیه بشریت این امکان را می‌دهد که با برخورداری از پشتوانه اقتصادی، سیاسی و نظامی آمریکا قوانین، میثاق‌ها و اصول بین‌الملل را زیر پا نهد و برای مصوبات دادگاه‌های بین‌المللی که گواهی دادند، ساختن «دیوار امنیتی» در سرزمین فلسطین کاری است برخلاف مصوبات سازمان ملل متحد، تره هم خورد نکند و به‌خود اجازه دهد فرمان مرگ کسانی چون شیخ یاسین^۱ و رانتیسی را صادر کند، بدون آن که دادگاهی چنین افراد را به جرمی متهم و یا آن که درباره محکومیت آن‌ها رایی صادر کرده باشد.

^۱ شیخ یاسین، احمد ۱۹۳۵ در شهر اشکالون که این جزئی از اسرائیل است، زاده شد و در ۲۲ مارس ۲۰۰۴ توسط کماندوهای مرگ اسرائیل در غزه کشته شد. خانواده شیخ یاسین نیز مجبور شد ۱۹۴۸ به غزه بگریزد و او در آن‌جا در اردوگاه پناهندگان بزرگ شد. او با آن که نابینا بود، توانست حماس را بنیان نهد و به‌همین دلیل ۱۹۶۹ گرفتار زندان زندان اسرائیل شد تا آن که اقدام مأمورین موساد در

هم‌چنین بوش با گزینش چنین سیاستی آشکار ساخت که «نقشه راه صلح» نزد او پیشیزی ارزش ندارد و بلکه آن طرح که به‌طور مشترک توسط آمریکا، روسیه، اتحادیه اروپا و سازمان ملل تهیه شده بود، باید فرصتی کافی در اختیار شارون قرار می‌داد تا بتواند برنامه خروج یک‌جانبه اسرائیل از بخشی از مناطق اشغالی و ضمیمه ساختن بخش دیگری از آن مناطق به اسرائیل را آماده می‌ساخت. برای این که بتوان به ماهیت این «طرح یک‌جانبه» پی برد، باید چند مسئله را مورد توجه قرار داد:

۱- بنا بر اطلاعاتی که جیمی کارتر^۲ در اختیار افکار عمومی قرار داده است، زمانی که بگین و سادات بر سر «صلح» مذاکره می‌کردند، دولت‌مردان اسرائیلی از بازپس دهی مناطق اشغالی فلسطین طرفه رفتند، آن‌ها با این ادعا که در آن مناطق دولتی وجود نداشت و به‌همین دلیل اسرائیل حق دارد این مناطق را به خاک خود ضمیمه کند. آن‌ها هم‌چنین حاضر به عقب‌نشینی از بلندی‌های جولان نبودند، با آن که آن منطقه جزئی از سرزمین سوریه بود که دولت آن در سازمان ملل عضویت داشت. در آن زمان اسرائیلیان می‌پنداشتند که می‌توانند در درازمدت آن مناطق را ضمیمه خاک خود سازند و می‌توانند فلسطینیان ساکن در این مناطق را هم‌چون اعرابی که در جنگ ۱۹۴۸ نگریختند و در شهرها و روستاهای خود بازماندند، جذب کشور اسرائیل سازند. اما رشد جمعیت فلسطینی در اسرائیل و مناطق اشغالی آن چنان است که تا سال ۲۰۲۰ تعداد اعراب ساکن در اسرائیل و مناطق اشغالی بیش‌تر از تعداد یهودان در این مناطق خواهد بود و به‌این ترتیب اسرائیل نمی‌تواند مدعی شود یهودان اکثریت جمعیت

در رابطه با ترور خالد مشعل در اردن با شکست روبه‌رو شد و اسرائیل برای رهائی دو جاسوس خود حاضر شد شیخ یاسین را ۱۹۹۱ «آزاد» کند تا بتواند چندی بعد او را به‌قتل رساند.

۲ کارتر، جیمی Jimmy Carter در ۱ اکتبر ۱۹۲۴ در جورجیا زاده شد. او ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۱ رئیس‌جمهور آمریکا بود. در این دوران در ایران انقلاب شد و پس از آن سفارت‌خانه ایالات متحده آمریکا در تهران توسط دانشجویان هودارا خط امام اشغال شد و تعداد زیادی از کارمندان آن برخلاف قوانین بین‌الملل دستگیر و گروگان گرفته شدند. در دوران کارتر هم‌چنین قرارداد صلح میان اسرائیل و مصر امضاء شد و کارتر در کتابی آشکار ساخت که اسرائیل دولتی آپارتاید است و در پی صلح با فلسطینیان نیست.

اسرائیل را تشکیل می‌دهند.

۲- مبارزه رهایی‌بخش فلسطینیان که به انتفاضه یک و دو شهرت یافته و توسط اسرائیل و آمریکا «تروریسم» نامیده می‌شود، آشکار ساخت که اسرائیل با نیروی نظامی خود نمی‌تواند بر این جنبش غلبه کند. «ترور»های انتحاری فلسطینیان سبب شد تا تعداد زیادی از یهودان «مهاجر» به‌خاطر نجات جان خود اسرائیل را ترک کنند و به اروپا و آمریکا بازگردند. در نتیجه اینک در اسرائیل بسیاری از خانه‌ها و آپارتمان‌ها خالی هستند و کسی نیست که آن‌ها را بخرد و یا اجاره کند. با وجود یک‌چنین وضعیتی حکومت شارون تصویب کرده است که در سال جاری ۱۸۵۰ واحد مسکونی جدید در مناطق اشغالی ساخته شود.

۳- هم‌چنین اقتصاد اسرائیل از نیروی کار ارزان فلسطینیان بهره می‌برد، امری که سبب به‌دست آوردن سودهای کلان برای سرمایه‌داران اسرائیلی می‌گشت. جنبش انتفاضه سبب شد تا اسرائیل مجبور شود برای جلوگیری از «ترور» از ورود کارگران فلسطینی به اسرائیل جلوگیری کند، امری که سبب لطمه شدید به اقتصاد آن کشور گشت. حتی کوشش شد با وارد ساختن نیروی کار از فیلیپین و کشورهای چون رومانی به این مشکل خاتمه داده شود، اما بخش‌های کشاورزی و راه و ساختمان که به نیروی کار فصلی نیازمندند، با کمبود نیروی کار روبه‌رو هستند و به‌همین دلیل با دشواری فراوان مواجهه است. هم‌چنین صنعت توریسم اسرائیل طی سال‌های گذشته لطمه فراوانی دیده است. ادامه این وضع سبب شده است تا به تعداد بیکاران در اسرائیل به‌شدت افزوده شود و ۲۰ درصد از جمعیت اسرائیل زیر خط فقر قرار گیرد که بخش عمده آن را اعراب ساکن اسرائیل تشکیل می‌دهند.

طرحی که شارون و بوش بر روی آن توافق کردند، دارای چند مختصه است که در اینجا به اختصار مورد بررسی قرار می‌دهیم:

- ۱- شارون با متهم ساختن حکومت خودگردان فلسطین به پشتیبانی از «تروریسم» از هرگونه مذاکره «صلح» با آن حکومت اجتناب کرد، آن‌هم به‌این دلیل که حاضر به «سازش» و «باج» دادن به فلسطینیان نیست.
- ۲- او با تائید آمریکا می‌خواهد بخش‌های دیگری از سرزمین فلسطین را «برای

همیشه» ضمیمه اسرائیل سازد. بر اساس طرح جدید پنج شهرک اسرائیلی بنام‌های «آریل» که بیش از ۲۰ کیلومتر از مرز مشترک کنونی اسرائیل/فلسطین فاصله دارد، «گیوات سون» که در کنار رام‌الله قرار دارد و ۶ کیلومتر از مرز مشترک فاصله دارد، «کیریات آربه» که در چند کیلومتری هبرون قرار دارد و نیز بخشی از شهر هبرون که در آن‌جا چند صد خانواده یهود ساکن شده‌اند و نیز شهرک «مآله آدومیم» که در شرق اورشلیم شرقی که منطقه اشغالی است، قرار دارد، باید جزئی از سرزمین «جاودانی» اسرائیل گردند. به این ترتیب روشن است که اسرائیل حاضر به پس دادن اورشلیم شرقی به فلسطینیان نیست و در این زمینه در پی به وجود آوردن «واقعیت» دیگری است.

۳- بر اساس نامه‌ای که آقای بوش به شارون داد، آمریکا در برابر دولت اسرائیل ضمانت کرد که این دولت می‌تواند بدون عوض بخشی از مناطق کرانه غربی رود اردن را به خاک خود ضمیمه کند. هم‌چنین آمریکا تضمین کرد که با بازگشت آوارگان به فلسطین به اسرائیل مخالفت خواهد کرد و در شورای امنیت با بهره‌گیری از حق وتوی خود از تصویب هرگونه مصوبه‌ای در این زمینه جلوگیری خواهد نمود.

۴- بنابراین طرح اسرائیل بنا بر منافع خویش، ارتش خود را از آن بخش از مناطق اشغالی که هم‌چون نوار غزه در دسر آفرینند، بیرون می‌برد، زیرا تعداد سربازان اسرائیل در این مناطق برای تأمین «امنیت» این شهرک‌ها برابر است با تعداد ساکنین آن شهرک نشین‌ها. پس خروج اسرائیل از نوار غزه به‌خاطر «تأمین» منافع فلسطینیان رخ نمی‌دهد و بلکه مبارزه رهائی بخش جنبش مقاومت فلسطین هزینه انسانی و مالی سنگینی را بر گرده اسرائیل نهاده است که اسرائیل در دراز مدت قادر به تأمین آن نیست.

اما چرا چنین چرخشی در سیاست خارجی آمریکا رخ داد؟ یک دلیل آن است که جورج دبلیو بوش که به یکی از شاخه‌های بنیادگرای مسیحیت تعلق دارد، با اسلام مخالف است.

دو دیگر آن‌که او می‌خواهد در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شود و تجربه تاریخی پس از جنگ جهانی دوم تا اکنون نشان داده است که هیچ نامزد ریاست

جمهوری بدون برخورداری از حمایت محافل یهود آمریکا نتوانست به پیروزی دست یابد، زیرا این محافل تقریباً بیش از نیمی از رسانه‌های عمومی ایالات متحده آمریکا و نزدیک به دو سوم از شرکت‌های فیلم‌سازی هالیوود را در کنترل خود دارند و سازندگان «افکار عمومی» در این کشورند.

سه دیگر با توجه به این واقعیت که پس از سرنگونی صدام حسین در عراق هیچ‌گونه تسلیحات کشتار جمعی یافت نشد، آشکار شد که بوش و همکارانش به مردم آمریکا و عراق دروغ گفتند تا بتوانند با اشغال عراق منابع نفتی این کشور را در اختیار شرکت‌هایی قرار دهند که بخش عمده‌ای از مخارج انتخابات ریاست جمهوری او را تأمین کرده بودند

چهار دیگر با گسترش ترور در سراسر عراق بوش می‌تواند مدعی شود که حضور ارتش عراق در این کشور به‌خاطر مبارزه با تروریسم جهانی است و در پی آن است که بتواند این امر را به شعار انتخاباتی خود بدل سازد.

و در این میان آنچه پایمال می‌شود، حقوق چند میلیون فلسطینی است که در بدترین شرایط به‌سر می‌برند و هر روز و هر لحظه مورد تحقیر ارتش اشغالگر قرار می‌گیرند.

این نوشته برای نخستین بار در شماره ۸۷ نشریه «طرحی نو»، اردیبهشت ۱۳۸۳ انتشار

یافت

چند نکته درباره عقب‌نشینی اسرائیل از نوار غزه

سرانجام دولت‌مردان اسرائیل دریافتند که ادامه اشغال نوار غزه به‌صرف آنان نیست، زیرا حفاظت از ۸۵۰۰ سکنه ۲۱ شهرکی که در تمامی نوار غزه پراکنده بودند، هر چند توسط ارتش اسرائیل که یکی از مجهزترین ارتش‌های جهان است، ممکن بود، اما دولت اسرائیل باید در این رابطه هزینه مالی و جانی سنگینی را می‌پرداخت که به‌تدریج برای دیگر اهالی اسرائیل قابل پذیرش نبود.

ارتش اسرائیل برای درهم شکستن جنبش مقاومت فلسطینیان در نوار غزه طی چند سال گذشته بیش از هزار فلسطینی را کشت و چندین هزار تن را مجروح ساخت و خانه و کاشانه و مزارع و باغ‌های زیتون بسیاری از آنان را ویران کرد. هفته‌ها و حتی ماه‌ها راه‌ها را بست و شهرهای فلسطینیان را در محاصره خود گرفت، به‌طوری که کودکان فلسطینی قادر به رفتن به‌مدارس نبودند و مردان و زنان فلسطینی نمی‌توانستند به محل‌های کار خود روند. در آن روزها حتی زنان آبستن و بیماران از امکان رفتن به بیمارستان برای وضع حمل و معالجه محروم بودند. اما جنبش مقاومت فلسطین نیرومندتر از آن بود که شارون می‌پنداشت. این جنبش با ساختن راکت‌های «القاسم» که دارای بردی بین یک تا سه کیلومترند، نه فقط شهرک‌های یهودی در نوار غزه، بلکه پایگاه‌های نظامی اسرائیل را در مناطق اشغالی و حتی در سرزمین اسرائیل مورد حمله قرار داد و به اسرائیلیان فهماند که در درازمدت نمی‌توانند از «امنیت» برخوردار باشند. به‌این ترتیب برای شارون دو راه بیش‌تر نماند. یا باید به اشغال نوار غزه پایان می‌داد و یا آن که باید با تحمل هزینه‌ای کلان به سیاست اشغال خود ادامه می‌داد که حتی برای نزدیک‌ترین متحد اسرائیل، یعنی ایالات متحده آمریکا و رئیس‌جمهور دست راستی آن جورج دبلیو بوش نیز که با شعار «دمکراسی برای خاورمیانه» کوشید حمله نظامی به عراق را توجیه کند، قابل پذیرش نبود.

بیش‌تر ساکنین ۲۱ شهرکی که در نوار غزه تأسیس شدند، وابسته به‌جناحی از جنبش یهود می‌باشند که بر این باور است نوار غزه نیز بخشی از «سرزمین مقدسی» است که خدا به اسرائیلیان بخشیده و بنابراین حق آنان است که در سرزمین خداداده خویش ساکن شوند. بخشی از این جنبش که در نژادپرستی روی فاشیست‌های آلمان هیتلری را نیز سفید کرده، خواهان اخراج تمامی اهالی عرب‌تبار از اسرائیل و مناطق اشغالی است، تا بتواند دولت یهود ناب خود را متحقق سازد. اگر ملاحظات بین‌المللی نبود، این جوجه فاشیست‌ها اعراب ساکن در این مناطق را قلع و قمع کرده بودند.

نوار غزه دارای طولی برابر با ۴۵ کیلومتر و عرضی بین ۵ تا ۱۰ کیلومتر است و در آن ۱۳ میلیون فلسطینی که نیمی از آنان از آوارگانی هستند که از اسرائیل رانده شده‌اند، زندگی می‌کنند. ۵۰ درصد جمعیت فعال بیکار است و به‌همین نسبت نیمی از اهالی نوار غزه زیر خط فقر به‌سر می‌برد. اسرائیل برای آن که بتواند «امنیت» ۸۵۰۰ یهودی ساکن در این منطقه را تأمین کند، یک سوم نوار غزه را دائماً در اشغال خود داشت و به‌این ترتیب محدوده زندگی فلسطینیان را بسیار تنگ ساخته بود. با «آزادی» نوار غزه هر چند شرائط زندگی فلسطینیان ساکن در این منطقه بهتر خواهد شد، اما نوار غزه هم‌چنان یکی از پر تراکم‌ترین مناطق جمعیتی جهان باقی خواهد ماند.

دیدیم که جنبش مقاومت فلسطین سبب شد تا شارون و حکومت ائتلافی او به بیرون رفتن از نوار غزه تن در دهد، اما نه به‌این خاطر که شارون و حکومت ائتلافی او واقعاً در پی «صلح» با فلسطینیانند. نگاهی به کارنامه شارون نشان می‌دهد که او یکی از بنیانگذاران و حامیان جنبش «شهرک‌نشینی» در مناطق اشغالی بود. هنگامی که باراک با عرفات به مذاکرات «صلح» سرگرم بود، شارون از اسرائیلیان خواست که تمامی بلندی‌های مناطق اشغالی را تسخیر کرده و در آن‌جا «شهرک‌سازی» کنند تا این مناطق برای همیشه جزئی از سرزمین اسرائیل باقی بمانند. او برای آن که نشان دهد تمامی اورشلیم «پایتخت ابدی» اسرائیل است، به منطقه مسجدالاقصی رفت که گویا بر ویرانه‌های معبد سلیمان ساخته شده است و به‌این ترتیب سبب شعله‌ور شدن مجدد جنبش انتفاضه گشت که هنوز نیز ادامه دارد.

شارونی که در دوران اشغال لبنان زمینه را برای کشتار پناهندگان فلسطینی در

اردوگاه‌های شتیلا و صبرا فراهم آورد، اینک ارتش اسرائیل را از نوار غزه بیرون می‌برد تا بتواند کرانه غربی رود اردن را بهتر تحت کنترل خود داشته باشد و در این منطقه با شدت هر چه بیش‌تر به گسترش «شهرک»‌هایی که وجود دارند، دامن زند. به‌همین دلیل نیز حکومت ائتلافی اسرائیل خروج از نوار غزه را به مثابه اقدامی یک‌طرفه انجام داد تا مجبور نشود با فلسطینیان بر سر قرارداد «صلح» چانه زند، زیرا هدف اسرائیلیان «صلح» با فلسطینیان نیست و بلکه رها ساختن مناطقی است که ادامه اشغال آن برای دولت اسرائیل پر هزینه است تا بتوان اشغال مابقی مناطق فلسطینی را با هزینه کم‌تری ادامه داد.

در کنار نوار غزه، حکومت ائتلافی اسرائیل تصمیم گرفت از ۱۲۴ «شهرکی» که در ۳۸ سال گذشته به‌طور غیرقانونی در مناطق اشغالی کرانه غربی رود اردن به‌وجود آمده‌اند، تنها ۴ «شهرک» را تخریب کند، آن هم چهار «شهرکی» که از دیگر «شهرک»‌ها پرت افتاده‌اند و نمی‌توان آن‌ها را با کشیدن «دیوار امنیتی» از مناطق فلسطینی جدا ساخت و با هزینه مالی و انسانی اندکی هم‌چنان زیر سلطه خود نگاه‌داشت.

در ۱۲۰ «شهرک» باقی‌مانده نزدیک به ۲۵۰ هزار یهودی زندگی می‌کنند و شارون و دیگر دولت‌مردان اسرائیل بر این باورند که این مناطق باید برای همیشه به‌سرزمین اسرائیل ملحق شوند.

بر اساس قرارداد اسلو، کرانه غربی رود اردن به سه حوزه تقسیم شده است. بخشی که در آن «شهرک»‌های یهودی‌نشین قرار دارند، باید تا امضاء «قرارداد صلح» به‌طور کامل تحت کنترل اسرائیل باقی می‌ماندند. به استثنای اورشلیم شرقی، دیگر شهرهای فلسطینی در کرانه غربی رود اردن باید تحت کنترل حکومت خودگردان فلسطین قرار می‌گرفتند و مناطق روستائی از نقطه‌نظر اداری باید توسط حکومت خودگردان اداره می‌شدند، اما از نقطه‌نظر نظامی باید تا امضاء «قرارداد صلح» زیر سلطه ارتش اسرائیل باقی می‌ماندند.

با شعله‌ور شدن جنبش انتفاضه اسرائیل بسیاری از شهرهای فلسطینی را دیگر بار اشغال و در رام‌الله حتی ساختمان‌های حکومت خودگردان فلسطین را بر سر یاسر عرفات خراب کرد تا او را به ترک کرانه غربی رود اردن مجبور سازد. از آن زمان تا به

اکنون اسرائیل برای «تأمین امنیت» این «شهرک»ها که برخلاف تمامی قراردادهای بین‌المللی و میثاق سازمان ملل متحد در مناطق اشغالی تأسیس شده‌اند، دیواری بتونی به ارتفاع هشت متر در مناطق فلسطینی بنا کرده است که در نتیجه بیش از یک سوم از کرانه غربی رود اردن از دیگر مناطق فلسطین‌نشین جدا شده است. به این ترتیب اسرائیل در پی آن است که فلسطینیان و جهان را در برابر عمل انجام شده قرار دهد و از بازپس دادن این مناطق به فلسطینیان طفره رود. و البته در این زمینه شارون و حکومت ائتلافی او از پشتیبانی جورج دبلیو بوش و بسیاری از حکومت‌های اروپائی برخوردار است. به طور نمونه، این دیوان‌سالاری آمریکا است که با پرداخت دو میلیارد دلار به اسرائیل مخارج خروج ارتش اسرائیل از نوار غزه و دادن غرامت به یهودان ساکن در آن «شهرک»ها را تأمین کرده است.

بنابراین، برای فلسطینیان راه دیگری باقی نمی‌ماند مگر آن که مبارزه خود علیه ارتش اشغالگر اسرائیل را در کرانه غربی رود اردن هم‌چنان ادامه دهند و وضعیتی را به وجود آورند که حتی «دیوار امنیتی» نیز نتواند برای «شهرک»نشینان در مناطق اشغالی سبب «امنیت» دائمی گردد. روشن است که در این مبارزه فلسطینیان از پشتیبانی اکثریت کشورهای پیش‌رفته سرمایه‌داری اروپا و آمریکا محروم خواهند بود، زیرا این بخش از «جهان متمدن» بر این باور است که مبارزه رهائی‌بخش فلسطینیان بخشی از تروریسم اسلامی است و در نتیجه باید آن را سرکوب ساخت. فلسطینیان با امکانات محدودی که در اختیار دارند، توانستند اسرائیل را از نوار غزه بیرون رانند و به طور حتم قادر خواهند شد این حکومت متجاوز را که قوانین بین‌المللی را نقض می‌کند و به مصوبات شورای امنیت سازمان ملل اعتنائی ندارد، زیرا از حمایت بی‌چون و چرای ایالات متحده و کشورهای امپریالیستی اروپا برخوردار است، سرانجام از سرزمین خویش بیرون رانند و شرافت و آزادی خود را به دست آورند. وظیفه ما است که با همه‌ی توان خود از این مبارزه عادلانه پشتیبانی کنیم.

این نوشتار برای نخستین بار در شماره ۱۰۳ نشریه «طرحی نو»، شهریور ۱۳۸۴ چاپ

شد

ایران یا اسرائیل، مسئله این است!

چندگاهی پس از سخنرانی‌های یهودستیزانه رئیس‌جمهور تازه به قدرت رسیده ایران، محمود احمدی‌نژاد،^۱ آریل شارون نخست‌وزیر اسرائیل سکتهمغزی کرد و چنین می‌نمایاند که خون‌ریزی‌های مغزی سبب صدمه‌دیدن مغز او شده و بازگشت او به عرصه سیاسی را ناممکن ساخته است.

در رابطه با سکتهمغزی شارون سه روایت شنیده می‌شود: نخست آن که برخی از ملایان ایران مدعی شدند گفتارهای احمدی‌نژاد علیه موجودیت اسرائیل سبب بالا رفتن فشار خون شارون گشت و او را حتی مجبور ساخت در برابر آن سخنان از خود واکنش نشان دهد و یادآور شود که اسرائیل از آن‌چنان توانمندی نظامی برخوردار است که هیچ قدرتی نمی‌تواند یهودان را از اسرائیل بیرون راند. با این حال این دسته از مبلغان عامی احمدی‌نژاد که گویا با امام غایب نیز در رابطه است، بر این باورند که گفتارهای او موجب سکتهمغزی شارون و محو او از عرصه سیاست گشت.

دو دیگر، برخی از یهودان که بر این باورند تمامی مناطق اشغالی کرانه غربی رود اردن و نوار غزه جزئی از «سرزمین مقدسی» است که یهوه به یهودان ارزانی داشته است، می‌پندارند شارون با بیرون کشیدن نیروهای اسرائیل از نوار غزه مرتکب گناهی

^۱ احمدی‌نژاد، محمود در ۲۸ اکتبر ۱۹۵۶ در روستای ارادان که در نزدیکی گرمسار قرار دارد، زاده شد. او به‌جناب بسیار محافظه‌کار هیئت حاکمه ایران قرار دارد و از ۳ اوت ۲۰۰۵ رئیس‌جمهور ایران است. خاتواده او ۱۹۵۷ به تهران کوچید و در نارمک ساکن شد. محمود احمدی‌نژاد ۱۹۷۵ در کنکور سراسری نفر ۱۳۰ شد و در دانشگاه فنی در رشته راه و ساختمان مهندس شد و در دوران انقلاب به دانشجویان خط امام پیوست، اما گویا در اشغال سفارت آمریکا شرکت نداشت. او نخست شهردار ماکو و خوی شد و سپس مشاور استاندار کردستان گشت. او پس از تأسیس استان اردبیل استاندار آن استان شد و ۱۹۹۷ به‌عنوان بهترین استاندار سال برگزیده شد. ۲۰۰۳ در انتخابات شهردار تهران برنده شد و دو سال بعد در انتخابات ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی را شکست داد.

کبیر شد و در نتیجه یهوه از او انتقام گرفت و موجب سکنه مغزی او شد. سه‌دیگر، فلسطینیان مسلمان و مؤمن نیز بر این باورند که الله سبب سکنه مغزی شارون گشت تا به‌سزای اعمال جنایت‌کارانه خود که علیه فلسطینیان مرتکب شد، برسد.

با این حال پدیده شارون را می‌توان از دو ورطه مورد بررسی قرار داد. یکی آن که شارون که از تبار یهودان اروپای شرقی است، سفت و سخت از ایدئولوژی صهیونیستی پیروی می‌کرد و چه در دورانی که ژنرال ارتش اسرائیل بود و در لشکرکشی‌های ارتش اسرائیل به مصر، سوریه، اردن و لبنان شرکت داشت و چه در دورانی که به‌عرصه سیاست گام نهاد و سرانجام به‌مقام نخست‌وزیری اسرائیل چنگ انداخت، همیشه در پی تحقق «اسرائیل بزرگ» بود. او هم‌چون بیش‌تر رهبران حزب لیکود می‌پنداشت که اسرائیل قادر است با برخورداری از پشتیبانی بی‌چون و چرای دیوان‌سالاری آمریکا و کشورهای پیش‌رفته سرمایه‌داری اروپای غربی که بیش‌ترشان در اتحادیه اروپا متشکل شده‌اند، چنین خواستی را بر کشورهای عرب منطقه و نیز مردم بی‌پناه فلسطین تحمیل کند. به‌همین دلیل نیز او یکی از مبتکران و مشوقان «شهرک‌سازی» با هدف سکونت یهودان در مناطق اشغالی بود تا با به‌وجود آوردن «واقعیات مسلم» جهان را در برابر عمل انجام‌شده قرار دهد. او برای پیش‌برد این سیاست چندی نیز وزیر وزارت‌خانه‌ای بود که مسئولیت برنامه‌ریزی و تأمین هزینه پروژه‌های «شهرک‌سازی» را بر عهده داشت و در این دوران توانست به‌وسعت و تعداد «شهرک»ها به‌گونه‌ای چشم‌گیر بی‌افزاید. خلاصه آن که شارون مصالح و منافع ملت یهود را فراسوی حقوق بین‌الملل و ملت ستم‌دیده و استعمارزده فلسطین قرار داده بود و حتی در دورانی که به فرماندهی او ارتش اسرائیل لبنان را اشغال کرد، برای درهم‌شکستن جنبش مقاومت فلسطین به‌متحدان فالانژ اسرائیل اجازه داد با برخورداری از پشتیبانی ارتش اسرائیل در اردوگاه‌های پناهندگان فلسطینی در شتیلا و صبرا حمام خون راه اندازند و نزدیک به ۱۵ هزار زن و مرد و کودک فلسطینی را قصابی کنند. به‌همین دلیل نیز می‌توان مدعی شد که شارون جنایت‌کاری جنگی است و جنایات او علیه ملت بی‌پناه فلسطین را «جنایت علیه بشریت» است. دو دیگر آن که مقاومت خلق فلسطین شارون صهیونیست را مجبور ساخت تا

به‌بخشی از واقعیت تن در دهد. او دریافت که ضمیمه ساختن مناطق اشغالی به اسرائیل در درازمدت نمی‌تواند موجب تثبیت «دولت یهود» گردد، زیرا زاد و ولد در میان فلسطینیان بیش از یهودان است و تا سال ۲۰۱۵ تعداد فلسطینیان ساکن در اسرائیل و مناطق اشغالی بیش از یهودان خواهد گشت. به‌همین دلیل نیز او بدون تن دادن به مذاکره با فلسطینیان و دریافت ۳ میلیارد دلار کمک بلاعوض از ایالات متحده ۱۷ شهرک یهودی‌نشین در نوار غزه را ویران ساخت و ارتش اسرائیل را از آن منطقه بیرون کشید تا بتواند از رشد روزافزون فلسطینیان نسبت به یهودان بکاهد، زیرا در نوار غزه بیش از ۱،۴ میلیون فلسطینی زندگی می‌کنند. هم‌چنین واقعیات به شارون آموختند که در درازمدت ضمیمه ساختن تمامی کرانه غربی رود اردن به سود اسرائیل نخواهد بود و به‌همین دلیل او با کشیدن «دیوار امنیتی» به‌دور «شهرک‌های یهودنشین» که در آن‌ها نزدیک به ۲۴۰ هزار یهودی متعصب و بنیادگرا زندگی می‌کنند، نزدیک به ۴۰ درصد از کرانه غربی را از مناطق پر جمعیت این منطقه جدا ساخت با هدف ضمیمه‌ساختن دائمی این مناطق به‌اسرائیل. هم‌چنین اسرائیل تصمیم خروج از بلندی‌های جولان را ندارد و این منطقه را برخلاف تمامی قراردادهای بین‌المللی به‌خاک خود ملحق ساخته است.

و می‌بینیم که «جهان متمدن» نه تنها از سیاست استعماری و تجاوزکارانه اسرائیل پشتیبانی می‌کند و مخارج این سیاست ضد‌مردمی و ضد‌دمکراتیک را می‌پردازد، بلکه می‌کوشد با به‌کاربرد همه‌گونه ابزارهای تبلیغی، سیاسی، اقتصادی و نظامی که در اختیار دارد، از پیدایش هرگونه قدرت منطقه‌ای که بتواند به‌گونه‌ای امنیت اسرائیل را به‌خطر اندازد، جلوگیری کند. و در همین رابطه است که «جهان متمدن» غرب سیاست اتمی جمهوری اسلامی را به‌علم عثمان تبدیل ساخته است تا از دستیابی مستقل ایران به‌تکنولوژی هسته‌ای جلوگیری کند. ببینیم که این داستان از چه قرار است: در دوران سلطنت محمدرضا شاه ایران مهم‌ترین «متحد» اسرائیل در منطقه بود و بنا به‌خاطرات اسدالله اعلم^۲ گلدمایر^۳ و دیگر رهبران سیاسی

^۲ اعلم، امیر اسدالله ۱۹۱۹ در بیرجند زاده شد و در ۱۳ آوریل ۱۹۷۸ در ایالات متحده آمریکا درگذشت. او از خانواده‌ای اشرافی بود و در دوران جنگ جهانی دوم مهندس کشاورزی شد. او یکی از نوچه‌های سیاسی احمد قوام بود و به‌خاطر دوستی با شاه به‌تدریج به‌مقام‌های مهم سیاسی دست

اسرائیل دائماً به ایران رفت و آمد می‌کردند. در آن دوران در دانشگاه تهران يك مؤسسه پژوهش اتمی به‌وجود آمد و در کنار آن با شرکت زیمنس آلمان قرارداد تأسیس نیروگاه اتمی بوشهر منعقد شد و با پیروزی انقلاب، رهبرانی که به‌قدرت سیاسی دست یافته بودند، مدعی شدند ایران به‌انرژی اتمی نیازی ندارد و آن قرارداد را فسخ کردند.

اما پس از حمله عراق به ایران و امتناع غرب از فروش اسلحه و دادن وسائل یدکی ابزارهای جنگی به ایران که در دوران محمدرضا شاه از آمریکا خریداری شده بودند، برای رهبران جمهوری اسلامی روشن شد ارتشی که وابسته به صنایع بیگانه باشد، نمی‌تواند حافظ ایران و جمهوری اسلامی گردد. به‌همین دلیل نیز اینان ایجاد صنایع نظامی خودکفا را در دستور کار خود قرار دادند و در این زمینه بخش بزرگی از سرمایه ملی را به‌کار انداختند. هر چند تکنولوژی نظامی ایران که از کره شمالی و چین خریداری شده است، کهنه، عقب‌مانده و دیروزی است، اما جمهوری اسلامی اکنون می‌تواند خود تانگ و توپ و موشک و تا حدی نیز هواپیمای نظامی تولید کند و بهتر می‌تواند از خود در برابر ارتشی بیگانه دفاع نماید.

تلاش جمهوری اسلامی برای در اختیار داشتن تمامی مراحل صنایع اتمی را نیز باید در همین رابطه مورد بررسی قرار داد. کشوری که نیروگاه اتمی داشته باشد، اما خود قادر به تولید سوخت هسته‌ای نباشد، مجبور است این سوخت را از کشورهای دیگر، یعنی کشورهای پیش‌رفته سرمایه‌داری و یا چین و روسیه بخرد و در نتیجه وابسته به آنان است و در تحلیل نهائی باید به‌ساز آن‌ها برقصد. علاوه بر این، جمهوری

یافت و سرانجام در ۱۹ ژوئن ۱۹۶۲ نخست‌وزیر شد. او اصلاحات حکومت علی امینی را ادامه داد و فراتر از آن با اصلاح قانون انتخابات به زنان حق رأی داده شد، امری که موجب اعتراض بخشی از روحانیت قرار گرفت و موجب پیدایش جنبش ۱۵ خرداد به‌رهبری آیت‌الله خمینی گشت. او ۱۹۶۴ از نخست‌وزیری کناره‌گذاشته شد و از ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۷ وزیر دربار بود. خاطرات او بخشی از فساد و وابستگی دربار پهلوی به‌مخافل اسرائیلی و آمریکائی را نمایان می‌سازد.

^۲ مایر، گلدآ Golda Meir در ۳ مه ۱۹۹۸ در اوکراین زاده شد و در ۸ دسامبر ۱۹۷۸ در اورشلیم درگذشت. او از ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۴ نخست‌وزیر اسرائیل بود. در دوران صدارت او جنگ مصر و سوریه برای آزادسازی مناطق اشغالی درگرفت که در نتیجه آن کانال سوئز دوباره در اختیار مصر قرار گرفت و ارتش اسرائیل چند کیلومتر در مناطق جولان عقب‌نشینی کرد.

اسلامی با در اختیار داشتن صنایع تولید سوخت هسته‌ای قادر خواهد شد در صورت نیاز بمب اتمی بسازد و در نتیجه می‌تواند در برابر تهدیدات اتمی از خود بهتر و مؤثرتر دفاع کند. اما اسرائیل و غرب «متمدن» در پی آنند که جمهوری اسلامی را که به «محور شر» تعلق دارد، از یک‌چنین توانائی محروم سازند، زیرا بنا بر ارزیابی آن‌ها ایرانی که مجهز به بمب اتمی باشد، می‌تواند امنیت و موجودیت نه فقط اسرائیل، بلکه دیگر متحدان آمریکا در منطقه را به‌خطر اندازد. دستگاه‌های تبلیغاتی «جهان متمدن» نیز سخنان اخیر یهودستیزانه آقای احمدی نژاد در رابطه با انتقال اسرائیل به اروپا، آمریکا و یا آلاسکا را بازتاب سیاست هژمونی طلبانه جمهوری اسلامی ارزیابی نمودند و می‌کوشند به افکار عمومی «جهان متمدن» این اندیشه را حقه‌کنند که باید حتی اگر لازم شد، با به‌کاربرد نیروی نظامی از مسلح شدن جمهوری اسلامی به توانائی‌ها و دانش اتمی جلوگیری کرد. «سیا» حتی برای آن‌که دیوان‌سالاری جمهوری اسلامی را «آزمایش» کند، توسط یک دانشمند روسی نقشه تولید بمب اتمی را که در آن اشتباهاتی جاسازی شده بود، به جمهوری اسلامی فروخت که بدون کشف آن غلطها تولید بمب اتمی نمی‌توانست ممکن گردد. در این رابطه دو شایعه انتشار یافته است. نخست آن که آن دانشمند روسی هنگام تحویل آن نقشه اشتباهات را خود تصحیح کرد و به‌این ترتیب جمهوری اسلامی توانست به نقشه کامل تولید بمب اتمی دست یابد. شایعه دوم آن است که «سیا» می‌پنداشت، چون جمهوری اسلامی در پی تولید بمب اتم است، در نتیجه دوباره به‌سراغ دانشمندی که آن نقشه را به‌آن‌ها فروخته بود، خواهد آمد، تا بتواند آن مشکلات را حل کند. اما بنا بر همین روایت جمهوری اسلامی تا به‌امروز به سراغ دانشمندان وابسته به «سیا» و «موساد» نرفت و در نتیجه «سیا» بر این باور است که دانشمندان اتمی ایران خود توانسته‌اند به اشتباهاتی که در نقشه تولید بمب اتم وجود داشته است، پی برند و آن‌ها را تصحیح کنند. علاوه بر آن نشریه «واشننگتن پست» که با محافل دیپلماسی آمریکا در ارتباط نزدیک است، مدعی شد که «سیا» به یک کامپیوتر موبایل ایرانی دست یافته است که در آن نقشه کامل تولید بمب اتم ضبط بوده است.

روشن است که انتشار این گونه اخبار به‌خاطر جو سازی و آماده ساختن افکار

عمومی کشورهای «جهان متمدن» برای حمله نظامی احتمالی به ایران است. اینک نیز به‌طور علنی از محاصره اقتصادی- نظامی ایران سخن گفته می‌شود مبنی بر اشغال تنگه هرمز با هدف جلوگیری از صادرات نفت ایران. و حتی در نشریات «غرب متمدن» برنامه‌های حمله نظامی به ایران از پایگاه‌های آمریکا در عراق، افغانستان، جمهوری آذربایجان و ترکمنستان انتشار می‌یابند و آمریکا نیز اعلان می‌کند که ۵۰۰ موشک مدرن به ارزش ۲ میلیارد دلار را بلاعوض در اختیار اسرائیل قرار داده است که با آن‌ها می‌توان تأسیساتی را که در زیر کوه‌ها قرار دارند، منهدم ساخت.

به‌این ترتیب سخنان یهودستیزانه آقای احمدی‌نژاد از یک‌سو و سیاست اتمی جمهوری اسلامی از سوی دیگر سبب شده است تا مردم ایران با بحران دیگری مواجه شوند، بحران موجودیت اسرائیل و صنایع اتمی ایران. «غرب متمدن» از یک‌سو از جمهوری اسلامی می‌خواهد که موجودیت اسرائیل را به رسمیت بشناسد، آن‌هم در حالی که خود کشورهای غربی از به رسمیت شناختن حقوق مردم فلسطین طرفه می‌روند و تنها در حرف و غیرشفاف از حقوق فلسطینیان سخن می‌گویند. از سوی دیگر آن‌ها تنها حاضر به پذیرش آن گونه صنایع اتمی در ایران هستند که نتوان با آن به تولید بمب اتمی دست زد. غربی که در دانشگاه‌های خود «آزادی دانش» و «آزادی پژوهش» را تبلیغ می‌کند، حتی حاضر نیست ایران از صنایع اتمی پژوهشی در زمینه غنی‌ساختن اورانیوم برخوردار باشد.

تئوری نوین امپریالیسم مطرح می‌سازد که کشورهای امپریالیستی در پی جلوگیری از انتقال دانش‌های کلیدی به کشورهای پیرامونی‌اند تا بتوانند برتری تکنولوژیک و نظامی خود بر این کشورها را حفظ کنند. آن‌چه در رابطه با ایران می‌شود دید، تلاشی در این زمینه است. آمریکا و متحدانش می‌خواهند جمهوری اسلامی را از دستیابی به برخی از دانش‌های کلیدی محروم سازند تا خود تولیدکننده نگردد و بلکه هم‌چنان مصرف‌کننده صنایع و کالاهای آنان و در نهایت وابسته به آن‌ها باقی بماند. امپریالیسم نوین حق خود می‌داند حقوق مشروع و بر اساس قراردادهای بین‌الملل تضمین شده کشورهایی را که به‌سازش نمی‌رقصند، محدود سازد و در رابطه با جمهوری اسلامی جز این نیست. بنا بر منطق آن‌ها اسرائیل، هندوستان و پاکستان می‌توانند در جوار ایران دارای صنایع هسته‌ای و تأسیسات

تولید سوخت اتمی باشند، اما جمهوری اسلامی را باید از چنین حقی محروم ساخت، چرا که حکومت پاکستان «متحد» آمریکا در جنگ علیه طالبان و «تروریسم» است و ایران به «محور شر» تعلق دارد. مخالفت ما با جمهوری اسلامی نباید سبب هواداری ما از این سیاست هژمونی طلبانه امپریالیستی گردد، آن گونه که برخی از نیروهای «اپوزیسیون» ایران که وطن‌فروشی را به کالای سیاسی خویش بدل ساخته‌اند، چنین می‌کنند. این مردم ایران هستند که باید در مورد آینده صنایع اتمی خود تصمیم گیرند و نه امپریالیست‌های آمریکا و اروپا.

و در رابطه با سخنان یهودستیزانه احمدی‌نژاد علیه اسرائیل، مجلس فدرال آلمان قطع‌نامه‌ای را به‌اتفاق آراء تصویب کرد که در آن به رسمیت شناختن موجودیت اسرائیل از سوی دیگر کشورها به‌مثابه امری «متمدنانه» مطرح شده است و هر کشوری که این موجودیت را به رسمیت نشناسد، بیرون از حوزه «جهان متمدن» قرار دارد!! حزب سبزهای آلمان نیز از «اپوزیسیون دمکرات و آزادی‌خواه» ایران خواسته است در تظاهراتی که در ۲۶ ژانویه در برلین در رابطه با سالگرد هالوکاست برگزار می‌شود، شرکت فعال داشته باشد و از موجودیت اسرائیل دفاع نماید، بی‌آن که به کسی حقی داده شود تا بتواند در آن تظاهرات سیاست استعماری اسرائیل علیه فلسطینیان را محکوم سازد. آن بخش از «اپوزیسیون» ایران که هم‌چون «مجاهدین خلق» هیزم‌بیار سیاست امپریالیستی غرب گشته است، هرگاه بخواهد با محافل سیاسی غرب هم‌صدا گردد و به‌نام مبارزه با یهودستیزی منافع مردم استعمار زده و ستم‌کشیده فلسطین را نادیده گیرد، در حقیقت به منافع مردم ایران نیز خیانت کرده است

این نوشتار برای نخستین بار با امضاء «سردبیر» در شماره ۱۰۷ نشریه «طرحی نو»، بهمن ۱۳۸۴ چاپ شد

جنگ فاشیستی اسرائیل در فلسطین

در تاریخ معاصر، این ارتش هیتلری بود که برای سرکوب جنبش مقاومت به جریمه دسته جمعی دست زد. در ایتالیا، هنگامی که پارتیزان‌ها در دهی یک سرباز آلمانی را کشتند، ارتش آلمان تمامی مردان مسن‌تر از ۱۸ ساله آن روستا را به گلوله بست و کشت. اسرائیل نیز از همین شیوه استفاده می‌کند. به‌خاطر «ربودن» یک سرباز اسرائیلی فرانسوی تبار، ارتش اسرائیل به فلسطین حمله‌ور شد و تا اکنون بیش از ۵۰ کودک شیرخوار و زن و مرد را کشته و بیش از ۳۰۰ نفر را مجروح کرده، پل‌ها و نیروگاه برق را بمباران نموده است و در نتیجه ۷۰۰ هزار فلسطینی ساکن نوار غزه از برق و آب آشامیدنی محروم گشته‌اند. مرزها نیز بسته شده‌اند و اسرائیل از ورود حتی مواد غذایی هم جلوگیری می‌کند. در کرانه غربی نمایندگان مجلس فلسطین و وزیران حکومت خودگردان عضو جنبش حماس دستگیر و روانه زندان شده‌اند و قرار است به‌عنوان «تروریست» در دادگاه‌های فرمایشی اسرائیل محاکمه شوند. اسرائیل از آغاز پیدایش خویش به‌این‌همه جنایت دست می‌زند و «جهان متمدن» در برابر آن نه تنها سکوت می‌کند، بلکه مدرن‌ترین سلاح‌ها را در اختیار اسرائیل قرار می‌دهد تا صهیونیست‌ها بتوانند بهتر و مؤثرتر مقاومت مردم فلسطین را سرکوب کنند. نمونه آخر اتومبیل‌های زرهی است که آلمان در اختیار اسرائیل قرار داده است که در برابر مین ایمن هستند.

اما همین «جهان متمدن» برای «تحقق انتخابات عادلانه» در کنگو به آن کشور سپاه می‌فرستد و در یوگسلاوی سابق برای تحقق دولت‌های قومی و مذهبی جدید قشون‌کشی می‌کند و در عوض همه‌ی امکانات را در اختیار اسرائیل قرار می‌دهد تا فلسطین را به یک خرابه و زندان بزرگ تبدیل کند. در تاریخ معاصر سیاستمداران «جهان متمدن» بی‌شرم‌ترین کسان در رابطه با «حقوق بشر» و «حق تعیین سرنوشت» هستند که به‌خاطر تأمین منافع ملی-جهانی خویش به‌نابودی ملت

فلسطین باری می‌رسانند.

این نوشتار برای نخستین بار بدون امضاء در شماره ۱۱۳ نشریه «طرحی نو»، مرداد ۱۳۸۵ چاپ شد

در رابطه با تازه‌ترین تجاوز اسرائیل به نوار غزه و فلسطین

جبهه ملی ایران به حقیقت تازیانه می‌زند

با روی کار آمدن حماس و تشکیل حکومت ائتلافی در مناطق «خودگردان» فلسطین قرارداد آتش‌بسی با میانجی‌گری مصر میان اسرائیل و حکومت موقت فلسطین بسته شد. تا آن‌جا که جیمی کارتر رئیس‌جمهور پیشین آمریکا در کتاب خود «صلح، نه آپارتاید»^۱ نوشته است، حماس از روزی که اکثریت آراء و رهبری حکومت موقت را به‌دست آورد، برخلاف قراردادهائی که دولت موقت فلسطین با اسرائیل بسته بود، گامی برنداشت و تا زمانی که قرارداد آتش بس موقت پایان نیافته بود، آن را نقض نکرد و از غزه موشکی به‌سوی مناطق مرزی اسرائیل پرتاب ننمود.

این امر اما در مورد الفتح و دیگر گروه‌های فلسطین صادق نیست. پس از تشکیل «حکومت ائتلافی» توسط حماس و الفتح، اسرائیل و حامیان اروپائی و آمریکائی این رژیم که بنا بر روایت جیمی کارتر رژیمی «آپارتاید» است، از حماس خواستند تا برای ادامه مذاکرات میان «حکومت خودگردان» و حکومت اسرائیل، موجودیت اسرائیل را به‌مثابه کشوری مستقل، موجود و سرزمین همیشگی یهودان جهان به‌رسمیت بشناسد. آن‌ها یادآور شدند که بدون این کار «حکومت موقت» را بایکوت خواهند کرد و هیچ نوع کمکی در اختیارش نخواهند گذاشت. به‌عبارت دیگر، اسرائیل، اروپائیان هوادار «حقوق بشر» و آمریکائیان هوادار «دمکراسی» حاضر به پذیرفتن «حکومت موقت» فلسطینیان که در انتخاباتی کاملاً دمکراتیک برگزیده شده بود، نشدند، زیرا این حکومت حاضر به باج دادن به آن‌ها نبود. حماس بنا بر برنامه سیاسی خود حاضر به پذیرش موجودیت اسرائیل نیست، زیرا بر این باور است که نیازی به تقسیم سرزمین فلسطین نیست و بلکه همه کسانی که اینک در این سرزمین به‌سر می‌برند، باید با حقوق برابر در کشوری به‌نام فلسطین زندگی کنند، یعنی خواهان زیست مشترک اعراب و یهودان ساکن در فلسطین است. البته حماس

¹ Jimmy Carter: "Palestine: Peace Not Apartheid", Simon & Schuster, 18. September 2007

می‌داند که در صورت تحقق یک‌چنین دولتی یهودان دیگر اکثریت مردم را تشکیل نخواهند داد و در نتیجه بسیاری از یهودان مهاجر دیر یا زود به سرزمین‌های اروپائی و آمریکائی خود باز خواهند گشت و فلسطین دگربار چهره عربی و اسلامی خود را باز خواهد یافت. اسرائیل هم می‌داند که در حال حاضر از ۷/۳ میلیون جمعیت این کشور ۲۳/۳ درصد از کسانی تشکیل می‌شود که عرب و غیریهودند و زاد و ولد در میان این بخش بسیار بالا است و تا سال ۲۰۱۵ درصد این افراد به بیش از ۳۰ درصد و تا سال ۲۰۵۰ نزدیک به ۵۰ درصد بالغ خواهد شد. دیگر آن که ۲۰/۱ درصد از مردم کنونی اسرائیل عرب فلسطینی هستند.

پس از اشغال بازمانده سرزمین فلسطین در جنگ ۱۹۶۷ توسط ارتش اسرائیل، سیاستمداران این کشور پنداشتند قادرند بخشی از این مردم را از مناطق اشغالی به سرزمین‌های همسایه برانند و با خیال راحت آن مناطق را به سرزمین اسرائیل ضمیمه کنند. اما مقاومت مردم فلسطین در مناطق اشغالی که انتفاضه نامیده شد، هم‌راه با رشد شتابان جمعیت این مناطق سبب شد تا اسرائیل به «حکومت خودگردان» تن در دهد و با امضاء «قرارداد اسلو» بپذیرد که دیر یا زود باید در بخشی از سرزمین فلسطین دولت مستقل فلسطین به‌وجود آید. اما اسرائیل از اجرای بسیاری از مفاد «قرارداد اسلو» شانه خالی کرد و سرانجام موجب پیدایش جنبش انتفاضه دوم شد. بنابراین اسرائیل خود را از دو سو در خطر می‌بیند، چرا که از درون و بیرون با بمب‌های ساعتی مواجه است که دیر یا زود منفجر خواهند شد.

اروپائیان و آمریکائیان که در پی حفظ موجودیت اسرائیل به‌هر بهائی هستند، راه حل دو کشور مستقل را مطرح ساخته‌اند تا با تشکیل دولت مستقل فلسطین در بخشی از مناطق اشغالی ۱۹۶۷ بتوان یک مشکل را از دوش اسرائیل برداشت. حتی برخی از سیاستمداران دست راستی اسرائیل و از آن جمله خانم تزیبی لیونی،^۲ وزیر امور خارجه کنونی اسرائیل بارها گفته‌اند که باید در قراردادی که میان دولت اسرائیل و دولتی بسته شود که فلسطینیان آن را در آینده با اجازه اسرائیل به‌وجود خواهند

^۲ لیونی، تزیبی در ۸ ژوئیه ۱۹۵۸ در تل‌آویو زاده شد. او دچندی وزیر خارجه اسرائیل بود و هم‌اینک رهبر حزب کادیم است که در آخرین انتخابات پارلمانی اسرائیل بیش‌ترین کرسی‌ها را به‌دست آورد، اما چون نتوانست با دیگر احزاب ائتلاف کند، در اقلیت ماند.

آورد، گنجانده شود که همه فلسطینیان ساکن اسرائیل، یعنی بیش از ۱/۵ میلیون اسرائیلی فلسطینی تبار باید از اسرائیل به آن کشور «انتقال» داده شوند، یعنی ۲۰ درصد از جمعیت کنونی اسرائیل باید از میهن خود اخراج گردد تا سرشت «یهودی» دولت اسرائیل حفظ شود. البته جهان «متمدن» و هوادار «حقوق بشر» و «دمکراسی» در برابر این همه نژادپرستی و آپارتاید سیاستمداران دست راستی و افراطی اسرائیل سکوت می‌کند و می‌کوشد به مخالفین این دولت بی‌آموزد که اسرائیل دولتی است «دمکراتیک». منتهی سیاستمدارانی چون یوشکا فیشر^۳ و زیر امور سابق آلمان و خانم آنگلا مرکل^۴ صدراعظم کنونی آلمان که از هواداران افراطی این رژیم نژادپرست و آپارتاید هستند، به مردم نمی‌گویند که در حال حاضر در اسرائیل با دو گونه شهروند روبه‌روئیم. آن‌ها که یهودی تبارند از همه حقوق شهروندی برخوردارند و آن‌ها که غیریهود و به‌ویژه عرب هستند، هم‌چون کسانی که در ایران شیعه نیستند، شهروند درجه دوم محسوب می‌شوند و از بسیاری حقوق مدنی محرومند. به‌عبارت دیگر، همان‌طور که رژیم ایران هواداران خود را «خودی» و دگراندیشان را «غیرخودی» می‌نامد، در اسرائیل نیز یهودتباران شهروندان «خودی» و اسرائیلی‌های فلسطینی تبار شهروندان «غیرخودی» محسوب می‌شوند و رژیم اسرائیل حق دارد هر بلائی را که می‌خواهد، بر سر آن‌ها آورد و آن‌ها را به رگبار

^۳ فیشر، یوسف مارتین «یوشکا» Joseph Martin „Joschka“ Fischer در ۱۲ آوریل ۱۹۴۸ زاده شد. او در دوران جوانی چپ بود و حتی در کنگره‌ای که در سال ۱۹۶۹ در دفاع از فلسطین در الجزیره تشکیل شد، شرکت کرده بود. او چون تحصیلات آکادمیک نداشت، هفت سال راننده تاکسی بود. با پیدایش «حزب سبزها» به این حزب پیوست و نخستین وزیر این حزب در یک کابینه ائتلافی در ایالت هسن شد. او سپس عضو مجلس «بوندستاگ» گشت و ۱۹۹۸ در حکومت ائتلافی سوسیال دمکرات‌ها و سبزها وزیر خارجه آلمان شد. او در این دوران به یکی از هواداران پر و پا قرص اسرائیل بدل شد و شارون او را یکی از بهترین دوستان اسرائیل نامید. همسر او ایرانی تبار است.

^۴ مرکل، آنگلا دوروتئا Angela Dorothea Merkel در ۱۷ ژوئیه ۱۹۵۴ در هامبورگ زاده شد. پدر او کشیش بود و به‌همین دلیل چند هفته پس از تولد دخترش به آلمان شرقی کوچ کرد، اما پس از کشیده شدن دیوار برلین و بسته شدن مرزها مجبور به اقامت در آن جمهوری شد. مرکل دکتر فیزیک است و پس از وحدت دوباره آلمان به سیاست گروید و عضو حزب دمکرات‌های مسیحی شد و اینک صدراعظم آلمان است. او به‌شدت از اسرائیل پشتیبانی می‌کند.

گلوله ببندد، زیرا برخی از فلسطینیان اسرائیلی جرئت کردند با شرکت در تظاهرات خیابانی به کشتار برادران فلسطینی خود توسط ارتش جنایت‌کار اسرائیل اعتراض کنند.^۵

پس از آن که حماس رهبری حکومت در «مناطق خودگردان» را بر عهده گرفت و تسلیم خواست‌های نامشروع دولت‌های اسرائیل، اروپائی و آمریکای پشتیبان رژیم اسرائیل نشد، آن‌ها از دادن کمک‌های مالی و حتی مواد غذایی به مردم فلسطین خودداری کردند و هماهنگ با این سیاست، اسرائیل وزیران کابینه و هم‌چنین بسیاری از نمایندگان مجلس فلسطین را که عضو جنبش حماس بودند و در کرانه باختری رود اردن می‌زیستند، دستگیر و روانه زندان ساخت. هم‌چنین الفتح که حاضر به پذیرفتن شکست خود در انتخابات نبود، به هم‌کاری با اسرائیل و غرب پرداخت تا در بازگرداندن آب رفته به جو و کنار نهادن حماس از قدرت سیاسی موفق شود. روشن بود که اسرائیل و غرب از این سیاست پشتیبانی خواهند کرد، زیرا نفاق در صفوف فلسطین به سود اسرائیل است. هر اندازه میان فلسطینیان تفرقه بیش‌تر شود، به همان نسبت نیز اسرائیل می‌تواند تا آن‌جا که ممکن است تحقق دولت فلسطین را با این استدلال عقب اندازد که فلسطینیان برای دستیابی به «صلح» هنوز «بالغ» نگشته‌اند!!

پس از آن که انتخابات فلسطین نتایج دلخواه غرب را به بار نیاورد، غربی که هوادار «دمکراسی» و بر این باور است که حاکمیت باید از آن خلق باشد، از پذیرش واقعیت جدید سر باز زد و اسرائیل، اروپا و آمریکا اعلان کردند فقط هنگامی حاضر به پرداخت کمک‌های مالی به حکومت ائتلافی فلسطین خواهند بود که حماس از حکومت کنار گذارده شود. در این راستا محمود عباس که رئیس جمهور قانونی حکومت خودگردان فلسطین بود، با دست زدن به کودتا، اسماعیل هنیه^۶ را از مقام

^۵ این رخداد در دوران نخست‌وزیری اهود باراک رخ داد، یعنی پس از شکست مذاکرات واشنگتن و آغاز انتفاضه دوم. در آن واقعه چندین عرب اسرائیلی توسط پلیس اسرائیل کشته شدند و تا به امروز پرونده قتل این شهروندان بدون بررسی مانده است.

^۶ هنیه، اسماعیل ۱۹۶۲ در یکی از اردوگاه‌های پناهندگان فلسطینی در غزه زاده شد. او ادبیات عرب تحصیل کرد و دبیر دبیرستان بود. پس از پیدایش حماس به آن تشکیلات پیوست و پس از پیروزی

نخست‌وزیری عزل کرد، بدون آن که قانون اساسی فلسطین چنین حقی را به او داده باشد.^۷ روشن بود که محمود عباس و سازمان الفتح با این کار خود کرانه غربی رود اردن و غزه را به دو پاره تقسیم خواهند کرد، زیرا اسماعیل هنیه در غزه ساکن بود و تا زمانی که مجلس «حکومت خودگردان» تشکیل نشود و او را عزل نکنند، هم‌چنان رئیس قانونی «حکومت خودگردان» باقی خواهد ماند.

برای آن که کودتا علیه حماس جنبه اجرائی یابد، اسرائیل تمامی نمایندگان مجلس، وزیران کابینه و حتی شهرداران شهرها و روستاهائی را که عضو حماس بودند، دستگیر و روانه زندان‌های خود کرد و به این ترتیب با ایجاد خلاء قدرت توانست زمینه را برای تشکیل کابینه جدیدی توسط محمود عباس فراهم آورد که حوزه کارکردش تنها به کرانه باختری رود اردن محدود است. از آن پس غرب این کابینه را به مثابه «حکومت قانونی» مناطق خودگردان فلسطین به رسمیت شناخت و اسرائیل می‌خواهد با این حکومت در رابطه با «صلح» و ایجاد «دولت فلسطین» مذاکره کند که تا کنون موجب دادن حتی کوچک‌ترین امتیازی به فلسطینیان نگشته است.

اسرائیل و متحدین غربی‌اش برای آن که حماس را به پیروی از سیاست خود مبنی بر به‌رسمیت شناختن موجودیت اسرائیل پیش از آغاز هر مذاکره‌ای^۸ مجبور

حماس در انتخابات مجلس حکومت خودگردان نخست‌وزیر شد و پس از بالا گرفتن اختلاف میان حماس و الفتح، اینک رهبر حکومت حماس در غزه است.

^۷ شبیه همین کار را شاه در آغاز کودتای ۲۸ مرداد با دکتر مصدق کرد. طبق قانون اساسی مشروطه مجلس شورای ملی نخست‌وزیر را انتخاب می‌کند و می‌تواند با استیضاح او را از کار برکنار سازد. اما برای آن که آمریکا و انگلیس بتوانند مجوزی «قانونی» برای کودتای خود علیه مصدق داشته باشند، شاه را وادار کردند برخلاف نص قانون اساسی «فرمان عزل» مصدق از نخست‌وزیری را صادر کند. بیچاره آن کسانی که فرزند یک‌چنین شاه قانون‌شکنی را می‌خواهند دوباره به سلطنت برسانند تا بتوانند کار پدر بزرگ و پدر خود در قانون‌شکنی را ادامه دهد.

^۸ عین همین سیاست را غرب در رابطه با سیاست هسته‌ای ایران در پیش گرفته است. آن‌ها از رژیم ایران می‌خواهند پیش از آغاز هرگونه مذاکره‌ای فعالیت غنی‌سازی اورانیوم خود را تعطیل کند تا غرب حاضر به مذاکره با ایران شود. بر سر چه؟ معلوم نیست. از فلسطینیان هم خواسته می‌شود

سازند، به محاصره زمینی، دریائی و هوائی نوار غزه پرداختند و نان و آب و دارو را از ۱/۵ میلیون فلسطینی ساکن غزه دریغ داشتند. پیروان الفتح با پرتاب راکت به مناطق مرزی اسرائیل کوشیدند حماس را مسئول این اقدامات جلوه دهند و اسرائیل به تلافی آن راکت پراکنی‌ها به‌طور سیستماتیک قرارداد آتش بس را زیر پا نهاد و با کشتن هدفمند رهبران حماس، بمباران مناطق صنعتی، مساجد، بیمارستان‌ها و ... کوشید زیرساخت اقتصادی غزه را نابود سازد. اسرائیلیان و غرب هوادار «حقوق بشر» بر این باورند که حماس هرگاه نتواند حداقلی از امکانات معیشتی را در اختیار مردم غزه قرار دهد، از پشتیبانی آنان محروم خواهد شد. بنابراین، آن‌ها به جنایتی که در عراق کرده بودند، در غزه ادامه دادند، مرگ و میر کودکان فلسطینی برای این «انسان‌دوستان» عذاب وجدان نیست، بلکه دفاع از «دمکراسی» است.

روشن است محاصره اقتصادی غزه خود نوعی اعلان جنگ به حکومت حماس بود که در غزه از سوی مردم برگزیده شده بود. وقتی نیروی دریائی ارتش اسرائیل مانع از آمد و رفت کشتی‌ها به بنادر غزه می‌گردد، هنگامی که ارتش اسرائیل و مصر راه‌های ترانزیت کالاها به غزه را مسدود می‌کنند و هر از گاهی نیروی هوائی اسرائیل خودروها و ساختمان‌ها را در نوار غزه هدف قرار می‌دهد تا «تروریست‌ها» را سر به نیست کند، آیا با مردم فلسطین نمی‌جنگد؟

با این حال سیاست محاصره کامل غزه با شکست روبه‌رو شد. فلسطینیان توانستند با حفر بیش از ۲۰۰ تونل مخفی هم مواد غذایی قاچاق به غزه وارد کنند^۹ و هم اسلحه و موادی که برای ساخت موشک ضروریند. حماس پس از راندن کادرهای الفتح از غزه به مناطق غربی رود اردن توانست یک نیروی مسلح ۲۰ هزار نفری را که هم‌چون «حزب‌الله» لبنان برای جنگ‌های پارتیزانی آموزش دیده است، سازمان‌دهی و خود را آماده مقابله با پاتک‌های احتمالی ارتش اسرائیل به غزه کند.

حکومت اسماعیل هنیه بارها اعلان کرد که قرارداد آتش بس را فقط هنگامی

موجودیت اسرائیل را باید نخست به رسمیت بشناسند تا غرب و اسرائیل حاضر به مذاکره با آن‌ها بر سر ایجاد دولت فلسطینی شوند.

^۹ در برخی از عکس‌هایی که منتشر شده‌اند، حتی می‌توان گاو و گوسفندانی را دید که از این تونل‌ها از مصر به غزه قاچاق می‌شوند.

تمدید خواهد کرد که محاصره غزه به طور کامل و برای همیشه پایان یابد. اما اسرائیل و غرب خواهان تن در دادن به این خواست مشروع حکومت غزه نیستند. آن‌ها می‌خواهند فلسطینیان غزه را گرفتار مرگ تدریجی سازند تا شاید از حماس گریزان و حاضر به پذیرش «صلحی تحمیلی» شوند. در مصاحبه‌ای که یکی از کانال‌های تلویزیونی آلمان پس از آغاز حمله‌های هوایی اسرائیل به غزه با یکی از مردم عادی فلسطین کرد، او چنین گفت: «هدف اسرائیل نابودی مردم فلسطین است و برای تحقق این هدف یا ما را محاصره اقتصادی خواهد کرد که مرگ تدریجی است و یا با ما خواهد جنگید. پس بهتر است در جنگ بمیریم که لااقل با افتخار مرده‌ایم»^{۱۰}

با توجه به این واقعیات عجیب نبود که حکومت اسرائیل پس از پایان قرارداد آتش بس برای آن که حماس را به تمدید آن وادار سازد، به فشار محاصره اقتصادی خود بی‌افزاید و نزدیک به چند هفته از انتقال کالاهای امدادی سازمان ملل متحد به غزه جلوگیری کند. مردم غزه برای دستیابی به مواد خوراکی و داروئی یکبار به مرز مصر در رفح هجوم بردند و با تخریب دیوار مرزی توانستند وارد آن کشور شوند. پس از این واقعه مصر نوار مرزی خود را مستحکم‌تر ساخت تا تکرار آن واقعه را ناممکن سازد. اما از آن‌جا که اسرائیل به محاصره غزه ادامه داد، این بار زنان و کودکان غزه به نوار مرزی اسرائیل رفتند تا خواهان بازگشائی مرز اسرائیل شوند، اما مرزبانان اسرائیل به سوی آن‌ها تیراندازی کردند و چند تنی را کشتند. از آن پس بود که حماس پس از سپری شدن زمان قرارداد آتش بس موشک‌پرانی به مناطق مسکونی اسرائیل را آغاز کرد، زیرا اگر قرار باشد فلسطینیان در غزه از امنیت، آرامش و زندگی انسانی محروم باشند، چرا باید اسرائیلیان آن سوی مرز از همه این مواهب بهره‌مند باشند؟ به عبارت دیگر، حماس خواست به اسرائیل یادآوری کند که امنیت مردم اسرائیل منوط به امنیت مردم غزه است.

اما از آن‌جا که در نیمه اول ماه فوریه در اسرائیل انتخابات مجلس کنست است و در سال‌های گذشته در اسرائیل رسم شده است احزابی که حکومت را تشکیل می‌دهند، برای بهتر ساختن شانس خود در انتخابات به نام «مبارزه با تروریسم» به

^{۱۰} نقل آزاد از آن مصاحبه است. نام کانال تلویزیون و روز انتشار آن را هم به یاد ندارم.

مناطق فلسطین نشین تجاوز و فلسطینیان را کشتار کنند، حکومت کنونی اسرائیل نیز بنا بر این رسم موقعیت را برای تجاوز به غزه مناسب تشخیص داد. به‌طور حتم اگر حماس قرارداد آتش بس را تمدید می‌کرد، حکومت ائتلافی اسرائیل برای تضعیف موقعیت رقیب خود، یعنی حزب لیکود که خواهان ماندن و گسترش شهرک‌سازی یهودان در مناطق اشغالی و اخراج همه فلسطینی‌ها از اسرائیل است، بهانه دیگری در توجیه حمله و کشتار مردم فلسطین عرضه می‌کرد.

اما در رابطه با بغرنج اسرائیل - فلسطین در میان ایرانیان با چند گرایش روبه‌روئیم که پرداختن به آن ضروری است:

۱. یکی از این گرایش‌ها بازتاب دهنده سیاست جمهوری اسلامی نسبت به اسرائیل و فلسطین است. رژیم جمهوری اسلامی از همان فردای انقلاب رابطه سیاسی ایران با اسرائیل را قطع کرد، در «سفارت‌خانه» غیررسمی اسرائیل در ایران را بست و از پذیرش موجودیت اسرائیل سر باز زد. و در عین حال در همان دوران از جنبش الفتح به‌رهبری عرفات هواداری نکرد، زیرا عرفات حاضر به پذیرش موجودیت دولت اسرائیل و در پی مصالحه با اسرائیل و تشکیل دولت فلسطین در مناطق اشغالی ۱۹۶۷ بود. در عوض جمهوری اسلامی از حماس بی‌چون و چرا پشتیبانی می‌کند، زیرا همان‌طور که گفتیم، حماس مخالف تقسیم سرزمین فلسطین و موافق یک‌پارچگی آن است. رژیم اسلامی ایران مخالف دولت اسرائیل است، زیرا بنا بر اصول دین اسلام، مسلمانان نباید اجازه دهند بخشی از «سرزمین اسلامی» به‌دست «کافران» بی‌افتد و باید برای آزادسازی آن سر-زمین‌ها تا روز قیامت هم که شده، بجنگند. اما بنا بر نوشته یوری آونری^{۱۱}

^{۱۱} آونری، یوری Uri Avnery در ۱۰ دسامبر ۱۹۲۳ در آلمان زاده شد و همراه با خانواده‌اش ۱۹۳۳ به فلسطین کوچید. او در جنبش استقلال اسرائیل جنگید و پس از تأسیس اسرائیل روزنامه‌نگاری کرد. او پس از جنگ‌های اشغالگرانه اسرائیل به نفی صهیونیسم پرداخت و ۱۹۹۳ یکی از بنیانگذاران جنبش «صلح اکنون» بود. او خواهان تأسیس دولت فلسطین در مناطق اشغالی است و هنگامی که شارون مقر حکومت خودمختار را محاصره کرده و قصد کشتن عرفات را داشت، با برخی دیگر از یهودان اسرائیلی انسان‌دوست در رام‌الله در آن ساختمان چندین هفته با عرفات زیست، تا مانع از

حماس گرفتار این جمود دینی نیست و بارها اعلان کرده است، اگر جنبش فتح و دولت اسرائیل بر سر تقسیم فلسطین با هم به توافق نامه‌ای دست یابند و آن معاهده به رأی مردم فلسطین گذاشته شود و اکثریت فلسطینیان بدان رأی مثبت دهند، در آن صورت حماس نیز آن قرارداد را خواهد پذیرفت.^{۱۲}

۲. ایرانیانی که «عرب‌ستیز» هستند و پیروزی اعراب بر ساسانیان را علت تمام بدبختی‌ها و عقب‌ماندگی‌های ایران کنونی می‌دانند و از همین زاویه با جنبش فلسطین و حماس دشمنی می‌ورزند. البته در این میان هواداران ایرانی اسرائیل نیز به این اندیشه «عرب‌ستیزی» که چشم خرد را کور و انسان را از برخورد عقلانی به مشکل اسرائیل - فلسطین محروم می‌کند، دامن می‌زنند. «رادیو اسرائیل» دائم تبلیغ می‌کند «چراغی که به منزل رواست، به مسجد حرام است» و چنین وانمود می‌کند که حکومت جمهوری اسلامی میلیاردها دلار درآمد نفت ایران را به جای بازسازی ایران، در اختیار «حزب‌الله» در لبنان و «حماس» در غزه می‌گذارد. اما همین رادیو فراموش می‌کند به شنوندگان ایرانی خود بگوید که اسرائیل بدون کمک‌های ده‌ها میلیارد دلاری بلاعوض ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا به‌زحمت می‌تواند به موقعیت کنونی خود ادامه دهد. در هیچ نقطه دیگری از جهان نمی‌توان دولتی را یافت که سالیانه ۱۷ درصد از تولید ناخالص ملی خود را در اختیار ارتش قرار دهد و از آن برای سرکوب فلسطینیان در مناطق اشغالی و تهدید دائمی همسایگان خود بهره‌گیرد. در مقایسه، دولت آلمان فقط ۱/۲ درصد از تولید ناخالص ملی خود را به ارتش اختصاص می‌دهد. هم‌چنین در اسرائیل بیش از هر کشور پیش‌رفته دیگری مردم در زیر خط فقر

بمباران ساختمان‌های دولتی حکومت خودگردان گردد. او یکی از یهودان انسان‌دوستی است که خواهان زیستن مسالمت‌آمیز فلسطینیان و یهودان در سرزمین تاریخی فلسطین است.

^{۱۲} بنگرید به نوشته یوری اونری URI AVNERY، رهبر جنبش «صلح اکنون» در اسرائیل با عنوان «صبح بخیر حماس» Goodmorning Hamas در سایت Counter punch و آدرس اینترنتی زیر: <http://www.counterpunch.org/avner03042008.html> و هم‌چنین بنگرید به ترجمه این مقاله توسط محمدعلی اصفهانی در سایت ققنوس و آدرس اینترنتی زیر:

<http://www.ghoghnoos.org/khabar/khabar06/avner-morning.html>

به سر می‌برند. در اسرائیل بدون در نظرگیری مردم ساکن در مناطق اشغالی بیش از ۲۴/۷ درصد از مردم و بیش از ۳۵/۹ درصد از کودکان در زیر خط فقر زندگی می‌کنند.^{۱۳} در هر حال این بخش از ایرانیان خواسته یا ناخواسته از مواضع اسرائیل پشتیبانی و جنایات این رژیم اشغالگر را توجیه می‌کنند. از آن‌جا که اپوزیسیون سلطنت طلب برای بازگشت به قدرت در ایران به پشتیبانی مالی، سیاسی و احتمالاً نظامی آمریکا و اسرائیل نیازمند است، در نتیجه به گونه‌ای زشت و ضد انسانی به فلسطینیان می‌تازد و از اسرائیل حمایت می‌کند.^{۱۴}

۳. بخش دیگری از ایرانیان چون خود را هوادار «دمکراسی» و «مدرنیته» می‌دانند و از این زاویه با رژیم اسلامی ایران مخالفند، در نتیجه حماس را نیز که دارای مواضع دینی- سیاسی کم و بیش شبیه «اخوان المسلمین» است، نیروئی ارتجاعی، واپسگرا و ضد مدرنیته می‌نامند و به همین دلیل پشتیبانی از حماس را هم گام شدن با رژیم اسلامی ارزیابی می‌کنند. این گروه به دو بخش تقسیم می‌شود. بخشی که از «چپ»‌های ایران تشکیل می‌شود، در عین محکوم کردن حماس، اسرائیل را نیز به مثابه نیروئی متجاوز به حقوق انسانی فلسطینیان محکوم می‌کند و بخش دیگری که خود را نیروی «لیبرال» ایران می‌داند، از این کار سر باز می‌زند، زیرا اسرائیل را دولتی «دمکرات» و «مدرن» می‌داند و در این رابطه اسرائیل را متحد طبیعی نیروهای هوادار مدرنیته و دمکراسی در ایران می‌پندارد.

۴. اما در این میان نگاهی به «اعلامیه» ای که از سوی «جبهه ملی ایران» با عنوان «خشونت، تروریسم و جنایت جنگی محکوم است» در تاریخ ۸ ژانویه انتشار یافت، از اهمیت دیگری برخوردار است. در این اعلامیه هر چند آمده است که «محاصره غزه توسط نیروهای اسرائیل و در تنگنا قراردادن مردم بی‌پناه فلسطین، نداشتن دسترسی به ابتدایی‌ترین نیازهای روزمره، نبود امکانات درمانی لازم، و جلوگیری از کمک‌های بشردوستانه بین‌المللی به مردم محاصره

^{۱۳} در این رابطه بنگرید به آدرس اینترنتی زیر: <http://de.wikipedia.org/wiki/Israel>

^{۱۴} تمامی این آمار از منبع اینترنتی Wikipedia، به زبان آلمانی گرفته شده است.

شده فلسطین به هیچ وجه قابل قبول نیست. حمله هوایی هولناک و وحشیانه اسرائیل به غزه همراه با حمله زمینی بی‌رحمانه که روند زندگی را در غزه به کلی متوقف کرده است مزید بر ظلم فاحش و قربانیان بی‌گناه بسیار شده است، و احساسات عمومی جهانیان را چنان جریحه‌دار کرده که عمل کرد ستیزندگان فلسطینی را که بهانه این حمله ها بوده در سایه برده است، اما در عین حال خواسته شده است که «گروه حماس به رهنمایی عقلانیت، اختلاف خود را با دولت خودگردان فلسطین کنار گذاشته دست در دست هم نهاده و با اسرائیل به گونه‌ای عمل کنند هرگونه بهانه و دستاویزی برای عملیات دلخراش و توحش‌آمیز گرفته شود. انتقام زاینده‌ی انتقام است و دور تسلسل هیچ‌گاه کار جنگ و خونریزی را پایان نمی‌بخشد». هم‌چنین در این «اعلامیه» جبهه ملی ایران «ضمن تقبیح هرگونه خشونت، تروریسم و جنایت جنگی، با خانواده‌های غیرنظامیان بی‌گناه کشته شده در فلسطین و اسرائیل احساس هم‌دردی» کرده است.

در این «اعلامیه» اما می‌توان رد پای «اسب ترویا»ئی را یافت که در جبهه ملی ایران نفوذ کرده و با محافلی از ایرانیان خارج از کشور در رابطه است که با برخی از سیاست‌مداران غربی که از سیاست سرکوب اسرائیل به‌مثابه «حق مشروع دفاع از خود» پشتیبانی می‌کنند، بسیار نزدیکند.

نخست آن که در این «اعلامیه» دل‌سوزانه چنین وانمود می‌شود که فلسطینیان آغازکننده این درگیری و ناقض قرارداد آتش بس بوده‌اند که این ادعا دروغ محض است. آقای یوری آونری که یهودی و اسرائیلی است، در مقاله‌ای که با عنوان «استراتژی شوم اسرائیل، حماس به توان ۱۰» در نشریه «دی تاتس»^{۱۵} آلمان در تاریخ ۴ ژانویه ۲۰۰۹ انتشار داد، یادآور شد که اسرائیل با محاصره دائمی نوار غزه که اقدامی جنگی است، از فردای امضاء قرارداد آتش بس، آن را نقض و به غزه تجاوز کرده است.^{۱۶}

¹⁵ Die TAZ

¹⁶ رجوع شود به آدرس اینترنتی زیر: <http://www.Israels fatale Strategie Hamas hoch zehh> -

دوم آن که «تقیح خشونت، تروریسم و جنایت جنگی» بدون مشخص ساختن نیروئی که به این کارها دست می‌زند، تلاشی است برای متهم ساختن حماس به «خشونت، تروریسم و جنایت جنگی». به عبارت دیگر، «جبهه ملی ایران» با این «اعلامیه» حماس و اسرائیل را به جرمی هم‌سان متهم می‌سازد و آن‌ها را بر روی صندلی اتهامی مشابه می‌نشانند، اتهامی که از حقیقت و انصاف بسیار به دور است، زیرا اسرائیل متجاوز است و حماس از موجودیت فلسطینیان در سرزمین خویش دفاع می‌کند. به عبارت دیگر جنگ اسرائیل علیه فلسطینیان جنگی تهاجمی است، در حالی که جنگ حماس علیه ارتش تا دندان مسلح اسرائیل جنگی دفاعی است.

سوم این که اسرائیل، آمریکا و اتحادیه اروپا برای آن که دامنه فشارهای سیاسی خود بر حماس را افزایش دهند، این گروه را «تروریست» می‌نامند. اما «تروریسم» در حقوق بین‌الملل تعریف شده است. هر نیروئی که قوانین ملی و بین‌المللی را زیر پا بگذارد و دست به کشتار مردم بی‌گناه زند، فرد، گروه و یا دولتی تروریستی است. آقای اسکار لافونتین^{۱۷} رهبر حزب «چپ‌ها»ی آلمان با استناد به این تعریف حقوقی دولت‌های آمریکا، انگلیس و ... را که با زیر پا نهادن قوانین بین‌المللی و برخلاف مصوبه شورای امنیت سازمان ملل به عراق حمله و آن کشور را اشغال کردند، دولت‌های تروریست و آقای بوش را جنایتکار جنگی نامید. «جبهه ملی ایران» نیز باید تکلیف خود را در این رابطه روشن کند. اسرائیل از روز تأسیس خود به ملت فلسطین تجاوز و سرزمین آن‌ها را اشغال کرده است و روزی نیست که تنی چند از آن‌ها را به‌عنوان «تروریست» سر به نیست نکند. بنابراین مرزها را مخدوش کردن و اسرائیل و حماس را هم‌زمان و بدون سبک و سنگین کردن به «خشونت، تروریست و جنایت جنگی» متهم ساختن، سیاستی است در خدمت مقاصد لابی ایرانی

^{۱۷} لافونتین، اسکار Oskar Lafontaine در ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۳ در سار لوفی زاده شد. او فیزیک تحصیل کرد و در دوران دانشجویی به سیاست گروید و عضو حزب سوسیال دمکرات آلمان شد. او ۱۳ سال رئیس حکومت ایالت سارلاند بود، سپس رهبر حزب شد و پس از تشکیل کابینه ائتلافی سوسیال دمکرات‌ها و سبزه‌ها وزیر دارائی شد، اما یک سال بعد به خاطر اختلاف با صدراعظم گرهارد شرویدر از وزارت و رهبری حزب استعفاء داد و ۲۰۰۵ از سوسیال دمکراسی استعفاء داد و با تأسیس حزب «چپ‌ها» یکی از دو رهبر آن حزب گشت.

صهیونیست‌ها برای خوش‌آمد سیاستمداران غربی هوادار اسرائیل.

چهارم آن که از حماس خواستن که «اختلاف خود را با دولت خودگردان فلسطین کنار» گذارد، باز بر واقعیت تازیه زدن است، زیرا همان‌طور که در همین نوشته نشان دادم، الفتح به رهبری محمود عباس و در هم‌یاری با اسرائیل، آمریکا و اتحادیه اروپا علیه حکومت ائتلافی مناطق خودگردان به رهبری حماس کودتا کرد و نه برعکس.

تا آن‌جا که به مصدق مربوط می‌شود، یکی از نخستین اقدامات حکومت او لغو شناسائی اسرائیل از سوی دولت ایران بود که در دوران حکومت ساعد رخ داده بود.^{۱۸} مصدق هم‌چنین بارها از حقوق پایمال شده مردم ستم‌دیده و آواره فلسطین دفاع کرد. پس با توجه به آن‌چه رفت، می‌بینیم که «جبهه ملی ایران» به‌خاطر نفوذ مشتی دلال سیاسی در این سازمان دارد به کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق، یعنی به «راه مصدق» پشت پا می‌زند و گام در راهی نهاده است که دیر یا زود به بی‌آبرویی سیاسی منتهی خواهد شد. و می‌دانیم که در سال‌های اخیر هم رژیم جمهوری اسلامی و هم امپریالیسم آمریکا در تخریب چهره ماندگار مصدق سرمایه کلانی را خرج کرده‌اند و هر دو در انتظار ورشکستگی سیاسی «جبهه ملی» هستند تا بتوانند با فروریزی ارزش‌های مبارزاتی والائی که از دکتر مصدق به یادگار مانده است، زمینه را برای بند و بست‌های خود با یک‌دیگر فراهم آورند. «اسب ترویا»ئی که در درون «جبهه ملی ایران» نفوذ کرده است، دلیل تحقق این سیاست است.

در پایان نیز باید یادآور شوم که من، به‌مثابه یک لائیک، نمی‌توانم با حماس، که از ایدئولوژی دینی اخوان‌المسلمین پیروی می‌کند، هیچ‌گونه نقطه نظر مشترک تئوریک و سیاسی داشته باشم. اما، با این حال، خود را هم قیم و آقابالاسر مردم فلسطین نمی‌دانم. هم‌چنین با آقای هلموت اشمیت،^{۱۹} صدراعظم پیشین آلمان

^{۱۸} علیرضا امینی، «تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوران پهلوی»، صدای معاصر، تهران ۱۳۸۱،

صفحه ۳۲۴

^{۱۹} اشمیت، هلموت Helmut Schmidt در ۲۳ دسامبر ۱۹۱۸ در هامبورگ زاده شد. او در جنگ جهانی دوم سرباز بود. پس از جنگ اقتصاد تحصیل کرد و به حزب سوسیال دمکرات آلمان پیوست. نخست در هامبورگ سناتور امور داخله و سپس نماینده مجلس بوندستاگ شد. چندی رهبر فراکسیون

هم‌نظرم که نمی‌توان و نباید از هر ملتی خواست به راهی گام گذارد که اروپائیان پیموده‌اند و نباید برای راه اروپائی حقیقتی جهان‌شمول قائل شد. تا زمانی که مردم فلسطین حماس را به نمایندگی خود برمی‌گزینند و از مبارزه مسلحانه و سیاسی این سازمان علیه دولت متجاوز اسرائیل پشتیبانی می‌کنند، باید به این تصمیم مردم فلسطین احترام گذاشت، زیرا ما از مبارزه رهائی‌بخش مردم فلسطین پشتیبانی می‌کنیم و نه از حماس. علاوه بر این، تجاوز مدام اسرائیل به حقوق طبیعی و اولیه مردم فلسطین سبب نیرومندتر شدن نیروهائی چون حماس و فاصله گرفتن هر چه بیش‌تر فلسطینیان از «دمکراسی» خواهد شد، زیرا آن‌ها روزمره شاهد آنند که چگونه دولت «دمکرات» اسرائیل به‌منابه نیروئی اشغالگر زندگی را بر آن‌ها تباه ساخته و غرب «دمکرات» حقوق ملی و مدنی آن‌ها را نادیده گرفته است و بی‌چون و چرا از رژیم متجاوز اسرائیل پشتیبانی می‌کند.

این نوشته برای نخستین بار در ژانویه ۲۰۰۹ در سایت‌های اینترنتی انتشار یافت

حزب خود در مجلس بود، بعد وزیر دفاع، وزیر اقتصاد و دارائی و سپس در سال ۱۹۷۴ جانشین ویلی برانت و صدراعظم آلمان غربی شد. او به‌جناح راست حزب تعلق داشت.

ضمیمہ

«نقشه راه صلح» و فلسطین و اسرائیل

من همواره مقاله‌های دوست عزیزم آقای صالحی را با علاقه می‌خوانم زیرا همواره با احساس عدالت‌خواهانه می‌نویسد. اما این بار در مقاله شماره ۸۰ «طرحی نو» به باور من این احساس هم‌دردی با ملت فلسطین موجب شده تا وی از جاده عدالت و داوری بی‌طرف خارج شده و حتا در پایان مقاله خود را به تهدید مخالفان کشانده است. جای شگفتی است که آقای صالحی گرچه به کشته شدن جسته و گریخته شهروندان بی‌گناه اسرائیلی اشاراتی دارد، اما در هم‌دردی با حماس تا آن‌جا پیش می‌رود که می‌نویسد: «با مسدود ساختن حساب‌های بانکی حماس. نه "تروریست‌ها"، بلکه مردم بی‌بضاعتی که تا کنون به یاری حماس می‌توانستند حداقلی از معیشت خود را تامین کنند، دچار مشکل خواهند شد.» گویی سازمان تروریستی حماس نوان‌خانه‌ی همگانی است، بسیار خوب، حال اگر این اسرائیل ملعون حمله نظامی نکند، حساب بانکی را هم مسدود نکند، پس چگونه با دشمن خود مقابله کند؟ آقای صالحی اگر طالب عدالت هستند باید برای هر دو سوی قضیه عدالت را بخواهند و جا داشت که طرف مقابل را نیز به خاطر عملیات انتحاری که موجب کشته شدن شهروندان بی‌گناه و حتا دانش‌آموزان و کودکان می‌شود، محکوم کند. آقای صالحی تروریست‌های واقعی را اسرائیل و آمریکا و اروپا می‌داند. به‌دین ترتیب ایشان آمریکا، اروپا و حاکمیت شارون را در یک جناح و با یک دیدگاه و مصالح و منافع مشترکی می‌گذارد که می‌دانیم که گرایش آن‌ها در مورد منافع اسرائیل و اعراب متفاوت است. برای نمونه فرانسه به‌اعراب نزدیک‌تر است تا اسرائیل، اما درباره‌ی آمریکا با وجود نزدیکی به اسرائیل در مواقعی که «نقشه راه صلح» در خطر می‌افتد، اسرائیل را زیر فشار می‌گذارد. تشخیص تفاوت بین نظریات گرایش‌های اروپا و آمریکا و دولت شارون از این روی اهمیت دارد که اگر این تفاوت‌ها و تضادها نادیده گرفته شود اصل دیپلماسی و کارکرد سیاسی را نفی کرده‌ایم و از مدار بسته خشونت بیرون نخواهیم

رفت.

بر مقاله آقای صالحی يك سرنوشت مقدر كه شكست حتمی «نقشه راه صلح» است سایه افكنده است و مضمون اصلی مقاله يك كلام است و آن اين كه اسراییل است كه مفاد آن را نخواهد پذیرفت. در حالی كه استقرار صلح بیش از هر چیز به اشتراك نیت در صلح نیاز دارد و شكست آن را نیز نمی‌توان بر دوش يك طرف قضیه نهاد كه يك طرف دیگر آن فلسطین، حكومت خودگردان و سازمان‌های مبارز فلسطینی است كه آیا آن‌ها نیز پذیرفته اند؟

اصل بر این است كه آمریکا خواهان صلح در فلسطین است (این می‌تواند از جهات گوناگون مورد تعبیر و تفسیر گوناگونی واقع شود) و چون آقای صالحی با وجود ایراداتی كه به این نقشه گرفته‌اند چون با اصل «نقشه راه صلح» مخالفی نشان نداده‌اند به مثابه پذیرش ایشان می‌گیریم.

استدلال آقای صالحی این است كه اسراییل خواستار صلح نیست و آمریکا و اروپا حامی اسراییل هستند. به باور من اسراییل در شرایطی نیست كه صلح را آرزو نكند. افزون بر آن كه هر روز با خطر بمب‌گذاری روبه‌روست و امور عادی و رفت و آمد در شهر و نشستن در كافه و رستوران همه با خطر مرگ همراه است. حتا اتوبوس‌های سرویس مدارس كودكان و جوانان دبستانی و دبیرستانی نیز با خطر بمب‌گذاری روبه‌رو است. سازمان‌های فلسطینی خواهان نابودی اسراییل هستند و اسراییل چرا صلح نخواهد؟ اسراییل مانند هر طرف قراردادی می‌خواهد ضمن این كه به صلحی پایدار دست یابد، دستی بالا نیز داشته باشد. وظیفه دولت خودگردان فلسطین استفاده از امکانات و تضادهای سیاسی موجود است كه با استفاده از مظلومیت و حقانیت تاریخی خود و افكار عمومی مثبتی كه نسبت به این ملت در منطقه و جهان وجود دارد، از فرصت تاریخی پدید آمده سود جسته و اسراییل را به عقب‌نشینی وادارد. اما به باور من دولت فلسطین به سبب مشكلات گوناگون جدی درون خود قادر به اتخاذ سیاست صحیح و كارآمد نیست و بدون شناخت و ارزیابی آن مشكلات نمی‌توانیم صورت مساله را كامل ببینیم.

چرا نخست وزیر دولت خودگردان استعفا داد؟

آقای صالحی می‌نویسد: «از آن‌جا که اسرائیل به دامنه برنامه‌های انتقامی خود افزود و گامی اساسی در جهت تحقق برنامه «نقشه راه» برداشت، محمود عباس در ۶ سپتامبر از مقام خود استعفا داد و به این ترتیب نخستین نخست‌وزیر حکومت خودگردان فلسطین پس از ۶ ماه تن به شکست داد و از کار کناره گرفت.»

سخن بسیار غریبی است، درحالی‌که خود حماس و دولت خودگردان فلسطین چنین ادعایی ندارند بلکه خود آن‌ها معترفند که اختلاف جدی با محمود عباس دارند، نمی‌دانم آقای صالحی این را از کجا آورده است. اشکال اساسی آن است که جناح گرد آمده به‌دور محمود عباس (ابومازن) معاون عرفات در سازمان فتح، خواستار اقدام قاطع و روشن و موثر در مقابل اقدامات تروریستی حماس، جهاد اسلامی، گردان شهدای الاقصی شده‌اند. این سازمان‌های تروریستی هم در عوض او و هواخواهانش را به نوکری اسرائیل و آمریکا متهم کرده‌اند. پیکار اصلی میان عرفات و ابومازن است. عرفات از روز نخست تلاش کرد تا از اختیارات نخست‌وزیر بکاهد و ابومازن نیز تلاش می‌کرد تا اختیارات کافی برای اجرای وظایفش به‌دست آورد و سرانجام با تصمیم کمیته مرکزی جنبش فتح و وادار کردن ابومازن به پذیرش چند بند، این اختلافات پایان گرفت.

نکات مطرح شده از سوی کمیته مرکزی جنبش فتح از این قرار بوده است:

- ۱- کابینه ابومازن کابینه فتح است به همین علت باید از سوی کمیته مرکزی تأیید شود.
- ۲- وزیر کشور تنها باید از اعضای شورای مرکزی فتح انتخاب گردد.
- ۳- کمیته عالی امنیتی به ریاست عرفات برای نظارت بر سازمان‌های امنیتی تشکیل شود.
- ۴- برای هدایت پرونده مذاکرات کمیته ای بلند پایه تشکیل گردد. برای رفع کارشکنی‌ها ابومازن تن به پذیرش این نکات داد، انتصاب محمد دحلان به سمت وزیر کشور اولین تجربه دو سوی قدرت بود که از سوی آمریکا و اسرائیل و میانجی‌گری‌های مصر نیز توصیه شده بود.

اما این تجربه نیز خیلی زود، در جلسه کمیته مرکزی فتح در آغاز ژوئن، به ناکامی کشید. عرفات او را متهم کرد که او به آرمان و مصالح ملتش به‌ویژه با

سخنانی که در کنفرانس عقبه در برابر بوش و شارون در تاریخ ۲۰۰۳/۶/۳ بر زبان آورده، خیانت کرده است. ابومازن نیز در اعتراض به این وضعیت استعفای خود را از عضویت در کمیته مرکزی فتح تقدیم کرد. در پی این اقدام، ارتباط میان طرفین (عرفات و ابومازن) قطع شد تا آن که کمیته‌ای به منظور نزدیک کردن دیدگاه‌ها تشکیل شد و بحران به صورت موقت فروکش کرد و فضا به طور موقت آرام شد. همانطور که ملاحظه می‌فرمایید اسرائیل و آمریکا در استعفای نخست‌وزیر نقشی نداشته‌اند. در داخل تشکیلات خودگردان و جنبش فتح تلاش‌های گسترده‌ای بین هواداران دو سوی اختلاف جریان دارد. عرفات بر سازمان‌های امنیتی از جمله سازمان کل اطلاعات، نیروهای ۱۷ (گارد رئیس تشکیلات) سازمان حفاظت اطلاعات نظامی، تفنگ‌داران دریایی و نیروهای امنیتی ویژه تسلط دارد. در طرف دیگر نیز ابومازن و دحلان بر سازمان حفاظت اطلاعات، پلیس و سازمان دفاع شهری مسلط هستند. ابومازن و دحلان از تسلط بر سازمان حفاظت اطلاعات در کرانه باختری عاجز مانده است، زیرا عرفات جبریل الرجوب را به خدمت گرفته و او را در برابر رقیب دیرینه‌اش یعنی دحلان قرار داد. دحلان با تعداد زیادی برای به دست گرفتن ریاست سازمان‌های امنیتی تشکیلات خودگردان رقابت می‌کند.

باید به این تنش‌ها و رقابت‌های درونی، تناقضات داخلی جنبش فتح را که مجموعه‌ای از اندیشه‌های گوناگون ملی، اسلامی و کمونیستی است، افزود که در نبود یک ایدئولوژی و یک دیدگاه معین به‌زمینه‌ی مناسبی برای کشمکش بدل گشته است. مشکل بزرگ وجود عرفات در راس حکومت خودگردان این است که می‌خواهد به مقاومت و مبارزه علیه اسرائیل ادامه دهد، هم‌زمان از انتفاضه حمایت کند و هم-چنین در مذاکرات صلح شرکت جوید. گرچه حکومت خودگردان به‌پیکره الفتح و گذشته پر افتخار او نیازمند است تا مردم را به دنبال خود بکشد، اما با مواضع چپ-روانه نمی‌تواند مذاکرات صلح را به پیش ببرد.

گفتنی است یاسر عرفات رئیس تشکیلات خودگردان و ابومازن نخست‌وزیر آن از طرح «راه صلح» استقبال کرده‌اند. مصر و عربستان سعودی با آن موافقت و سوریه و اردن نیز مخالفتی ابراز نکرده‌اند، تکلیف عراق نیز معلوم است. اما نویسنده مقاله بر این باور است که «حماس از پشتیبانی گسترده مردم فلسطین برخوردار است و اگر

این سازمان در انتخاباتی شرکت کند نزدیک به یک سوم آرای مردم را به دست خواهد آورد.» که نویسنده ضمن این که به طور تلویحی عرفات و حکومت خودگردان فلسطین و تشکیلات را زیر سؤال برده که آن‌ها برگزیده مردم نیستند یا مردم اعتمادشان از آن‌ها سلب شده است. این پرسش مطرح است که این تمامیت خواهی و رادیکالیسم در صورت واگذاری قدرت به حماس چه سرنوشتی خواهد داشت؟ ما این تجربه را در ایران داشته‌ایم که پیش از انقلاب با شعارهای چپ رادیکال ملایان حکومت را از دست چپ خارج کردند و نتیجه را همه می‌دانیم. ولی شگفتی این جا است که امروز هم در جای دیگر این اشتباه را ما مرتکب شویم و حتا به دیگران هم همان راه خطای پیموده شده را توصیه کنیم، چون هر چه هست، تشکیلات خودگردان سکولار است و در صورت افتادن قدرت به دست اسلام‌گرایانی که قبله‌شان جمهوری اسلامی است، می‌دانیم جنبش با چه فاجعه‌ای روبه‌رو خواهد شد. به هر حال مشکل بزرگ در فلسطین نهفته است نه در صلح‌خواهی آمریکا و اروپا و یا حتا اسرائیل. اما هر گروه مسلح دیگری که در انتخابات پیروز شود باید سرانجام بر سر میز مذاکره بنشیند و اسرائیل را به رسمیت بشناسد و این با چپ‌روی گروه‌های مسلح و در راس آن حماس سازگار نیست که هرگاه که مذاکرات به نتایج مطلوبی نزدیک می‌شود، با بمب‌گذاری و عملیات انتحاری این گروه‌ها متوقف می‌گردد.

سازمان حماس

در مورد حماس نخست ببینیم حماس چگونه به وجود آمده است. حماس نام فشرده «حرکت المقاومة الاسلامیه» است که خواستار بیرون راندن اسرائیل از محدوده سرزمین‌های اشغالی تا محدوده‌ی ۱۹۴۸ است. این سازمان در ۱۵ دسامبر ۱۹۸۷ اعلام موجودیت کرد و خود را ادامه دهنده‌ی راه اخوان المسلمین می‌داند. حماس خود انگیزه‌ی پیدایش خود را پس از جنگ ۱۹۶۸ اعراب و اسرائیل در اعتراض به خط و طرح سازش ساف بر اساس به رسمیت شناختن حق موجودیت اسرائیل و چشم‌پوشی از سرزمین‌های خودی (به‌زعم حماس) می‌داند که به‌ویژه که اجلاس رباط ۱۹۷۴ سازمان آزادی‌بخش فلسطین را تنها نماینده قانونی ملت فلسطین می‌شمرد و امکان توافق با سازمان آزادی‌بخش فلسطین بسیار بود. حماس

از این روی و برای ممانعت از این توافقات با به میدان گذاشت. (جایی خواندم که اسحاق رابین به انورسادات گفته بوده است که اسرائیل در ساختن حماس نقش داشته است. العهده الروای) حماس خود به صراحت اعتراف می‌کند که مخالف سر سخت طرح‌ها و پروژه‌های هرگونه هم‌زیستی با یهودیان است^۱ و اصولاً در این رابطه است که در شکل گروه جهاد در ۱۹۸۱ و نیز به‌عنوان گروه شیخ احمد یاسین در سال ۱۹۸۳ پدیدار شد و سرانجام در اواخر سال ۱۹۸۷ به‌نام حماس اعلام موجودیت کرد. در این هنگام ایران نیز پس از مدت کوتاهی ماه‌ها عسل با عرفات در سلك مخالفان این سازمان درآمد و به پشتیبان اصلی حماس بدل شد. با شروع جنگ ایران و عراق مساله فلسطین به‌مساله حاشیه‌ای بدل گشت و شانس عرفات برای حل مساله به‌صورت مسالمت‌آمیز بود ولی همواره حماس به‌عنوان یکی از گروه‌های اصلی اخلال‌گر عمل می‌کرد و بر راه حل نظامی هم به‌عنوان استراتژی و هم تاکتیک پا می‌فشرد و اصرار می‌ورزید. حماس در ۱۹۹۱ با اعلام شاخه نظامی از مخالفان جدی طرح سازش درآمد به ویژه آن‌که قرارداد غزه- اریحا در تاریخ ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳ میان اسرائیل و رهبریت ساف در واشنگتن به امضا رسید و موافقت‌نامه‌های قاهره و طابا بر آن مهر تایید نهاد. حماس آشکارا تنها راه حل نظامی راه حل‌گشا می‌داند و هدف آن جلوگیری از مذاکره با اسرائیل و حتا جلوگیری از مذاکره سایر کشورهای عربی با اسرائیل است. حماس قراردادهای اسلو و دیگر راه‌های مسالمت‌آمیز را «راه- کارهائی فریبنده برای ازبین بردن قضیه و آرمان فلسطین و تامین امنیت صهیونیست و برخلاف منافع و حقوق حقه مردم فلسطین» می‌داند. حماس معتقد به وحدت عربی و اسلامی در آن نواحی است و صریحاً دارای اعتقادات فاشیستی و ضد یهودی است، چنان‌چه فقط مسیحیان و مسلمانان را قابل هم‌زیستی می‌داند.

«نقشه راه صلح» با هدف تضمین امنیت اسرائیل و ایجاد کشور مستقل فلسطین تشکیل شده است و منطقی‌ترین راه موجود است و ساف آن‌را امضا کرده است و این اسرائیل است که از امضای آن خودداری می‌کند. از آن‌جا که دولت آمریکا با

^۱ نقل از پایگاه اینترنتی حماس - با یادآوری این‌که آگاهی‌های دیگر را نیز از این پایگاه و فلسطین با نشانی زیر بدست آورده‌ام.

خواست‌های شارون مبنی بر حذف مساله حق بازگشت از مذاکرات برای اسرائیل و نیز حذف طرح صلح عربی مطرح شده در نقشه راه مخالفت کرد، کابینه شارون به بهانه وجود این دو بند در طرح «نقشه راه» از اجرای آن خودداری می‌کند.

شکست این طرح دستاوردی برای مردم فلسطین نخواهد داشت. باید شارون و دست راستی‌های افراطی حزب لیکود (این حزب همه مردمان اسرائیل را نمایندگی نمی‌کند) را در شرایطی گذاشت که به این طرح گردن نهند، اعلام چهارده تن از خلبانان اسرائیل در نخستین روزهای اکتبر که به ماموریت بمباران فلسطینی‌ها دست نخواهند زد حکایت از آن دارد که همه‌ی مردم اسرائیل نظرات شارون را ندارند. هیچ وجدان انسانی نمی‌تواند وحشیگری و کشتار و تجاوز شارون را تحمل کند و نیز به عملیات تروریستی انتحاری سازمان‌های فلسطینی را که مردمان غیرنظامی و بی‌گناه و بسا طرفدار حقانیت فلسطین را هم قتل عام می‌کند، صحه بگذارد.

چند کلمه در باره ی حق آزادی بیان

باید گفت که بیش از نیمی از مردم ایران (و به‌طور قطع به علت شرایط خاص سیاسی بیش از مردمان دیگر جهان و حتا اروپا) درگیر مسایل سیاسی هستند و این خاص روشنفکران نیست. وابستگی شدید روشنفکران به رسانه‌های همگانی بسیار روشن است، زیرا توسط این رسانه‌ها افکار خود را می‌پراکنند و پیام خود را به مخاطبان می‌رسانند، روشنفکران توسط این رسانه‌ها تبادل نظر می‌کنند، هم‌دیگر را نقد و تصحیح می‌نمایند. بدین ترتیب آزادی بی‌قید و شرط رسانه‌ها طبیعتاً از خواست‌های اولیه روشنفکری است. روشنفکران که خواستار آزادی رسانه‌های همگانی هستند، بیش از همه به برخورد آرا و عقاید باور دارند و برخورد آرا مستلزم بیان آن‌ها بی‌ترس از تهدید و تهمت است و باید اجازه بدهند که مخالفان عقیده آن‌ها حرف خود را بزنند، زیرا طبعاً حق متفاوت شدن را پذیرفته‌اند. برای من و بسیاری «طرحی نو» مبلغ چنین اندیشه‌ای بوده است و بنابراین شاید هیچ چیز مانند بخش پایانی مقاله آقای صالحی برای من نمی‌توانست حیرت‌انگیز باشد که چنین در آن آمده است: «در کنار رهبران اسرائیل و آمریکا و اتحادیه اروپا، اینک برخی از روزنامه‌نگاران ایرانی که در اروپا به سر می‌برند، به‌خاطر پول‌هایی که از رادیوهای

فارسی زبان کشورهای امپریالیستی دریافت می‌دارند، مجبورند به مثابه «تفسیر سیاسی» حقایق را آن‌طور قلب کنند که اربابان این فرستنده‌ها خواهان آنند. یکی از این افراد کسی است که در گذشته مدعی بود با ترجمه اشعار شاعران ستم‌دیده فلسطینی کوشید صدای این ملت زجر دیده را به گوش مردم ایران برساند. اما امروز به‌مثابه مفسری که همه چیز را در زیر «ذره بین» قرار می‌دهد، نه تنها از سیاست «جنگ پیش‌گیرانه» جورج دبلیو بوش علیه عراق دفاع می‌کند، جنگی که جورج دبلیو بوش علیه کلیه قوانین بین‌المللی و براساس مشتی مدارك جعلی به توجیه آن پرداخت، بلکه هم‌صدا با بوش و شارون مدعی است که عملیات انتحاری فلسطینیان علیه ارتش اشغالگر اسرائیل، اقداماتی تروریستی هستند و باید محکوم شوند.» بدین ترتیب نویسنده هیچ محلی برای اظهار عقیده مخالف نمی‌گذارد، به‌ویژه که از قبل هم اتهام گرفتن پول را زده اند و با کشیدن خط و نشان و این‌که «مردم در آینده‌ای نه چندان دور به حساب این "آقایان" خواهند رسید» این تهدید کامل شده است. حال شناس آورده‌ایم که خارج از کشوریم و اگر چنانچه در داخل کشور بودیم، نوشتن این مقاله برای سگ‌های هاری چون حسن شریعتمداری^۲ و توابع کافی بود که نه تنها آن «روزنامه نگار مربوطه» بلکه مخلص را نیز به عنوان مدافع صهیونیسم و استکبار جهانی به دیار عدم رهسپارکنند.

به باور من (ممکن است اشتباه باشد) شرایط فلسطین شرایط ساده‌ای نیست و چنین نیست که اگر فقط اسرائیل و آمریکا و اروپا عقب بنشینند، همه مشکلات هم به صورت خودکار درست خواهد شد. به این اوضاع باید بدنه بوروکرات دولت خودگردان با بیش از ۳۰ وزیر و ۲۰۰ مشاور و بلبشوی فساد مالی عرفات را (که با زیرکی می‌خواهد از وجود تندروها در مذاکرات خود بهره جوید) افزود تا نیک به پیچیدگی شرایط فلسطین پی برد.

در انتخابات ژانویه سال آینده اگر گروه‌های حماس به‌جای عرفات بنشینند اوضاع از این که هست نیز بدتر خواهد شد (شاید به جنگ داخلی بی‌انجامد) گو این‌که

^۲ شریعتمداری، حسن سردبیر روزنامه کیهان در تهران است که به‌جناح راست رژیم اسلامی وابسته است

نویسنده امید خود را به حماس و یا رهبرانی چون مروان برغوتی که در زندان اسراییل به سر می‌برد، دوخته است. از یاد نبریم که رادیکالیسم جمال عبدالناصر چه فاجعه‌ای برای مصر ساخت و قهرمان واقعی انورسادات بود که سرزمین‌های اشغالی را دور از هو و جنجال به‌دست آورد، او اولین قربانی بنیادگرایی پس از پیروزی انقلاب ایران و به قدرت رسیدن ملایان بود.

نام‌نامه:

۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۶۶، ۱۷۴،
۱۷۸

- ابوشنب، اسماعیل ۱۱۶
احمدی‌نژاد، محمود ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۱
ارول، جورج ۲۸
اسد، حافظ ۱۷
اشپرینگر، آکسل سزار ۸۱
اشمیت، هلموت ۱۶۷
اعلم، امیر اسدالله ۱۴۷
افلاتون ۷۰
امیر، منشه ۳۷، ۳۸
آل سعود، عبدالعزیز خالد ۷
آل سعود، عبدالله بین عبدالعزیز ۵۱
آلنده، سالوادور ۸۶
آونری، یوری ۱۶۲، ۱۶۵
آیتام، افراهیم ۱۰۰
باراک، ایهود ۱۰۱
برژنف، لئونید ۱۷
برغوتی، مروان ۵۶، ۱۲۰، ۱۷۶
بگین، مناخم ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۱۳۷
بلر، آنتونی چارلز "تونی" ۵۳
بوش، جورج والکر ۴۳، ۴۹، ۵۰، ۵۲،
۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۸۱، ۸۴، ۸۵،
۹۱، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴،
۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۸،
۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸،
شارون، آرئیل ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۳۹، ۴۳، ۴۴،
۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳،
۵۴، ۵۵، ۶۶، ۷۴، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۹،
۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹

ليبرمن، اويگدور ۱۰۰	۱۰۱، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶،
	۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳،
نتانياهو، بنيامين ۳۶، ۴۹	۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۷۱، ۱۷۴،
	۱۷۷، ۱۷۸
ماير، گلدا ۱۴۷	شرويدر، گرهارد ۵۷
مبارک، حسنی ۹	
مرکل، آنگلا ۱۵۷	صدام، حسين ۸، ۵۴، ۹۱، ۱۰۲، ۱۴۰،
مصدق، محمد هدايت ۸۶، ۱۰۳، ۱۳۰،	کلينتون، بيل ۲۵
۱۶۷	
مور، توماس ۷۱	طباطبائي، سيد ضياءالدين ۱۳۳
ناصر، جمال ۵۹، ۶۰، ۱۷۹	عباس، محمود ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶،
ولفوويتس، پاول ۱۱۱	۱۱۷، ۱۱۸، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۷۳
	عبدالله، ملك ۱۱۸
هانزن، پتر ۱۳۱	عرفات، ياسر ۹، ۲۷، ۴۱، ۴۳، ۴۹، ۵۰،
همورابي ۹۸، ۹۹	۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۵، ۶۶، ۸۳، ۸۴،
هنیه، اسماعيل ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰	۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۲،
هيتلر، آدولف ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۱۰۲، ۱۳۰،	۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵،
۱۳۲	۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۸،
	۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵،
ياسين، شيخ احمد ۱۲۰، ۱۳۶، ۱۷۶	۱۷۶، ۱۷۸
يالون، موشه ۱۲۷، ۱۲۸	
	فیشر، يوشکا ۱۵۷
	فينکل اشتاين، نورمن ۱۳۰
	کارتر، جيمی ۱۵۵
	کورش ۹۹
	لافونتین، اسکار ۱۶۶
	لوینی، تزیبی ۱۵۶